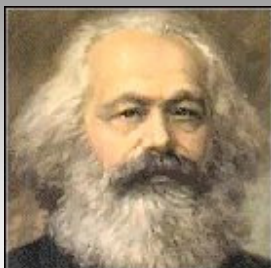


یادداشتی کوتاه
در مورد «نوآوری» و نقد به مارکسیزم

ملاحظات بر مقاله یاسین بیدار



مازیار رازی

صفحه ۱۰

گرامی باید روز جهانی زن!

مصاحبه با سارا قاضی

صفحه ۲

دعوت به شبکه همبستگی زنان در منطقه

صفحه ۸

روز جهانی زنان کارگر

لنین

صفحه ۹

بحران سرمایه داری و سوسیالیسم

بیانیه‌ی گرایش مارکسیست بین‌المللی

صفحه ۱۷

سی سال پس از انقلاب ایران

صفحه ۲۷

حمایت از کارگران ایران

گزارش شبکه همبستگی کارگری

صفحه ۲۹

Militant

اسفند ۱۳۸۷ - سال دوم - دوره دوم - شماره ۲۱

گرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سر مقاله

آینده از آن ماست!

بهار دیگری فرا می‌رسد. گرچه سرکوب‌ها، دستگیرها و ارباب‌ادامه‌یافته‌اند؛ اما روزنه‌های امید نیز مشاهده شده است. بسیاری از مبارزان و فعالان جنبش دانشجویی و کارگری به علت مبارزات و مقاومت خود کارگران و دانشجویان، و کارزارهای بین‌المللی دفاعی از زندان‌ها آزاد شده‌اند. دولت سرمایه‌داری در مقابل اعتراض و اعتصاب معلمان شریف ایران مجبور به عقب‌نشینی شد. کارگران دستگیر شده هفت تپه آزاد گشتند. اعتراضات کارگران ایران برای احقاق حقوقشان کماکان با قدرت به پیش می‌رود. فعالیت‌های بین‌المللی برای حمایت از کلیه‌ی کارگران ایران و دانشجویان و زنان و ملیت‌های تحت ستم ادامه یافته است. متحدان بین‌المللی کارگران ایران با صدای رسا فریاد می‌زنند که: «کارگران ایران تنها نیستند!» تظاهرات و اعتراضات بین‌المللی برای حمایت از کارگران و معلمان و دانشجویان ایران در هفته پیش از فرا رسیدن عید فراخوانده شده است (رجوع شود به اطلاعیه‌های شبکه همبستگی کارگری). بهار امسال بهاری سرخ خواهد بود. بهاری مملو از مبارزات و پیروزها برای کلیه‌ی ستم‌کشان جامعه.

ادامه در صفحه ۲

آموزش مقدماتی مارکسیزم (۳)

صفحه ۳۰



روز زن و موقعیت امروز زنان در ایران داشته باشند.

سارا قاضی: با سلام فراوان و تشکر از دعوت شما، من در درجه ی اول روز زن را به تمامی زنان جهان و ایران و تمام مدافعان حقوق زن که در این راه فعال هستند و زحمت می کشند تبریک می گویم.

من پیش از شروع صحبتم اجازه می خواهم توضیح کوچکی در مورد خودم بدهم:

متأسفانه من حدود ۱۸ ماه بیمار و بستری بودم و در واقع توان انجام فعالیت را نداشتم و در نتیجه در این جا از فرصت استفاده کرده و از تمام رفقای که معمولاً با من از طریق ایمیل و طرق دیگر تماس داشتند، عذرخواهی می کنم. البته هنوز هم حال من به طور کامل خوب نشده ولی امیدوارم که امسال در کنار همه ی دوستان و رفقا باشم.

در مورد روز زن و موقعیت زنان در ایران باید بگویم که:

روز زن یکی از روزهای تاریخی مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بر علیه بورژوازی است. روز زن مهر تاکید قدرت طبقاتی و سیاسی زنان زحمتکش و کارگر جهان بر علیه ستم طبقاتی و ستم جنسی بورژوازی در جهان است. در طول تاریخ، هرگز مبارزه طبقاتی ای بدون حضور و نقش موثر و تعیین کننده زنان انجام نگرفته است.

حتی در دوران انقلابات بردگان که به جمع شدن نظام برده داری انجامید، اگر چه در نمایش های بورژوازی در فرجام تنها از به دار آویخته شدن اسپارتاکوس و تعدادی از مبارزان مرد سخن رانده می شود، این زنان برده بودند که تا پای دار آن مردان پا به پای آنان ایستادند و آنان را حمایت کرده و به آنان روحیه بخشیدند و با وجود دستگیر شدن و شلاق خوردن و مورد بی حرمتی قرار گرفتن، تا پای جان مقاومت کردند.

زنان کارگر و زحمتکش در دوران انقلابات طبقاتی همیشه نقش فعال و تعیین کننده داشته اند، زیرا در هر نوع جامعه طبقاتی همواره و روزانه می بایستی با ستم انسان بر انسان از دو جهت و همزمان مبارزه می کرده اند: مبارزه با

داد. این اتحاد عمل در وضعیت کنونی ضرورت دارد زیرا ما وارد عمیق تر شدن بحران سیاسی و اقتصادی دولت سرمایه داری خواهیم بود. وضعیتی مشابه ای به سال های پیش از سرنگونی رژیم شاه.

در این اوضاع؛ باید از فرقه گرایی و چند دستگی بپرهیزیم. با رعایت اصول دموکراسی کارگری و به رسمیت شناختن و احترام به برنامه ها و نظریات متفاوت و مختلف میان خود، در یک جبهه ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی قرار بگیریم. از تمام زندان سیاسی صرف نظر از عقایدشان حمایت باید گردد. رهایی زندان سیاسی از زندان ها تناسب قوا را به نفع نیروهای ضد دولت سرمایه داری تقویت می کند.

پیش به سوی ایجاد یک اتحاد عمل سراسری ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی برای کسب آزادی و دموکراسی برای کارگران و زحمتکشان ایران! بهار سرخ به زودی فرا می رسد! آینده از آن ماست!

شورای دبیری

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۶ اسفند ۱۳۸۷



گرامی باد روز جهانی زن

میلیتانت: به مناسبت روز جهانی زن تصمیم گرفتیم تا ترتیب مصاحبه ای با رفیق "سارا قاضی" را بدهیم. خوشبختانه ایشان، لطف کردند و دعوت مصاحبه را پذیرفتند.

میلیتانت: در ابتدا از رفیق سارا قاضی خواهش می کنیم صحبتی در باره ی

با وجود دستگیری های اخیر دانشجویان، انیت و آزارهای زنان شریف ایران، ارباب کارگران و دستگیری های مبارزان ملیت های تحت ستم و غیره؛ وضعیت کنونی به هیچوجه نشانگر عقب نشینی و ارباب کارگران و زحمتکشان ایران نیست. درست برعکس تمام دستگیری های اخیر نشانگر استیصال، ضعف و بحران درونی سیاسی بیشتر هیئت حاکم است.

تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری آتی این بحران عمیق را نشان می دهد. ترک های عمیق و چند دستگی در درون جناح اصول گرا و همچنین اصلاح طلب؛ نمایانگر انشقاق در هر دو جناح است. بحران عمیق اقتصادی ناشی از حیف میل های سنگین مالی (مانند ناپدید شده ۱ میلیارد دلار از درآمد حاصله از فروش نفت). تدارک معاملات و زدوبندهای پشت پرده و آشکار با امپریالیزم آمریکا در دستور کار هیئت حاکم بحران زده قرار گرفته است. خانم هلیری کلینتون ۱۶ اسفند ۱۳۸۷ مقامات ایران را برای مذاکره بر سر مسئله افغانستان دعوت کرد. آقای اوباما قصد مذاکره مستقیم و علنی با مقامات دولتی ایران را دارد. در این میان دولت روسیه و سایر دول اروپای مشغول برقراری و حسنه کردن این روابط هستند.

در چنین وضعیتی است که ما: کارگران؛ دانشجویان و زنان و ملیت های تحت ستم با تمام قوا و متحداً همراه و همگام با هم، بایستی تناسب قوای طبقاتی را به نفع خود تغییر دهیم. فرصت های و موقعیت های مناسبی در مقابل ما قرار می گیرد. اما برای استفاده کامل از این موقعیت ها باید تدارکات را از هم اکنون دیده شود. در محور این تدارکات؛ توجه به ایجاد یک اتحاد عمل سراسری و پرتوان در مقابل تمام جناح های موجود هیئت حاکم و امپریالیزم آمریکا است. این دو (دولت ایران و آمریکا) با هم در یک جبهه قرار خواهند گرفت و علیه کارگران و زحمتکشان ایران مشترکاً اقدام خواهند کرد. اتحاد عمل سراسری در ایران با هماهنگی با متحدان بین المللی مان؛ وضعیت را به نفع کلیه ی نیروهای متزقی در جامعه به پیش سوق خواهد



ستم جنسی و همزمان مبارزه با ستم طبقاتی.

امروز هم زنان کارگر و زحمتکش در تمام کشورهای جهان و در ادامه همان خط تاریخی به طور مستمر با این دو ستم به موازات هم روبرو هستند. همین امروز، عمق کم سابقه رکود اقتصادی جهانی و تورم نه تنها بر دوش مردان کارگر و زحمتکش جهان که بر دوش زنان کارگر و زحمتکش باری سنگین تر و سنگین تر گشته و سنگین تر هم خواهد شد. یکی از تأثیرات مستقیم این بار سنگین، وزنه بیشتر گذاشتن و سنگین تر کردن بار تحمل ستم جنسی است.

هر چه فشار اقتصادی سنگین تر باشد، ستم جنسی هم ابعاد وسیع تر و وقیح تر به خود می گیرد. به عبارت دیگر اعمال نوع و ابعاد ستم جنسی بر زن رابطه مستقیم با میزان ستم اقتصادی وارد بر او در جامعه اش دارد.

برای مثال در کشورهای سوسیال دموکراتی مثل سوئد که به اصطلاح همه گونه تساوی حقوق بین زن و مرد وجود دارد، وقتی زن بورژوازی شوهر خود را از دست می دهد و یا مطلقه می شود و می خواهد از کمک های موجود مثل مهد کودک و نظیر اینها برای کودکانش بهره مند شود، کارکنان این دستگاه ها با سروکله می دوند و چپ و راست در خدمتش هستند و پشت سرش روی میزان پولی که به او رسیده، شرط بندی می کنند و به حالش غیبه می خورند. حال اگر این زن کارگر باشد و دست بر قضا در این اوضاع اقتصادی یا بیکار شده و از حقوق بیکاری برخوردار است و یا قبلاً خانه دار بوده و حالا از مزایای تامین اجتماعی باید برخوردار شود، او لا باید توی نوبت قرار بگیرد چون همه مهد کودک ها در محدوده محل زندگیش پر بوده و جا ندارند، ثانیا رفتاری که کارکنان این اماکن با او می کنند، به مانند این است که او مرتکب خطای بزرگی شده که به این وضع دچار گردیده است. مثال دیگر این که در اطاق انتظار یکی از شعبه های تامین حق کودک و تامین اجتماعی در یکی از مناطق شمالی سوئد، زنی با دو فرزند خردسال و یک نوزاد نشسته و مشغول پر کردن فرم بود. او چند بار تا کنون به این محل مراجعه کرده ولی هر بار به علت اشکالی کمکش

نکرده اند. به ناگاه مردی با نوزادی به بغل وارد می شود و جلو می رود و توضیح می دهد که زنش او را رها کرده و نوزاد را هم به امید پدر به جای گذاشته است. کارکنان محل بلافاصله از جای پریده و به دلسوزی او آمده و تمام فرم های او را برایش آماده کرده و کودک او را در کالسکه ای می گذارند تا او بتواند فرم های آماده را امضاء کند و به او اطمینان خاطر می دهند که نگران هیچ چیز نباشد که آنها در نگهداری نوزاد به او کمک خواهند کرد و کسی را مرتب به خانه اش خواهند فرستاد تا از کودک نگهداری کند تا زمانی که نوزاد به سن لازم برای مهد کودک برسد! سوئدی که پناهگاه هزاران زن ایرانی خارج کشور است!

با نگاهی به موقعیت اقتصادی یک زن در جامعه اش، به راحتی و به طور سیستماتیک می توان نوع ستم جنسی وارد بر او را برشمرد.

امروز برای رهایی از ستم جنسی در جامعه طبقاتی سرمایه داری، زنان آگاه و مبارز هر کشوری نیاز به داشتن سازماندهی اصولی دارند تا در یک برنامه مبارزاتی هدفمند و همه جانبه و مداوم با بورژوازی، مبارزه با ستم اقتصادی را در مرحله اول مبارزه مبارزه با ستم جنسی را همزمان و در کنار مبارزه با ستم اقتصادی قرار دهند. در حقیقت سازماندهی یک مبارزه سیاسی انقلابی با برنامه اصولی که تنها با داشتن یک حزب انقلابی پیشتر اما مخفی میسر است.

تفاوت تاریخی موقعیت یک زن در کشورهای صنعتی پیشرفته با کشوری مثل ایران عملاً رابطه مستقیم با آن بخش از حقوق دموکراتیک دارد که زنان و مردان مبارز در انقلابات کشورهای صنعتی پیشرفته در گذار از نظام فئودالی به سرمایه داری کسب کردند و سپس در این کشورها تا زمانی که نظام سرمایه داری سودآور بوده و بورژوازی به طور صعودی سود سرمایه را به دست آورده باشد و تا زمانی که مبارزات دموکراتیک لطمه ای به این سودآوری نزنند، بورژوازی در مقابل این حرکت های دموکراتیک عقب نشینی کرده و مقاومت نمی کند، چه رسد به اینکه این مبارزات نه تنها تهدیدی برای کل نظام نباشد که

در نهایت برای بورژوازی سودمند هم باشد: مبارزات فمینیستی!

مبارزات فمینیستی در کشورهای صنعتی پیشرفته اگر چه در ابتدا با مقاومت رژیم های حاکم در اروپا مواجه گردید و عده زیاد از زنان بورژوا نیز در این مبارزات جان خود را از دست دادند، ولی تاریخ مبارزات فمینیستی همیشه نشان داده که در ماهیت، این مبارزه زنان بورژوا بوده که می خواستند در برابر مردان هم طبقه خود از حقوق مساوی در اجتماع و در برابر قانون برخوردار باشند. مبارزات فمینیستی زمانی تا حدودی به نتیجه رسید که بورژوازی غرب به این جمع بندی رسید که با دادن این امتیازات و در نتیجه وارد اجتماع کردن این زنان می تواند آنان را با بهایی کمتر از مردان به استخدام درآورد. در این مقطع از تاریخ، زنان کارگر از این حقوق دموکراتیک بهره خاصی نبرند، زیرا نه مال و منالی و ارث پدری ای داشتند که نگران آن باشند و نه ضوابط و اخلاق بورژوازی حاکم بر روابط زن و مرد طبقه بورژوا بر زندگی زنان زحمتکش و کارگر نقشی داشت. زنان کارگر همانند مادران کشاورز و برده پیشین خود، همواره به فروش نیرو و توان بدنی خود برای ادامه زندگی، مشغول بودند... حالا گاه به گاه هم پیش می آمد که به جای صاحبکار مرد، صاحبکارشان زن بود... ولی قوانین همان قوانین همیشگی بود.

وقتی زنان بورژوا وارد محیط کار جامعه بورژوازی خود شدند، تدریجاً نیاز به استقلال مالی از پدر یا شوهر ملزوم گردید و در نتیجه داشتن آزادی های فردی و حقوق دموکراتیک اجتماعی به همراه استقلال مالی قانونی گردید. این قوانین اما ربطی به زنان کارگر نداشت و آنان در مقابل قانون از حقوق دموکراتیکی که زنان بورژوا برخوردار بودند، بهره ای نداشتند.

آن چه که به عنوان تساوی حقوق بین زن و مرد کارگر درون قوانین بورژوازی در جوامع سرمایه داری پیشرفته امروز ملاحظه می شود، در پی مبارزات انقلابی طبقه کارگر، به خصوص مبارزات خود زنان کارگر به دست آمد. در تمام کشورهای سرمایه داری تا امروز هنوز طرز برخورد



قانون با زنان و مردان بورژوازی متهم به هر گونه جرمی با برخورد همان قانون با زنان و مردان طبقه کارگر متهم به همان جرم کاملاً متفاوت است. در تمام کشورهای جهان وقتی مثلاً یک مدیرعامل یا مدیرکل یا نظیر این گونه مقامات بر اثر اتهامی (که بر ملا گشته) باید دستگیر شده و مراتب لازم برای بازداشت و محاکمه شدنش طی شود، با او با کمال احترام و سلام و صلوات برخورد شده و سعی می شود تا خدای ناکرده به "حقوق دموکراتیک و انسانی" او لطمه ای وارد نشود. گویی او کودک نازپروده ای است که ممکن است روحش برنجد. یا این که "آخ نه نه! شاید همه اش یک اشتباه باشد! نیاید عجلوانه برخورد کرد!" (حتی اگر در همان ابتدا واضح باشد که در این مورد اتهام، نوع جنه، تبهکاری محض و بسیار بزرگی بوده است). اما وقتی در همان جا یک مقام پایین یا یک کارگری به اتهامی به میلیون مراتب کوچک تر باید دستگیر شود، با او در زمان دستگیری و در طول تمام مراحل بازجویی و محاکمه، به نحوی برخورد می شود که گویی رگ و پوست و خون او از خمیره هرگونه جنایت و جنه شکل گرفته و روش برخورد پلیس و خبرگزاری ها با او فاقد رعایت کوچک ترین حق انسانی نسبت به او است... و اگر زن باشد این لحن به مراتب سرزنش آمیز تر است. پس آن چه که به عنوان حقوق دموکراتیک "رعایت شده" در این کشورها محسوب می شود، نتیجه تأثیر مبارزات و انقلابات کارگری و حضور و دخالت خود زنان کارگر در مبارزه بر علیه بورژوازی بوده است (زنان بورژوا هم بخشی از همان طبقه بورژوا هستند).

در کشورهایهایی مثل ایران که به دست امپریالیسم عقب نگهداشته شده اند و نظام فئودالی نه در پی روال عادی انقلابات بورژوازی (انقلاب کبیر فرانسه) که در پی نیاز امپریالیسم به ایجاد روابط اقتصادی مدرن خود با این کشورها به این کشورها از بالا تحمیل گردیده (و در نتیجه از سهم انقلابات بورژوازی انقلاب سفید محمدرضاشاهی نصیب ایران شد)، روابط بین سرمایه دار و کارگر بدون تجربه انقلابی برای اجتماع در کل و

برای کارگران به خصوص و به طور غیرطبیعی ایجاد گردید. از بزرگ ترین آسیب های وارد بر زندگی انسان های این جوامع، ناآشنایی با روش صحیح مبارزه (طبقاتی/دموکراتیک) و سازماندهی اصولی در کل و ادامه پایمال شدن حقوق دموکراتیک (مثل تساوی حقوق زنان و سایر اقلیت ها) در اجتماع بوده است.

در این جا بحث قدری پیچیده شده و طولانی می شود. ولی من مجبورم برای به نتیجه رسیدن، این بخش را تا حدود زیادی بشکافم. در این جا از همه عزیزان خواهش می کنم که به روند این بحث دقت کافی بنمایند:

کشورهایی مثل ایران هم از ستم امپریالیسم و هم از ستم نظام سرمایه داری حاکم بر آن رنج می برند. اما نظام سرمایه داری حاکم بر آنها چون از طریق انقلابات بورژوازی (در دوران برچیده شدن نظام فئودالی) برقرار نشده با وجود این که خصلت سرمایه داری دارد، از نواقصی آسیب دیده است که در نظام های بورژوازی کشورهای صنعتی پیشرفته به طور معمول دیده نمی شود. اگر ما به طور اجمالی این نواقص را به دو دسته تقسیم کنیم، این می شود که:

الف- نداشتن تجربه انقلابات بورژوازی و در نتیجه نگرفتن امتیازاتی که کارگران کشورهای صنعتی پیشرفته به کسب آنها نائل آمده اند، منجر به نداشتن تاریخچه و آگاهی و آشنایی با روش مبارزات اصولی طبقه کارگر با بورژوازی است. این بی تجربگی باعث الگو برداری از مبارزات طبقه کارگر آن کشورها می شود و از آن جایی که این الگوها عموماً قابل انطباق به مبارزات کارگری کشورهای ما نیست، این مبارزات عموماً با سرکوب های سنگین از طرف رژیم روبرو می شود... در کشورهای غربی، بورژوازی عموماً جرات این گونه سرکوب ها را ندارد.

میلیتانت: رفیق سارا در این جا یک سؤال مطرح می شود، چه ضعف هایی در دیدگاه طبقه کارگر ما در مقایسه با طبقه کارگر کشورهای صنعتی پیشرفته وجود دارد که این قدر حائز اهمیت هستند و باعث شکست مبارزات طبقاتی می شوند؟

این البته مبحثی است که خود به تنهایی قابل بحث است و به نظر من در این جا نمی گنجد. ولی از آن جایی که سر نخ بحث ما به این مبحث وصل است، اشاره کوتاهی به آنها در این جا می توانیم بکنیم.

کارگران اروپا طی قرن های هیجدهم و نوزدهم میلادی و ضمن داشتن تجربیات تاریخی و مستقیم خود از انقلابات بورژوازی، چگونگی شکل گرفتن خود را به یاد داشته و روش اصولی مبارزه با بورژوازی را در عمل آموختند: اول ماهیت طبقه خود را شناختند و سپس با روش مبارزه و مقاومت در مقابل حملات رژیم را آموخته و به کار بردند. به عبارت دیگر، کارگران اروپا هم دسترسی به تئوری داشتند و هم عمل... و توانستند تئوری را در عمل پیاده کنند. حاصل نهایی آن انقلاب اکثر بود. تئوری های رو بنایی و عملیات بدون سازماندهی اصولی، طبیعتاً و در هر زمان و مکانی به شکست می انجامد. داشتن حزبی که هسته های آن به طور مخفی فعالیت کرده و در حقیقت یک زندگی مخفی و یک زندگی باز و معمولی دارند، یکی از اساسی ترین اصول فعالیت طبقه کارگر است... حتی در همان کشورهای صنعتی پیشرفته! شناخت از ماهیت حزب انقلابی مخفی باعث مقاومت و پیروزی در مبارزات شده و به عقب نشینی رژیم می انجامد. امیدوارم در ادامه بحث بتوانیم این مبحث را کمی باز کنیم.

این عقب نشینی، در نفس خود منجر به باز شدن تدریجی درهای حقوق دموکراتیک می گردد که حقوق زنان یکی از حقوق دموکراتیک در جامعه بوده که مانند سایر حقوق دموکراتیک، سنگینی کفه اش با هر چه سنگین تر شدن کفه مبارزات طبقه کارگر در مقابل رژیم حاکم رابطه مستقیم دارد.

میلیتانت: رفیق سارا قاضی، پس دسته دوم کدام هستند؟

ب- اگرچه مکانیزم اقتصادی نظام سرمایه داری کشور ما با نظام اقتصادی کشورهای غربی یکی است، اما ماهیت روابط سیاسی- اجتماعی آن با آن روابط



در کشورهای غربی یک تفاوت بزرگ دارد که در نوع مبارزه با حکومت وقت، عامل تعیین کننده و بسیار اساسی است. توجه به این نکته، ما را به درک صحیح در روند هرگونه مبارزه طبقاتی یا دموکراتیک کمک می کند.

میلیتانت: چرا این نکته این اندازه اهمیت دارد؟

اهمیتش - مهمترین آن - در این است که مبارزان زن و مرد زحمتکش و کارگر را آگاه به این امر می سازد که وجود حقوق دموکراتیک یک امر طبیعی در جوامع و کشورهای عقب نگهداشته شده، نیست و در نتیجه هرگونه حرکت در مخالفت با دولت منتهی به سرکوب شدید می گردد.

این رژیم های بورژوازی (مثل حکومت ایران)، در حقیقت ماهیتی دوگانه دارند، یعنی از یک طرف نظام اقتصادی آنها دقیقاً بر مقیاس روابط اقتصادی امپریالیزم در سطح جهان عمل می کند و از طرف دیگر روابط اجتماعی و حقوق دموکراتیک در این جوامع به زمان های فئودالی و ارباب و رعیتی برمی گردد. یعنی هر کس نظر بدهد با سرکوب روبرو است و تنها نظری که حق به گوش رسیدن را دارد، نظر مطلق حکومت است.

لذا می توان گفت که در کشوری مثل ایران برای هرگونه حرکت سیاسی اول می باید با آگاهی تمام به طریق برخورد دولت با آن حرکت و بدترین پیامد احتمالی آن اندیشید و دوم می باید سلاح دقیق و همه جانبه برای پاسخ به حملات و سرکوب های آن دولت را محاسبه کرده و از پیش آماده کرد تا حرکت به سرکوبی کشیده نشود.

برای هرگونه حرکت دموکراتیک هم باز باید به این دو اصل توجه کرده و بر اساس آنها حرکت کرد، زیرا در این گونه کشورها حرکت های دموکراتیک (همان طور که در تجربیات اخیر هم ثابت شد) بر اثر برخوردهای خصمانه و سرکوب گرایانه رژیم به طور خود به خودی به مبارزات سیاسی تبدیل می شود. رژیم با نوردیشی جهت حفظ موقعیت خود، مجبور است که پایه های رشد هرگونه

حرکت دموکراتیک را در ریشه بخشکاند تا همه گیر نشده و سرانجام به سرنگونی اش منتهی نشود.

مبارزات زنان هم در حقیقت ماهیتی دموکراتیک دارد، پس تابع همین دو اصل می شود. البته بعضی می گویند که مطالباتی مثل تساوی حقوق زن و مرد در مقابل قانون و تجمع برای بزرگداشت روز زن چه ربطی به سرنگونی حکومت دارد؟ در شرایطی که بورژوازی از وجود این گونه حقوق دموکراتیک ترسی نداشته باشد (مثلاً مثل بورژوازی سوئد). این سؤال به جایی است و این دو موضوع ربطی به هم ندارند. حکومت بورژوازی چند حزبی است و دموکراسی بورژوازی حاکم است و شما می توانی بر علیه حکومت وقت و سایر احزاب تجمع و تظاهرات بگذاری و در نهایت هیچ یک از این حرکت ها منجر به سرنگونی حتی دولت وقت هم نمی شود، چه برسد به سرنگونی حکومت بورژوازی! اما در کشوری مثل ایران که تک حزبی است و دیکتاتوری مطلق حاکم است، در نفس خود به این معنی است که این دولت برای ادامه حیات خود به این جمع بندی رسیده است که تنها راهش تحمیل خفقان مطلق است. از این رو، درس خود را از پیش به خوبی آموخته و می داند که کوچکترین میزان کوتاه آمدنی - حتی برای روز زن - می تواند برایش پیامدهای جبران ناپذیر داشته باشد. حالا دقت کنید، من گفتم "می تواند"، نگفتم "حتماً". این بورژوازی می خواهد هوشیارانه عمل کند و چون می داند که جامعه خفقان هر آن می تواند منفجر شود، نمی خواهد بی گذار به آب زده و ساده لوحانه به این روند سرعت بخشد.

البته باز شما می توانید بگویید "ای بابا! روز زن یا مطالبات فمینیستی هیچ ربطی به سیاست ندارد! ما می خواهیم مثل کشورهای غربی در درون همین حکومت موجود از حق زن دفاع کنیم! همین!" از دید گریبنده این جمله، بورژوازی بورژوازی است و در ایران یا در سوئد ندارد. اما این یک برخورد صحیح و علمی نیست و به همین دلیل هم این مبارزات هر بار بلااستثناء به شکست می انجامد، تا زمانی که پیشروان و سازماندگان این گونه مبارزات از

این چارچوب فکری بیرون آمده و واقعیت را آن گونه که هست بپذیرند، نه آن گونه که آرزو می کنند که باشد! باید این واقعیت را قبول کنیم که ج.ا.ا. به قدری پایه هایش در میان توده ها لرزان است که حتی تحمل چاپ و پخش مجله "زنان" خانم شهلا شرکت را هم ندارد. پس دستور تعطیل شدنش را می دهد و خانم شرکت را هم مانند سال ۲۰۰۱ به یک بهانه مبهم چهارماه به زندان می افکند. (لوموند دیپلماتیک آوریل ۲۰۰۸) من از کسانی که با این مجله آشنایی دارند، خواهش می کنم به من اطلاع بدهند که آیا هرگز در آن مجله، با نکته ای برخورد کردند که اشاره به ایجاد نوعی خطر برای ج.ا.ا. باشد؟ مسلماً جواب نه است، ولی به خاطر نوعی آگاهی رساندن به زنان، بیرون آمدن آن قطع شد و ایشان را بازداشت کردند! آیا شما مناسبتی برای این اقدام مقامات می بینید؟ البته در جامعه خفقان آمیز، از آنجایی که زنان نیمی از جمعیت کشور را شکل می دهند، هرگونه حق ابراز آزادی، لرزه به تن دولت می اندازد و روزنه نفسی برای نیمی از جامعه می شود که اگر تنها برای گرفتن حق انسانی خود بلند شود، نهایتاً حرکت می تواند به انقلاب بگردد، زیرا دولت وقت حاضر نمی شود با رعایت حق دموکراتیک زنان و به صورت مسالمت آمیز این حقوق را بدهد... اگر می خواست بدهد، لازم نبود که از ابتدا این حقوق را سلب کند! اگر سلب نمی کرد که دیگر حکومت دیکتاتوری بشمار نمی رفت.

یا نمونه دوم، در ایران نه تنها اعدام برچیده نشده که مانند سایه هر کسی را که به نوعی دهان بگشاید تهدید می کند، حتی اگر روزنامه نگار باشد، یعنی در حقیقت شغلش انتقال اخبار و نظرات همه باشد: "عدنان حسن پور... در تاریخ ۲۲ خرداد در دادگاهی غیرعلنی به اتهام "اقدام علیه امنیت ملی"، "جاسوسی" و "مبارزه" محاکمه و محکوم به اعدام (شده)... (گزارشگران بدون مرز، گزارش سالیانه ایران ۲۰۰۸)

نمونه سوم، در کردستان سه سال پس از توقیف هفته نامه پیام مردم کردستان، مدیر مسئول آن، محمد صدیق را در تیرماه ۱۳۸۶ بازداشت و به زندان اوین انتقال می دهند. (همانجا)



دیکتاتوری در ایران نسبت به همه توده مردم پیاده می شود، ولی نسبت به زنان و اقلیت های ملی و مذهبی ستمی است مضاعف.

نمونه چهارم، "زنان در تیررس سرکوب": "اینترنت در سال گذشته به فضایی برای ادامه مبارزه جنبش دفاع از حقوق زنان بدل شد. فعالان فمینیست، در مقابل رژیم سخت گیری چون جمهوری اسلامی علیه تبعیض و برای بهرمند شدن از حقوق برابر در قوانین اساسی جمهوری اسلامی تلاش می کنند.

مریم حسین خواه ۳۲ ساله و جلوه جوهری ۳۰ ساله روزنامه نگاران و وب نگاران فمینیست، اعضای تحریریه سایت های زنستان و تغییر برای برابری از سوی دادسرای ویژه امنیت تهران، با اتهاماتی چون "تشویش اذهان عمومی، تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب از طریق انتشار اخبار کذب در زنستان و تغییر برای برابری" به ترتیب در تاریخ ۲۷ آبان و ۱۰ آذر دستگیر شدند. برای آزادی موقت آنها وثیقه سنگینی ۱۰۰ و ۵۰ میلیون تومانی تعیین شده بود. (مریم حسین خواه و جلوه جوهری روز ۱۲ دی ماه - ۳ ژانویه ۲۰۰۸ - با سپردن ۵ میلیون وثیقه از زندان اوین آزاد شدند).

در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۸۵ ماموران نیروی انتظامی به تجمع مسالمت آمیز ده ها تن از فعالان جنبش زنان در اعتراض به محاکمه ی ۵ تن از همیاران خود، در برابر دادگاه انقلاب اسلامی تهران جمع شدند... ۳۴ نفر از فعالان و روزنامه نگاران حاضر در محل را دستگیر کردند. در میان دستگیر شدگان ۲۲ روزنامه نگار و وب نگار وجود داشت از جمله ژبلا بنی یعقوب که به هنگام پوشش خبری تجمع مسالمت آمیز دستگیر شده بود. این روزنامه نگار پس از آزادی با انتشار دو گزارش از رفتار زندان بانان در بند ۲۰۹ و چگونگی بازجویی های شبانه و تحقیر و توهین به فعالان زن پرده برداشت. دستگاه قضایی تعدادی از این فعالان را به احکام زندان و شلاق محکوم کرده

است و تعدادی دیگر در انتظار محاکمه بسر می برند.

نمونه هایی از سایت سلام دموکرات:

۱) کمیته برگزارکننده شهرستان کامیار، شورای زنان ۱۸ اسفند،

شعارها: "رهایی زن- رهایی جامعه" و "محمود صالحی و اسانلو آزاد باید گردند"

۲) ۲۷ دیمه ۱۳۸۷- روناک صفازاده عضو زندانی انجمن زنان آذر مهر کردستان و فعال کمپین یک میلیون امضاء به دادگاه احضار و به اتهام مشارکت در اعتصاب غذای زندانیان کرد، محکوم شد. طبق همین گزارش، ده ها زندانی دیگر هم به همین اتهام محاکمه شده اند. در میان آنان، نسرین ستوده و کیل کمپین یک میلیون امضاء و جلوه جوهری از اعضای اولیه کمپین دیده می شوند.

۳) ۵ آذر ۱۳۸۷- خانم فاطمه نبوی از فعالین روز جهانی زن در سمنان دستگیر و به منطقه نامعلومی منتقل گردید. پس ملاحظه می کنیم که در طول دو سه سال اخیر هرگونه ابراز بیان و تجمع زنان بر علیه قوانین حاکم حتی حرکت های سازماندهی شده و با پشتوانه عمومی منجر به تعطیل شدن و ضرب و شتم و زندان و اعدام شده، همین برخورد با روزنامه ها، دانشجویان و کارگران شد و وجه مشترک در اینجا واضح است.

نمونه هایی از اعدام:

۱) فاطمه حقیقت پژوه به جرم قتل همسر صیغه ای خود، به اعدام محکوم شد. او شوهر خود را در حین تجاوز به دختر ۱۴ ساله اش یافت و کشت.

۲) فاجعه حلق آویز کردن عاطفه رجبی- دختر ۱۶ ساله که نه تنها در کمال وحشی گری قرون وسطی ای به دار آویخته شد، بلکه طریق این مجازات خونخوارانه تر از این بود که او گیر یک شیر یا ببر گرسنه می افتد.

۳) اعدام های ناموسی بوسیله افراد خانواده

تمام اینها به علت کمبود حزب انقلابی طبقه کارگر است که می تواند هر یک از این مبارزات را با برنامه های مشخص

حزبی پشتیبانی کرده و از آنها در برابر حملات خصمانه دولتی دفاع کند و نگذارد تا در یک حمله وحشیانه، عمال انتظامی همه تدارکات مبارزاتی از هم بپاشند.

میلیتانت: رفیق سارا نقش و موقعیت مبارزین علیه ستم بر زن در ایران چگونه است؟

با توجه به نمونه های فوق، در شهامت و شجاعتی که هر یک از این مبارزین و رهبری هر یک از این مبارزات در برخورد با دولت از خود نشان دادند، هیچ شبه ای وجود ندارد و این خود گویای نقش بزرگ و تعیین کننده همه آنان علیه ستم بر زن به خصوص رهبری این جریان است. من به سهم خودم به تمام زنان مبارز و مدافعان حقوق زن که در چنین شرایط خفقانی قدم پیش گذاشته اند، درود فرستاده و استقامت و پایداری آنان را ستایش می کنم. برای ادامه بحث اما شاید بهتر باشد تا نکات اصلی بحث را اول یادآور شویم. این نکات این ها هستند:

۱) اگر چه مبارزات فمینیستی در نهاد خود، بورژوازی بودند، اما در ایران حتی مطالبه این گونه حقوق زنان باعث ضرب و شتم و سرکوب از طرف دولت وقت گشته و در نهایت، حرکت، متلاشی و بنیانگذاران آن دستگیر، زندانی و حتی اعدام می شوند.

۲) مطالبات زنان کارگر اما برای به نتیجه رسیدن می باید فراتر از مطالبات فمینیستی رفته و اصل مهم در این است که زنان کارگر قبل از اقدام به سازماندهی برای از بین بردن ستم جنسی، اول به سازماندهی حزبی خود برای مبارزات طبقاتی اقدام نمایند تا با پشتوانه حزب انقلابی به سازماندهی مبارزه بر علیه ستم جنسی هم به عنوان شاخه ای از مبارزات حزبی بپردازند.

۳) یکی از نمودارهایی که از مبارزات انجام گرفته در طول امسال- همانند سال های اخیر- بسیار برجسته به چشم می خورد و از آن می توان به عنوان درسی از نتیجه این مبارزات یاد کرد، وجه مشترکی است که بین نتایج حاصل از تک تک این مبارزات دیده می شود.



۳) آن وجه اشتراک چیست؟ همان نداشتن سازماندهی تشکیلاتی و آن هم نه هر گونه سازماندهی موقتی، بلکه سازماندهی اساسی و متکی به یک برنامه مداوم درون یک تشکیلات مخفی حزبی. سازماندهی ای که می توانست جان تعداد قابل ملاحظه ای از آنان، به خصوص رهبران این جریان را از دستگیر شدن، زندانی (شکنجه/اعدام) شدن... حفظ کرده و در نتیجه نیروی مبارزه را برای روز زن امسال نه تنها باقی نگه داشته که قوی تر هم کرده باشد. یا به عبارت دیگر می توانست توازن قوا را به نفع تشکیلات زنان و مطالبات زنان ایران نسبت به برخوردهای دولت سنگین تر کند.

بعضی ها باز ممکن است بگویند "پس حالا که تشکیلات حزبی نداریم، بنشینیم و دست روی دست بگذاریم تا این که حزب و تشکیلات زنان وابسته به حزب ایجاد شود؟!"

جواب البته که نه است. مسلما با دست روی دست گذاشتن و به اصطلاح معروف به امید خدا نشستن، چیزی را نمی توان تغییر داد. برعکس، بحث من در این است که امروز و در مقابل ج.ا.ا. ما نه تنها نباید سکوت کنیم که باید به مبارزاتی با برنامه، سازماندهی شده و مستمر بپردازیم. مبارزاتی که هر بار توسط دولت قابل سرکوب نباشد و اگر بعضی ها دستگیر می شوند، روند مبارزه را تغییر ندهد و بتواند از این حرکت برای حرکت بعدی سکوی پرتابی ساخته و به همین ترتیب ادامه دهد. منتهی مبارزاتی مثل ریختن توی خیابان بدون پشتوانه و برنامه بعدی، دستگیر شدن و بقیه سال را در زندان گذراندن و این فرصت را به دشمن دادن که دائما با انواع تبلیغات و شکنجه های جسمی و روحی جو رعب و وحشت را در میان فعالین حقوق زنان و در بقیه جامعه گسترده دارد، هم در عمل ملاحظه می شود که سودی ندارد. این، وجه مشترک همه این مبارزات بوده است.

نکته در واقع بسیار ساده و روشن است، اگر ما از پوسته فکری خود کمی بیرون آمده و خود را آماده ارزیابی از مبارزات گذشته ببینیم؛ ارزیابی گذشته ای که به طور طبیعی دارای نقاط مثبت و نقاط ضعف است. این ارزیابی برای کسانی

که این گونه فعالیت ها را صرفا به منظور کسب نام و شهرت شخصی انجام نمی دهند، بازنگری به گذشته و انتقاد از خود را با برخوردی از موضع مثبت و سازنده و در جهت توان بخشی هر چه ممکن تر به مبارزه بعدی انجام می دهند، تا با یک حمله سرکوبگرانه از هم نپاشند و جنبش به رکورد کشیده نشود، لازم است. در این صورت است که می توان مبارزه را ادامه دار کرد. مثل نمونه هایی که در پیش آمد.

مضاعف بر رعب و وحشتی که دست اندرکاران نسبت به زنان به طور روزمره و هر لحظه از زندگی شان می آفریند (مثل اجازه کشتارهای ناموسی: چه به دست افراد خانواده و چه به دست مقامات- با سنگسار یا حلق آویز کردن) که گویای خصلت کثیف و دیکتاتوری قرون وسطی آن است، این دولت در مقابل هرگونه اعتراض یا مطالبه پیش پا افتاده ای مرد و زن جامعه ما را دستگیر، شکنجه و یا اعدام می کند (مثل مثال عدنان حسن پور که حکم اعدام گرفت و محمد صدیق که به زندان اوین منتقل شد) و یا با وثیقه های گزاف از قهقرای اقتصادی ای که به نقد در آن هستند به آن درجه از نابودی اقتصادی پایین می کشد، تا دیگر نفس بلند شدن و اعتراض کردن نداشته باشند!

با علم به این نوع برخورد از طرف دست اندرکاران باز هم جلو رفتن، نهایت شهامت و شجاعت است، ولی آیا به نظر شما این روش مبارزه که پایان هر خطش همین است، روش اصولی و صحیحی است؟ آیا به نظر شما نباید در پی یافتن راه حلی بود که جوابگوی این معضل عمده باشد؟

سوسیالیسم انقلابی در اصول خود و در "برنامه انتقالی" تروتسکی، این راه را برای ما روشن کرده و ممکن می سازد. انگلس در "اصول کمونیزم"، کمونیزم را این طور تعریف می کند: "کمونیزم عبارتست از علم شرایط رهایی پرولتاریا". در تعریف پرولتاریا می گوید: "پرولتاریا طبقه ای است از جامعه که هزینه زندگانی خود را منحصر از "فروش نیروی کار" خود بدست می آورد، نه از منافع یک سرمایه...". تروتسکی در "برنامه انتقالی" می گوید: "...بخش های بین الملل چهارم باید در

میان استنمار شده ترین اقشار طبقه کارگر و در نتیجه در میان زنان کارگر بدنبال پایگاه های حمایت باشند. در میان این زنان ذخایر پایان ناپذیر وفاداری، از خودگذشتگی و آمادگی برای جان باختن پیدا خواهد شد." در میان شعارهایش می گوید: "به زنان کارگر روی بیاورید!" لنین در سخنرانی خود در چهارمین کنفرانس زنان کارگر می گوید: "رفقا، مسئله موقعیت زنان از همان ابتدا توسط قدرت شوروی عنوان شده بود. به نظر من چنین می آید که هر دولت کارگری در سرگذار به سوسیالیسم با وظیفه دوگانه ای روبرو است. بخش اول این وظیفه نسبتا ساده و آسان است. این به قوانین کهنه ای که زنان را در موقعیت نابرابری در مقایسه با مردان نگاه می داشت، مربوط می شود. شرکت کنندگان در جنبش های رهایی بخش در اروپای غربی از مدت های مدید، نه از دهه ها بلکه از قرن ها پیش، این مطالبه را پیش کشیدند که این قوانین منسوخ، لغو شده و زنان با مردان قانونا برابر شوند، ولی هیچ یک از جمهوری های پیشرفته موفق به اجرای آن نشده اند، چون هر جا مالکیت خصوصی زمین و کارخانه باشد، هر جا قدرت سرمایه محفوظ باشد، مردان امتیازات خود را حفظ می کنند. در روسیه اجرای آن ممکن شد چون از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ قدرت کارگران مستقر شده بود.

دولت شوروی از همان وهله اول به منظور استقرار قدرت زحمتکشان، یعنی دشمن همه اشکال استنمار، به وجود آمد...

قدرت شوروی یعنی قدرت زحمتکشان در ماه های اول هستی اش انقلاب مسلمی در تدوین قانون مربوط به زنان، انجام داد. هیچ یک از آن قوانینی که در جمهوری شوروی باقی مانده اند زنان را در موقعیت پایین تر قرار نمی دهد. من بخصوص راجع به قوانینی صحبت می کنم که از موقعیت ضعیف تر زنان سوء استفاده نموده و آنها را در موقعیتی نابرابر و اغلب حتی تحقیرآمیز قرار می دهد: یعنی قوانین مربوط به طلاق... حق یک زن در مورد شکایت از پدر بچه در مورد نفقه، بخصوص در چنین محیطی که باید گفت حتی در پیشرفته ترین کشورها، قوانین بورژوایی از موقعیت



نفرت به آنان نزدیک شده و به رویشان اسید می پاشند.

این حرکت کاملا وحشیانه نه تنها صورت و چشمان آنان را سوزانده و در پی آن به درد فراموش نشدنی و بی سابقه ای منجر گرداند، بلکه غمی سوزان بر دل آنان گمارد که تا پایان زندگی با خود خواهند داشت. غمی که هر بار خود را در آینه بنگرند دوباره تازه می شود و یا در دنیای تاریک چشمان سوخته شان، این غم به افسردگی روزمره تبدیل می شود... از این پس آینده ای به تاریکی چشمان آسیب دیده شان را در انتظار خود می بینند.

در طول این چند ماه که از این حرکت بیرحمانه می گذرد، اگر چه این خبر در رسانه های بین المللی پیچیده، ولی هیچ ارگان رسمی ای در داخل آن کشور و یا در سایر کشورهای جهان، این حرکت را محکوم نکرد و با توجه به موقعیت اقتصادی مردم جنگزده افغانستان، هیچ ارگان رسمی هیچ کشوری به سوی این نوجوانان دست همدردی دراز نکرد.

در این حال، مسلم این است که زنان زحمتکش و مبارز افغان قوی تر و پر استقامت تر از آنند که با این گونه شکنجه های بیرحمانه به آسانی میدان را خالی کنند و بر دهان دشمن انسانیت مشت محکم نکوبند. آنان تا جان در بدن دارند، بر علیه ستم انسان بر انسان مبارزه کرده و ساکت نخواهند نشست.

به مناسب فرارسیدن روز زن امسال به همه زنان کارگر و زحمتکش افغان که مبارزه بر علیه ستم جنسی و ستم اقتصادی حاکم بر جامعه افغان را به عناوین مختلف با پوست و استخوان خود حس میکنند، تبریک گفته و پیشنهاد می کنم که یک شبکه همکاری در منطقه بین زنان زحمتکش افغانستان، پاکستان، ایران، عراق، کردستان و ترکیه تشکیل شود، تا همه ما با حرکتی متحدانه بر علیه این جرایم بلند شویم.

جمعی از زنان مارکسیست انقلابی ایران

اسفند ۱۳۸۷

به مناسبت روز زن

دعوت به تشکیل شبکه همبستگی زنان در منطقه



یک صبح پاییزی دختر مدرسه ای های یکی از مدارس قندهار در افغانستان، طبق معمول خود را آماده کرده و با پوشش اسلامی راهی مدرسه شدند؛ غافل از اینکه آن روز آخرین روز باقی مانده از زندگی ناشکفته شان است، که صورت های چون گل خود را آن طور که هست و آن طور که باید باشد، در آینه می بینند؛ آنروز در درون حجاب هر روزه، اما با وقار و صفا و لطف و زیبایی خود راهی مدرسه بودند؛ آنروز مثل همیشه در راه مدرسه راجع به موها، لباس و آب و رنگ خود با هم دیگر مشورت می کردند؛ بعضی از اتفاقات شب قبل خود تعریف می کردند؛ بعضی در حال شوخی با یکدیگر بودند و به آرامی در خیابان می خندیدند و با وجود نداشتن کمترین آزادی انسانی و یا لذایذ زندگی کودکی، با رویاهای شیرین دخترانه خود خوش بودند و به آینده امیدوار.

بعضی از این دختران شاید در حال درد و دل با هم بودند و از ستمی که از طرف پدر یا برادر... در خانه بر آنها وارد می شد با هم صحبت می کردند؛ شاید یکی امیدوار بود که با شوهر کردن در آینده نزدیک و به اصطلاح به "خانه" خود رفتن بتواند از شر این ستم ها رهایی یابد؛ دیگری شاید در رویاهایش ادامه تحصیل را می دید و آرزوی معلم شدن، دکتر شدن و... را داشت. بیش از ۱۵ تن از دختران بی گناه و نگون بخت، شاید با این رویاها و درد دل ها خوش بودند و به سوی مدرسه می رفتند که به ناگاه چند موتورسوار پلیس و جنون زده و مملو از

ضعیف تر زنان برای تحقیر آنها سوء استفاده و به آنان موقعیت اجتماعی نابرابری می دهد. بخصوص در چنین محیطی بود که قدرت شوروی هیچ یک از قواین کهنه و ناسحق را برای زحمتکشان تحمل ناپذیر بودند، باقی نگذارده است.

ما اکنون ممکن است با افتخار و بدون اغراق بگوییم که به غیر از روسیه شوروی، هیچ کشوری در دنیا نیست که در آن زنان از تساوی کامل برخوردار باشند و زنان را در موقعیتی تحقیرآمیز که به ویژه در زندگی روزانه خانوادگی احساس می شود، قرار ندهد. این یکی از اولین و مهمترین وظایف ما است."

پس باز هم ملاحظه می کنیم که چطور مبارزات طبقاتی ارتباط مستقیم با مبارزات دموکراتیک زنان دارد و چگونه تاریخ به ما درس حرکت و عمل سازنده می دهد. یعنی مبارزات سازماندهی شده حزب انقلابی پیشتاز و مخفی با دولت وقت بورژوازی به بخش های مختلف تقسیم که یک بخش آن سازماندهی هسته های مخفی زنان است که از طریق آن، با زنان کارگر می شود ارتباط برقرار کرده و مبارزات آنان را حول محور مطالبات خاص زنان با دولت سرمایه داری زمینه ریزی و سازماندهی کرد. با برچیدن حکومت سرمایه داری، زنان می توانند تغییرات اساسی ای را در زمینه قوانین کشور پیاده کنند و با باقی ماندن در زمینه فعالیت سیاسی اجتماعی خود، دید تحقیرآمیز باقی مانده از فرهنگ سرمایه داری را هم از اذهان کل مردان جامعه به تدریج بزایند.

میلیتانت: با تشکر اگر پیام آخری هم دارید، بفرمایید.

پیام من به تمام زنان مبارز و پیشرو ایران این است که اول اعتماد به نفس داشته باشند، دوم به طور اصولی به این نتیجه برسند که مبارزات دموکراتیک زنان یکی از حلقه های مبارزات سیاسی طبقه کارگر با بورژوازی است و سوم این که پیش از هر چیز در پی سازماندهی اصولی خود باشند. برای همه مبارزان علیه ستم و استثمار آرزوی پیروزی می کنم.



روز جهانی زنان کارگر



و. ای. لنین

جان کلام بولشویزم و انقلاب اکتبر روسیه، درگیر امور سیاسی کردن آن دسته از مردمی است که بیش از دیگران تحت ستم سرمایه داری بوده اند. این افراد هم در شرایط پادشاهی و هم در جمهوری های بورژوا دموکرات از سوی سرمایه داری غارت و تضعیف شده و فریب خورده بودند. تا زمانی که زمین و کارخانه تحت مالکیت خصوصی باشد، این ستم، فریبکاری و چپاول نیروی کار مردم توسط سرمایه داران، ناگزیر ادامه خواهد داشت.

افشای ماهیت دروغین و غیر حقیقی دموکراسی بورژوازی، براندازی مالکیت خصوصی بر زمین و کارخانه و متمرکز ساختن تمام قدرت دولتی در دستان توده های کارگر و تحت ستم، اساس بولشویزم را تشکیل می دهند. این توده ها، سیاست را، که بخشی از مسیر ساخت جامعه نوین است، می آموزند. این کار ساده ای نیست: توده ها به وسیله سرمایه داری تضعیف شده و ستم دیده اند، اما برای رهایی از زنجیر های بردگی مزدی در نظام سرمایه داری، راهی جز این نداریم - راهی جز این اصلا وجود ندارد.

اما نمی توان بدون وارد ساختن زنان به سیاست، توده ها را به دخالت در سیاست کشاند. زیرا زن در نظام سرمایه داری تحت ستمی دو گانه قرار دارد. زنان کارگر و دهقان توسط سرمایه مورد ستم

قرار می گیرند، اما حتی در دموکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی نیز ستمی مضاعف را متحمل می شوند: اولاً به این دلیل که قانون آنها را با مردان برابر در نظر نمی گیرد و از برخی حقوق محروم میشوند، ثانیاً، آنها همچنان در چنگال خانواده اسیر می مانند - و این نکته اصلی است. زنان همچنان برده خانواده باقی می مانند، زیرا تحت فشار بیش از حد کار های خسته کننده، کمر شکن و کثیف آشپزخانه، خانه و خانواده قرار دارند.

هیچ حزب یا انقلابی، مانند آنچه سورا و حزب بولشویک انجام می دهد، چنان عمیق، تیشه بر ریشه ستم گشتی و نابرابری زنان نزده است. اینجا، در خاک روسیه شوروی، هیچ اثری از نابرابری میان زن و مرد در قوانین باقی نمانده است. قدرت شورایی تمام نابرابری های نفرت انگیز، پایه ای و ریاکارانه که در قوانین ازدواج و خانواده و نیز نابرابری های مربوط به کودکان وجود داشت را از میان برده است.

این تنها اولین قدم در راه رهایی زنان است. اما هیچ یک از جمهوری های بورژوازی، از جمله دموکراتیک ترین آنها، جرات برداشتن حتی همین قدم اول را نیز نداشته اند. دلیل آن مقدس بودن اهمیت مالکیت خصوصی است.

دومین و مهمترین قدم نیز براندازی مالکیت خصوصی زمین و کارخانه است. این قدم به تنهایی راه را برای رهایی کامل و حقیقی زنان خواهد گشود، طی انجام این کار، زنان با پشت سر گذاشتن دوران انتقال از خانه داری کوچک تک نفره به خدمات بزرگ اجتماعی شده، از اسارت خانواده رها خواهند شد.

چنین انتقالی سخت خواهد بود، زیرا باید قوی ترین، عمیق ترین و قدیمی ترین "مراتب" (که البته زندگی و بربریت می تواند لغت بهتری برای آن باشد) را دگرگون سازد. اما دوران انتقال آغاز شده است، این سخنان به اجرا در آمده اند و ما قدم در مسیر نوین گذاشته ایم.

و به این ترتیب جلسات بی شمار روز جهانی زنان کارگر در تمامی کشور ها درود های خود را نثار روسیه شوروی ای خواهند کرد که برای نخستین بار در راه انجام این وظیفه ویژه و به شدت عظیم، اما مهم، قدم گذاشته است، وظیفه ای که دارای عظمتی جهانی و حقیقی آزادی بخش است. در خلال این نبرد باید آماده باشیم که در برابر عکس العمل های خصمانه و مداوم بورژوازی وحشی میدان را خالی نکنیم. هر چه یک کشور بورژوازی "آزاد تر" و "دموکراتیک تر" باشد، حملات دار و دسته های سرمایه داری بر علیه انقلاب کارگران گسترده تر خواهد بود، می توان ایالات متحده آمریکا را برای این مورد مثال زد. توده های ساکن و خاموش آمریکا، اروپا و حتی آسیای عقب افتاده، نهایتاً بوسیله جنگ امپریالیستی به حرکت در آمدند.

توده ها در سراسر جهان پا به میدان می گذارند.

هیچ چیز نمی تواند جریان رهایی توده ها از یوغ امپریالیزم و رهایی زنان و مردان کارگر از بند سرمایه را متوقف کند. این جنبش بوسیله ده ها و صد ها میلیون زن و مرد کارگر در شهر و روستا پیش می رود. به این دلیل است که این جنبش رهایی کار از قید سرمایه در سراسر جهان به پیروزی خواهد رسید.

۱۴ مارس ۱۹۲۱

ترجمه: کیومرث عادل





یادداشتی کوتاه در مورد «نوآوری» و نقد به مارکسیزم

ملاحظات بر مقاله یاسین بیدار

مازیار رازی

maziar.razi@gmail.com

مقاله ای تحت عنوان «نگاه تازه به جنبش "چپ" افغانستان و ضرورت نو سازی فکری» در دو بخش توسط دوست گرامی ی. بیدار انتشار یافته است. این مقاله توسط دوست دیگری برای من ارسال شد که نظر خود را در مورد آن بنویسم. در این مقاله نه قصد پلیمیک و یا نقد همه جانبه مقاله این دوست گرامی را دارم و نه هدفم وارد شدن و دخالت سیاسی و تشکیلاتی در درون طیف چپ افغانستان است. این مقاله صرفاً ملاحظاتی عمومی به نظریات این دوست و هم نظران ایشان بوده و از این طریق گشایش بحثی در مورد مسایل نظری جنبش رادیکال و چپ در افغانستان است.

در مورد «مانیفست کمونیست» و خوانایی آن به مسایل امروز

دوست گرامی ی. بیدار می نویسد: «مارکسیزم فی نفسه غلط نیست. بسیاری مسایل در همان دورانی که مارکس زندگی میکرد قابل تطبیق بود و شاید هم در آینده زمینه تطبیق بعضی تیوری ها فراهم شود. هدف من مبارزه علیه درک و بر خورد دگم با مارکسیزم است. باید راه ها، وسایل و شیوه های درست تطبیق آنرا جستجو نمود و مهمتر از همه آنرا با سنن، عنعنات، باور های مردم عیار و از هاضمه فکری شان عبور داد... باید بخاطر بسیاری که امروز بصورت قطع دیروز نیست. ما از دیروز عملاً خیلی ها فاصله گرفته ایم. امروز بکلی آغاز نو است. وابسته ساختن جریانات سیاسی امروز به خاستگاه های فکری دیروز و یا به شخصیت های دیروز بمعنی نقی و از بین بردن آن است. ما اگر طرز دید خود و دیدگاه های جریانات سیاسی مربوطه خود را نو نسازیم، محکوم به از بین رفتن هستیم».

ایشان ادامه می دهد: «وقتی مانیفست را تدوین میکردند کشور المان به سرحد رشد بورژوازی گام گذاشته بود و کشور بدو اردوگاه مشخص بورژوازی و پرولتاریا منقسم شده بود و روشنفکران نقش تنویر کننده، بسیج کننده و متشکل کننده پرولتاریا را بازی مینمودند. اما یک قرن و اندی بعد وقتی مساله تطبیق این تیوری در کشور های عقب مانده ای که هنوز به سطح رشد بورژوازی نرسیده اند و حد و مرز طبقه و یا طبقات روشن و معلوم نیست، مطرح گردید، دشواری های فراوان تیوریک و پراتیک را همراه داشت. و این دشواری قبل از همه از این حقیقت ناشی میشد که در هیچ کجای مانیفست گفته نشده که شخصی و یا اشخاصی میتوانند مبارزه طبقه کارگر (پرولتاریا) را در نبود (غیاب) طبقه کارگر به شکل نیابتی بر ضد بورژوازی که وجود خارجی ندارد به پیش ببرند. و با از نام زحمتکش که بمشکل میتوان آنرا طبقه خواند مبارزه متشکل را بر علیه طبقه فوقانی که نه تعریف و نه حدود آن معلوم است راه اندازی نمایند».

دوست گرامی ی. بیدار در مورد دیکتاتوری پرولتاریا چنین می نویسد: «بهمین ترتیب مساله دیکتاتوری پرولتاریا پیوسته مورد انتقاد بوده است. سوسیال دموکراتها و احزاب لیبرال اروپا در قرن نوزدهم با تکیه بر ارجحیت پارلمنتاریزم و توسل به اصول دموکراسی استدلال مینمودند که دموکراسی بورژوازی خود دستاورد مهم بشر است چه ضرورت است که آنرا با دیکتاتوری تعویض کنیم. میتوانیم خواست های اصلاحی و عدالت پسندانه را از طریق مبارزات مسالمت آمیز و دموکراتیک بدست آوریم.» و اینکه: «بهمین ترتیب مارکس به این باور است که زیر بنای تولیدی تعیین کننده رونمای سیاسی است. اما مواردی پیش آمده است که تطبیق این تیوری را به دشواری مواجه می سازد».

ایشان ادامه می دهند که: «آنچه میتواند برای نجات افغانستان ممد واقع شود خلق یک رنسانس ملی، یک نهضت انقلابی

فکری است. یعنی یک جوشش نو و نیرومند ملی که تمام ملیت ها و اقوام کشور را در بر بگیرد. امروز وقت آن رسیده تا همه دست بدست هم داده چنین جریانی را راه اندازی نماییم. هدف آن است که مردم افغانستان در مقیاس جغرافیه واحد باید به این حقیقت تن بدهند که همه باشند های این جغرافیه دارای سر نوشت واحد اند و اینکه یکی بدون دیگری نا مکمل است و یکی بدون دیگری تراژی بی خواهد بود»

به زعم ایشان اینها کدامند؟ بی ریائی حکومت قانون. افغانستان دارد وارد مرحله رشد بورژوازی یا سرمایه داری میشود. قانونیت، مصونیت و دموکراسی پایه های اساسی یا تکیه گاه های اصلی این نظام را می سازند که بدون آن نظام سرمایه بوجود آمده نمی تواند. هیچ سرمایه دار نمی تواند در یک جامعه بی قانون و لاقید سرمایه گذاری نماید. سرمایه دار فقط در پناه قانون میتواند پول خود را سرمایه گذاری کند. از جانب دیگر فقط در تطبیق قانون است که میتوان از منافع اقلشار و طبقات زحمتکش و پائینی جامعه دفاع».

بنابراین؛ دوست گرامی ی. بیدار با ناخوانا قلمداد کردن مارکسیزم به وضعیت کنونی، تنها راه «نوبنی» که بدان دست می یابد همان سرمایه داری کهن است که قدمت آن به بیش از ۲۰۰ سال پیش بر می گردد. تمام ناهنجاری و جنگ ها و استثمار زحمتکش که نتیجه همین نظام سرمایه داری بوده است، به دست فراموشی سپرده می شود.

آیا سرمایه داری قابلیت حل بحران اقتصادی را داراست؟

برخلاف ادعاهای دوست گرامی ی. بیدار (و بسیاری از نظریه پردازان بورژوا در غرب)، وضعیت اقتصادی سرمایه داری جهانی (حتی در کشورهای متروپل) نه تنها بهبود نیافته که روز به روز وخیم تر گشته است. به قول خود دوست گرامی وقتی یک فوتبالیست میلیون ها دلار ثروت انباشت می کند، چگونه این نظام می تواند راه حل بحران



را نشان دهد؟ بحران اقتصادی و "دموکراسی" بورژوازی امروز که میلیون ها کارگر و جوان را به بدبختی و فلاکت انداخته، نمی تواند راه حل در مقابل سوسیالیزم باشد!

۴۰ تا ۵۰ درصد کاهش یافته است. بین سال های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳، درآمد سرانه در اروپای شرقی و ایالات موجود در شوروی به یک هشتم دوره پیش از آن رسیده است.

تزی» بنیادگذار نرم افزار «میکروسافت»، پادشاه عربستان سعودی و ۳۸۳ «سوپر-تروتمند» دیگر، اموالشان به بیش از کل «تولید ناخالص ملی» ۴۵ درصد جمعیت جهان تجاوز می کند!

تنها به چند نمونه اکتفا می کنیم. براساس آمار «سازمان بهداشت جهانی»، عظیم ترین منبع «مرگ و میر» در جهان نه ناشی از «سرطان» است و نه ریشه در بیماری های قلبی دارد، بلکه نتیجه «فقر» مضاعف و ریشه ئی در جوامع سرمایه داری بوده است. فقری که گریبانگیر هزاران میلیون نفر در جهان شده است. فقری که نتیجه سیاست های مستقیم سرمایه داری بوده است. این فقر، برخلاف نظر مدافعان سرمایه داری، صرفا شامل کشورهای «جهان سوم» نیست. کشورهای پیشرفته سرمایه داری (اروپای غربی و آمریکای شمالی) امروز بیش از ۳۰ میلیون بیکار و ۱۵ میلیون اشتغال به کارهای موقت و نیمه وقت دارند (سازمان برای توسعه و همکاری اقتصادی).

در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و آسیایی نیز درآمد متوسط سرانه در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کاهش یافته و فقر و قحطی و گرسنگی و بیماری در بسیاری از مناطق آفریقایی حکم فرماست.

چگونه مدافعان چنین نظامی می توانند ادعا کنند که مسایل اجتماعی در شرف بهبود بوده و آتیه از «آن» سرمایه داری است؟ مگر قرار نبود که پس از فروپاشی شوروی خطرات در مقابل نظام جهانی سرمایه داری بر طرف شوند؟ پس این همه وعده و وعده ها چه شدند؟ ما اکنون در پایان قرن بیستم شاهد وخیم تر شدن وضعیت عمومی اکثریت مردم جهان هستیم و نه برعکس. تاریخ یک قرن و نیم گذشته نشان داده که پیش بینی های «بیانیه کمونیست» در مورد بحران اقتصادی سرمایه داری و نقش بورژوازی به اثبات رسیده است. جالب این است که پس از بحران اخیر نوشتجات مارکس به ویژه کاپیتال و مانیفیست کمونیست در سراسر جهان در ابعاد غیر قابل تصور به فروش رسیده است!

در جهان «مهد آزادی» غربی، همانند کشورهای «جهان سوم»، بیماری های قرون وسطی ای مانند «وبا» و «طاعون» ظاهر گشته اند. اینها همه در دوره ای اتفاق می افتند که بازدهی اقتصادی کل جهان در حدود پنج برابر نیم قرن پیش بوده است، در صورتی که فقر، قحطی و گرسنگی تفاوت چندانی با نیم قرن پیش نکرده است (گزارش توسعه انسانی، سازمان ملل متحد).

در مورد نقش انقلابی پرولتاریا

با اسفناک تر شدن وضعیت اقتصادی، پرولتاریا با شکل متفاوتی با آنچه ۱۶۰ سال پیش در «بیانیه ی کمونیست» اشاره شد، ظاهر می گردد. مارکس و انگلس در «بیانیه» چنین نوشتند:

"... عصر بورژوازی، دارای ویژگی بارزی است... این عصر تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. بطور کلی جامعه، بیش از پیش، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، یعنی به دو طبقه ی بزرگ که مستقیما رویاروی یکدیگر ایستاده اند، تقسیم می شود. این دو طبقه عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا."

البته این بخش از بیانیه با واقعیت کنونی پرولتاریا کاملا منطبق نیست. برای درک این مسئله ضروری است که تعریف روشنی از «پرولتاریا» ارائه داده شود. چنانچه کلمه «پرولتاریا» تنها به کارگرانی که به کاریدی در صنعت مشغولند، محدود گردد، در توضیح

تقریبا در ۹۰ کشور جهان، درصد درآمد سرانه به کمتر از آنچه ۱۰ سال پیش بود، رسیده است. در ۱۹ کشور (که شامل «رواندا»، «لیبری»، «سودان»، «ونزوئلا» و «هائیتی» می شود)، درآمد سرانه، به کمتر از آنچه در سال ۱۹۶۰ بود، رسیده است.

اما همه مردم جهان فقیر نشده که اقلیتی وضعیت بهتری پیدا کرده اند. مدیران شرکت های بزرگ آمریکایی در سال ۱۹۷۸ در حدود ۶۰ برابر یک کارگر ساده حقوق دریافت می کردند؛ در صورتی که در سال ۱۹۹۵ این رقم به ۱۷۰ برابر افزایش یافته است (ایندیندنت ۷ دسامبر ۹۷). و یا در سال ۱۹۸۰ درآمد مدیران عالی رتبه ی ۳۰۰ شرکت بزرگ آمریکایی، ۲۹ برابر بیشتر از درآمد متوسط کارگران صنایع بود. اما در سال ۱۹۹۰ درآمد اینها به ۹۳ برابر درآمد متوسط کارگران رسید.

تحقیقات اخیر «سازمان ملل»، حاکی از این است که تنها ۴۰۰ نفر در روی کره زمین بیش از نیمی از ثروت درآمد کل جهان را در اختیار دارند. آقای «بیل گی

در ایالت متحده آمریکا، یکی از غنی ترین کشورهای جهان، در اوج شکوفایی اقتصادی ۱۹۸۸، ۳۲ میلیون نفر زیر «مرز فقر» زندگی می کردند. اضافه بر اینها، فشارهای روانی و روحی بر کارگران و کارمندان این جوامع چنان افزایش یافته که در قرن اخیر بی سابقه بوده است (تایمز مالی ۹۷). در آمریکا دستمزدهای مطلق کارگران و کارمندان طی ۲۰ سال گذشته کاهش یافته است (لوس آنجلس تایمز ۹۷). در همین زمان مقدار کار آنان ۱۶۴ ساعت در سال افزایش یافته است. و در فاصله ی سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۶ نسبت سهم درآمد ۵٪ از ثروتمندترین خانواده های آمریکایی از ۱۵/۳٪ به ۲۰/۳٪ افزایش یافته است، در صورتی که سهم ۶۰٪ از فقیرترین خانواده ها از ۳۴/۲٪ به ۳۰٪ کاهش یافته است (ایندیندنت ۷ دسامبر ۹۷).

در جوامع اروپای شرقی که قول و قرار «معجزه اقتصادی» به مردم آن کشورها داده شده بود، سطح زندگی در درازای ۷ سال گذشته (پس از فروپاشی شوروی)



امواج بعدی همواره پرولتاریا به پا می خیزد و تمام محاسبات بورژوازی نقش بر آب می گردد. نقش مرکزی پرولتاریا و در رأس آن طبقه کارگر، همانگونه که در «بیانیه ی کمونیست» اشاره شده، همواره محوری و تعیین کننده است و هیچ نیروی دیگری توان و قدرت لازم برای رهائی خود و سایر قشرهای تحت ستم از بند فقر و فلاکت، را ندارد.

دوست گرامی ی. بیدار با مردود اعلام کردن مارکسیزم با لحنی طنز آمیز سوال می کند: "حالا گورکن نظام سرمایه در اروپا کی است؟"

در پاسخ به ایشان باید گفت تنها با روشن کردن تلویزیون، هزار ها تن از این گورکنان را در خیابان های پاریس، لندن، آتن، رم و غیره امروز خواهد یافت. تظاهرات و اعتصابات کارگری که با بحران عمیق سرمایه داری به راه افتاده، تازه اول کار این گورکنان است. اما این گورکنان نیاز به سازماندهی و تشکیلات دارند که به تدریج به آن دست خواهند یافت.

«سوسیالیزم» یا «بربریت»؟

در آستانه قرن بیست و یکم پیش بینی کارل مارکس مبنی بر وجود دو راه در مقابل بشریت: «سوسیالیزم» یا «بربریت»، هر چه بیشتر واقعیت پیدا می کند. چنانچه بار دیگر وضعیتی ایجاد شود که فاشیسم، همانند دهه ۱۹۳۰ رشد کرده و بر مصدر کار قرار گیرد، فاجعه های بشریت، بخصوص با در دست داشتن انواع سلاح های اتمی و شیمیایی، به مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم خواهد بود. مدافعان نظام سرمایه داری باید آگاه باشند که «دمکراسی» بورژوایی قابلیت و کارایی خود را از دست داده و خود زمینه ساز رشد گرایش های راست گرا است.

وزیران کابینه «حزب کارگر» آقای «براون» در بریتانیا و یا آقای «سارکوزی» در فرانسه، که هر روز سیاست هایی برای خنثی سازی ابتدائی ترین تامينات اجتماعی و تهاجم به حقوق

نظریه پردازان سرمایه داری استدلال می کنند که با اختراع «روبات» (آدم های ماشینی) نقش پرولتاریا کاهش می یابد. این درست است که چنانچه کل جامعه توسط روبات ها اداره شود، پرولتاریا از هیچ قدرتی برخوردار نخواهد بود و سرمایه داران هیچ نگرانی نی از اعتصاب ها و تهدید و یا سرنگونی به دل راه نخواهند داد. اما، چنین جامعه نی دیگر «ارزش افزونه» نیز تولید نخواهد کرد و سرمایه داران قادر به چپاول سایر قشرهای جامعه خواهند شد و نهایتا کل ثروت خود را از دست خواهند داد.

گرچه به علت عملکرد قوانین سرمایه داری، کلیه قشرهای اجتماعی (کشاورزان، پیشه وران، روشنفکران صاحب مشاغل آزاد و غیره) در جامعه شاهد کاهش وزنه ی مطلق و نسبی خود هستند، اما وزنه ی مرکزی پرولتاریا در تولید هیچگاه زیر سوال نرفته و خواهد رفت.

رشد و تغییرات در جامعه سرمایه داری، به تدریج توان انقلابی طبقه کارگر را نه تنها کاهش نمی دهد که افزایش نیز می دهد. سرمایه داری برای کار اندازی تکنولوژی مدرن، مجبور است که تعلیمات بیشتری به کارگران دهد. سطح بالاتر آموزش و مهارت کارگران منجر به درک عمیق تر آنها از جامعه و یافتن روش های نوین مبارزه با نظام سرمایه داری خواهد شد. کارگران اروپایی که تا دهه ۱۹۵۰ به کارفرمایان احترام می گذاشتند، امروزه با رشد آگاهی به این نتیجه رسیده اند که الزاما کارفرمایان و «روسا» بهترین عناصر برای سازماندهی امور کارخانه ها نیستند. زیرا که خود کارگران به قابلیت ها و تخصص های لازم و کافی برای راه اندازی چرخ های اداری کارخانه دست یافته اند. از این رو در سال های ۷۵-۱۹۶۸ و سپس دهه ۱۹۸۰ و همچنین اوایل دهه ۱۹۹۰ اعتصاب های توده نی در اغلب کشورهای اروپایی دامن زده شدند. البته این اعتراض های توده نی به شکل خطی تکامل نمی یابند. هر موج بحران تأثیرات خود را در روحیه و کاهش اعتماد به نفس کارگران بر جا می گذارد، اما در

تخاصمات امروزی می توان دچار لغزش شد. با پیشرفت در تکنولوژی و تحولات چندین دهه پیشین در جوامع سرمایه داری دیگر نمی توان به مفهوم اخص کلمه به «پرولتاریا» یاد شده در «بیانیه»، بسنده کرد. و گرنه به آسانی می توان به این نتیجه رسید که «پرولتاریا» دیگر قادر به تغییر جامعه نیست، زیرا که «ضعیف» و غیر مؤثر است. اما، این نوع برداشت با تفسیر خود مارکس از «پرولتاریا» مغایرت دارد. برای مارکس «پرولتاریا» به مفهوم «اعم کارگران» بود، که شامل کارگران اداری، تکنسین ها، مستخدمین دولت و حتی بخشی از مدیران ساده نیز می شد. به سخن دیگر مفهوم پرولتاریا شامل حال تمام کسانی است که از لحاظ اقتصادی مجبور به فروش «نیروی کار» می شوند و قادر به انباشت سرمایه نیستند.

چنانچه چنین تعریفی از پرولتاریا وجود داشته باشد، بدون تردید در درازای ۱۶۰ سال گذشته نه تنها پرولتاریا تضعیف نگشته که رشد کیفی و کمی نیز داشته است. امروزه پرولتاریا شامل بیش از نیمی از جمعیت جهان می گردد. در کشورهایی نظیر ایران در کنار پرولتاریای شهری در روستاها، جمعیت عظیمی از پرولتاریای کشاورزی و نیمه پرولتاریای بی زمین وجود دارند. این بخش، از متحدان اصلی کارگران صنعتی، در مبارزه علیه نظام سرمایه داری جای دارند. چنانچه کارگران زیر بنای مادی جامعه یعنی بندرها، شهرها، نیروگاه ها، کانال ها، مغازه ها، انبارها و غیره را به کارگران کارخانه ها و معادن اضافه شوند؛ و همچنین با توجه به پرولتریزه شدن کار فکری و این که سهم روزافزونی از دانش بشری، اختراعات، نقشه ها و اکتشافات حاصل کار پرولتاریاست، خیل عظیمی از جمعیت جهان در طیف «پرولتاریا» جای دارند. چنانچه اینها دست از کار بکشند، کل زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری متوقف می شود، و هیچ نیرویی در جهان قادر به جایگزین کردن این عده نخواهد شد. اعتصاب های توده نی در برخی از کشورهای اروپایی در چند سال گذشته نمایانگر قدرت و توان بالقوه پرولتاریا است.



اقلیت های جامعه را طرح و اجرا می کنند، ظاهرا از مدافعان همان «دمکراسی» بورژوازی اند که دوست گرامی ی. بیدار مدافع آن است. افزون بر اینها فاشیست های اسم و رسم دار نیز در حال شکل گیری و رشد هستند. آقای «لوپن» در فرانسه در هر انتخاباتی میلیون ها رای جلب می کند. دولت «دمکراتیک» ترکیه تهاجم نظامی گسترده ای علیه یک پنجم جمعیت ترکیه، کردها، براه انداخته است. دولت های کشورهای اروپای شرقی سابق، آفریقایی و آسیایی که جای خود دارند.

کلیه این فجایع ریشه در شکست نظام سرمایه داری دارد، که نتوانسته حداقل زمینه برای زندگی عادی اکثریت مردم جهان را فراهم آورد. تضادهای طبقاتی بین اکثریت مردم و یک اقلیت مرفه همواره بیشتر شده اند.

مدافعان سرمایه داری و رفرمیست ها می گویند که "بله مسایلی وجود دارد، اما بدیل دیگری غیر از سرمایه داری وجود ندارد!" اگر چنین است پس هیچ امیدی برای آینده بشریت نباید داشت. برخلاف اعتقادات «شکست طلبانه» برخی از اصلاح گر ایان، بدیل واقعی نی در مقابل این «بربریت» نظام سرمایه داری وجود دارد و آن هم «سوسیالیسم» است. اما نه سوسیالیسمی از نوع «سوسیالیسم» شوروی و یا چین، زیرا که اینها همه منحن شده و هیچ بدیلی در مقابل سرمایه داری ارائه ندادند. وجه تمایز نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی (غیر از تفاوت های کیفی اقتصادی) در این است که در نظام اول دمکراسی برای اکثریت مردم وجود ندارد. بدون دمکراسی کارگری، یعنی دمکراسی نی به مراتب عالی تر از دمکراسی بورژوازی، ساختن سوسیالیسم غیرممکن خواهد بود. جوامعی که با سرنگونی دولت سرمایه داری، وارد دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم می شوند (مانند جامعه شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) بدون دمکراسی کارگری به شکل مارپیچی به همان نظام سرمایه داری باز خواهند گشت (همانطور که در شوروی و اروپای شرقی چنین شد).

مردم زحمتکش کلیه جوامع جهان می توانند با اتکاء بر نیروی خود سرنوشت خود را تعیین کرده و برای نسل آتی ثروت تولید کنند. لزومی ندارد که کنترل زندگی مردم به دست شمار قلیلی سرمایه دار و متکی بر بازار کور و هرج و مرج زاسپرده شود. تکنولوژی امروزی در دست نمایندگان واقعی مردم می تواند به بهترین نحوی برای خدمت برای زحمتکشان جامعه بکار گرفته شود. ماشین آلات اتوماتیک می توانند کارهای مشقت بار را از انسان ها گرفته و وقت آزاد برای رفاه و ارتقاء فرهنگ برای مردم ایجاد کند. با استفاده صحیح از کامپیوتر می توان اطلاعات لازم برای منابع ضروری نیازهای مردم را بکار گرفت.

اما این بدیل از بطن نظام موجود سرمایه داری پدید نمی آید. رقابت کور و انباشت بی رویه سرمایه توسط معدودی از افراد جامعه و بکارگیری هر چه بیشتر وقت زحمتکشان (استثمار مضاعف) این اجازه را نمی دهد که جوامع کنونی سرمایه داری به فرهنگ بالاتری دست یابند. تنها راه نجات بشریت از شر نظام سرمایه داری، مبارزه با آن و نه اصلاح و یا تسلیم شدن به آن است. جلوه تئوریک و نظری این مبارزه نیز تنها در «مارکسیسم» نهفته است.

اما این مبارزه یک عمل ملی نیست که در سطح بین المللی باید انجام پذیرد. مدافعان بورژوازی می گویند که گسترش سوسیالیسم در سطح جهانی عملی نیست؛ و کوشش برای سازماندهی تولید در گستره ی جهانی صرفا از عهده سرمایه داری بر می آید. تردیدی نیست که جایگزینی سرمایه داری با یک نظام نوین، متکی بر همکاری و کنترل خود مردم، یک روزه انجام نخواهد گرفت. شاید ده ها سال برای اینکه توده ها به طور آگاهانه بر امور خود نظارت و کنترل داشته باشند، زمان لازم باشد. به سخن دیگر، استقرار سوسیالیسم در سطح جهانی به سرعت انجام نمی پذیرد که یک روند طولانی تاریخی است. کسانی که قرن ها از سیاست و نظارت بر امور اقتصادی خود کنار گذاشته شده اند، برای به دست گرفتن کنترل بایستی تعلیمات

لازم را ببینند. پس از سرنگونی نظام سرمایه داری، دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم آغاز خواهد شد. در این دوره، هنوز رگه ها و عناصر سرمایه داری (وجه توزیع بورژوازی) باقی خواهد ماند. تنها با به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است که این دوره انتقال می تواند آغاز شود. وجود دمکراسی کارگری تنها وسیله تضمین کننده گذار این دوره انتقالی است.

تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، سلب قدرت از بورژوازی و تحت کنترل گرفتن صنایع عمده گام های نخستین در راستای ایجاد وضعیت مساعد برای از میان برداشتن هرج و مرج و ناامنی نظام سرمایه داری است. دولت کارگری بلافاصله در قدم اول از حیف و میل های بی حد و حساب، رقابت های زاید، تبلیغات غیرضروری، کاخ سازی ها و اصراف، جلوگیری کرده و به جای آن دست به ساختن مسکن و تهیه وسایل اولیه برای میلیون ها انسان در جامعه خواهد زد.

بی تردید جامعه سوسیالیستی آتی بی نقص نخواهد بود، اما تنها جامعه نی در تاریخ است که اکثریت مردم جامعه به طور آگاهانه بر سرنوشت خود حاکم خواهند شد.

کسانی که با علم به بحران های امروزی نظام سرمایه داری کماکان از آن دفاع کرده و به «اصلاح» آن پرداخته اند و یا آن را به عنوان عقاید نوین جلو داده، و یا مارکسیسم را مورد سوال قرار داده و می دهند، آگاهانه و یا ناآگاهانه چشم اندازی جز حمایت از «بربریت» نخواهند داشت. تنها روش جلوگیری از بربریت تدارک عملی کنارگذاری ریشه نی سرمایه داری جهانی است. ستون فقرات نظری و تئوریک این تدارک نیز بر اصول بنیادین «بیانیه کمونیست» استوار است. بنابراین دوست گرامی ی. بیدار با این مواضع امروز دچار «خیانت» و یا به ظاهر «اشتباه» نشده است، بلکه با تحلیل نا روشن رفرمیستی از مارکسیسم و رد آن، در تحلیل نهایی، ناخواسته، در جبهه استثمارگران قرار می گیرد.



دولت و انقلاب

یکی دیگر از موارد اساسی سوسیالیسم علمی مارکس، مندرج در مانیفست کمونیست، مسئله «دولت» سرمایه داری است. زیرا که از دیدگاه مارکسیسم تنها آگاهی داشتن به «ناتوانی» بورژوازی در یافتن راه حل برای بحران جامعه و یا «توانایی» پرولتاریا برای ارائه راه حل های واقعی، کافی نیست. کمونیست ها باید هم چنین بدانند که تحت چه وضعیت مشخصی کارگران توان «تسخیر قدرت» را دارند. مسئله سرنوشتی دولت سرمایه داری و تشکیل دولت کارگری یکی از محورهای بحث مارکس و انگلس در مانیفست (و هم چنین پس از آن بود). این موضوع را نیز دوست گرامی ی. بیدار مردود اعلام می کند. زیرا آنرا قدیمی دانسته و منطبق به وضعیت کنونی نمی داند. اما راه حل او تنها حمایت از دولت سرمایه داری است!

ایده «استحاله» سرمایه داری و تکامل «مثبت» در راستای تدارک زمینه لازم و کافی برای حل مسایل اجتماعی، از ابتدا در درون جنبش کارگری وجود داشته است. بحث های دوست گرامی ی. بیدا تازه و یا «نو» نیست؛ اصلاح طلبان جنبش کارگری از سال های ۱۸۴۸ بر این اعتقاد استوار بودند که امکان یک انتقال «مسالمت آمیز» از سرمایه داری به سوسیالیسم وجود دارد. در نتیجه لزومی برای مورد سؤال قرار دادن «دولت» نمی یافتند.

بدون تردید در زمان نگاشته شدن «بیانیه کمونیست»، دولت سرمایه داری ماهیتی تکامل نیافته و محدود داشت. در بریتانیا تنها پس از مقاومت های «چارتیست» ها، «پلیس» به معنای امروزی آن سازمان یافت. مبارزات کارگری، به ویژه پس از انتشار «بیانیه» متشکل تر و سازمان یافته تر علیه دولت های سرمایه داری آغاز گشتند. و دولت های سرمایه داری نیز ابزار سرکوب خود را برای جلوگیری از قیام ها و انقلاب ها آماده کردند. اتفاقی نیست که ۱۸ ماه پس از انتشار «بیانیه» کلیه مبارزات کارگری در سطح اروپایی با شکست روبرو شد.

اما، مارکس و انگلس، پیش از مقابله های اساسی کارگران علیه دولت سرمایه داری، در «بیانیه»، دولت سرمایه داری را چنین ارزیابی کردند:

"قوه اجراییه دولت جدید چیزی نیست جز کمیته ای برای اداره امور جمعی کل بورژوازی". به سخن دیگر، نزد مارکس و انگلس، برخلاف نظریه اصلاح گرایان، دولت سرمایه داری به هیچ وجه نقش «داور»ی بین طبقات در جامعه را ایفا نمی کند که مدافع یک طبقه ی خاص (بورژوازی) است.

اما، در عین حال، در آخر بخش دوم بیانیه، «پرولتاریاها و کمونیست ها»، ده مطالبه که با وضعیت آن روز سرمایه داری انطباق داشت، به عنوان مطالبات «انتقالی» طرح گشتند. این مطالبات توسط رفرمیست ها به عنوان «اصلاحات»ی برای بهبود وضعیت وخیم مردم در نظام سرمایه داری قلمداد شده اند. مارکس و انگلس، در دیباچه ی ۱۸۷۲، اعلام کردند که آن مطالبات دیگر «کهنه» شده اند. آنها پس از تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱) نگاشتند که: "طبقه ی کارگر نمی تواند به سادگی دستگاه دولتی آماده را به چنگ آورده، از آن برای تحقق هدف های خود استفاده کند". به دنبال این تفکر، مارکس، در مقابل دولت سرمایه داری، دولتی از نوع کمون را قرار داد. این «نوع» دولت، شکل برجسته «شوراها» را به خود گرفت.

اضافه بر این، مارکس معتقد بود که پرولتاریا نمی تواند قدرت را در چارچوب قانونی بورژوازی تسخیر کند. "کمونیست ها آشکارا اعلام می کنند، که هدف های آنان تنها از راه سرنوشتی کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است" و یا برای دگرگون کردن سوسیالیستی اجتماع، طبقه ی کارگر باید چنان قدرتی در دست خود متمرکز کند که هرگونه مانع سیاسی در سر راه خود به سوی سیستم جدید را، بکلی خرد و نابود نماید و سپس "پرولتاریای سازمان یافته به عنوان طبقه ی حاکم" بر مصدر قدرت می نشیند. این «دیکتاتوری انقلابی

پرولتاریا» است که تنها دمکراسی واقعی است که بشر به خود دیده است. زیرا که دمکراسی «بورژوازی» صرفا دمکراسی برای اقلیت جامعه است. اصلاح طلبان این بخش از بیانیه را به علت "عدم بلوغ" نهضت کمونیستی و عدم وجود "رفاه" و "دمکراسی" در جوامع سرمایه داری آن دوره، مردود اعلام می کنند. در صورتی که تجربه فاشیسم، جنگ های امپریالیستی و سرکوب کارگران در بسیاری از کشورهای جهان سرمایه داری، صحت نظریات مارکس در «بیانیه» را تایید می کند.

مارکس و انگلس، در مورد مبارزات کارگری و سازماندهی انقلاب هم چنین تاکید می کنند: "تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است" و "هر مبارزه طبقاتی، مبارزه ای سیاسی است" (نکته ای که رفرمیست های جنبش کارگری فراموش کرده اند) و هم چنین "سازمان یافتن پرولتاریا به عنوان یک طبقه... سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی است." (نکته ای که اتحادیه های کارگری و «آنارکوسندیکالیست»ها و «آنارشیت»ها، از یاد برده اند).

اما، این مبارزه طبقاتی، یک مبارزه بین المللی نیز هست. در «بیانیه» آمده است که: "کارگران کشور ندارند". این جمله غالباً توسط کوتاه نظران به عنوان طنز و کنایه استفاده شده است. اما واقعیت این است که تاریخ جنبش کارگری در قرن گذشته نشان داد که این جمله هنوز به قوت خود باقی است. همبستگی بین المللی کارگران در هر نقطه جهان با یکدیگر صحت این پیش بینی را به اثبات رسانده است. وجود سازمان های بین المللی کارگری نیز در قرن اخیر خود نمایانگر صحت چنین نظریه است.

ناخوانی امروزی «بیانیه»

گرچه اکثر نکات اصلی «بیانیه» امروزه هنوز از اهمیت باارزی برخوردار است، اما ناخوانی هایی نیز در ارتباط با وضعیت امروزی در آن مشاهده می گردد. این ناخوانی ها به وسیله کوتاه بینان مورد سوء تفسیر قرار می گیرند



(لئون تروتسکی در مقدمه ئی به مناسبت نودمین سالگرد «بیانییه کمونیست»: بسیاری از این نکات را به تفصیل توضیح می دهد):

اول، مارکس و انگلس تصور می کردند که بورژوازی اواسط قرن نوزدهم توان و قابلیت سازماندهی انقلاب سیاسی را داراست. تجربه سال ۱۸۴۸ در اروپا نشان داد که بورژوازی توان «انقلابی» خود را از دست داده و هراس آن از طبقه کارگر به مراتب بیشتر از فئودالیزم فوتوت است. مارکس و انگلس پس از نگارش «بیانییه»، در سال ۱۸۵۰ پایه های نوین تئوری «انقلاب مداوم» را ترسیم کردند که در آن از رهبری پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب های آتی نام بردند. به اعتقاد آنها تنها رهبری پرولتاریا قادر به مبارزه علیه فئودالیزم است و بورژوازی فاقد ماهیت انقلابی است. اما، رهبری پرولتاریا با از میان برداشتن فئودالیزم اکتفا نکرده که کل نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد. این نظریه پس از سال ها، پایه تئوریک نظریه لئون تروتسکی در تکوین تئوری «انقلاب مداوم» شد.

دوم، گرچه «بیانییه» پیش بینی کرد که سرمایه داری کلیه کشورهای «توسعه نیافته» را بر محور یک سیستم جهانی سرمایه داری گرد می آورد، اما، به شکل اخص هیچ اشاره ئی به این کشورها نکرد. حتی «آگاهی ملی» را نیز تحت تأثیر تکامل سرمایه در زوال ارزیابی کرد:

"اختلاف های ملی و تضادهای ما بین مردم، به علت تکامل بورژوازی، روز به روز رو به کاهش خواهد رفت...." اما، تجربه سرمایه داری در یک قرن و نیم پیشین نشان داد که نه تنها مسئله ملی و جنبش های آزادیبخش ملی تحت انقیاد سرمایه داری قرار نگرفته که خود به یکی از مشخصات بارز مبارزات ضد امپریالیستی تبدیل گشته اند. در واقع یکی از وظایف کمونیست های کشورهای متروپل مبارزه و ایجاد همبستگی با مبارزات مردم کشورهای «توسعه نیافته» در مقابل ستم ملی به وسیله ی دولت های امپریالیستی، بود (و هست).

رفرمیست ها از پیش بینی های «بیانییه» در این مورد، نقش «مدنی جوانه» و یا «ترقیخواهان» برای سرمایه داری ترسیم کردند.

سوم، پیش بینی بیانییه در مورد ستم کشیدگی و آزادی زنان و نقش خانواده در جامعه سرمایه داری و اقدامات سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم، دقیق ترسیم نشده بود. بیانییه اعلام کرد:

"بورژوازی.... روابط خانواده را به یک روابط صرفاً مالی تبدیل کرده است". و "پرولتاریا بدون مالکیت است و روابطش با زن و بچه اش هیچ شباهتی به روابط یک خانواده بورژوا ندارد".

این جمله به این مفهوم است که نقش خانواده محدود به بورژوازی بوده و اهمیت آن برای کل جامعه منتفی گشته است. در واقع بورژوازی این مفهوم از خانواده را تغییر داده و نقش زن به عنوان کارگر بدون دستمزد خانگی را در سیستم تولیدی را تحقق داد. در دوره بحران سرمایه داری، زنان به گوشه خانه پرتاب شده، و در دوره شکوفایی سرمایه داری که نیاز به «کار» ارزان بود، زنان به عنوان کارگران ارزان در بازار ظاهر گشتند. این وضعیت در بیانییه پیش بینی نشده بود.

چهارم، در بیانییه، در مورد «فلاکت» مضاعف و گرایش به کاهش دستمزد طبقه کارگر، تأکید شده است. البته این امر در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صدق می کرد. اما، با تعمیق تقسیم کار اجتماعی و از میان رفتن بخش عمده کارگاه های صنایع دستی، سرمایه داری با «اصلاحات» محدود و از دیدار دستمزدهای بخشی از طبقه کارگر (کارگران حرفه ئی)، را خریداری کرد.

در نتیجه برخی از پیش بینی های «بیانییه کمونیست» به ویژه در مورد مسئله خانواده، مسئله ی ناسیونالیزم و وضعیت درآمد کارگران، با واقعیت امروزی جوامع سرمایه داری هم خوانی ندارند. اما در دو دهه گذشته، شیوه های «ننو- لیبرالیزم» در عرصه ی جهانی برای جلوگیری از بحران نظام سرمایه داری،

نشان داد که حتی در این موارد پیش بینی های مارکس و انگلس «صددرصد» اشتباه نبودند. امروز در جهان سرمایه داری «فقر» از ۲۰ سال پیش به مراتب بیشتر شده است (رجوع شود به آمار و ارقام ذکر شده در ابتدای مقاله). به منظور ایجاد «ارتش ذخیره» انعطاف پذیر، مجدداً وضعیت زنان به دوره گذشته سوق داده شده است.

صد و شصت سال پس از «بیانییه»

سئوالی که برای نسل جوان پرولتاریا ترسیم می گردد این است که «امروز»، در عصر شبکه های اینترنت و بُمب های اتمی چه درس هایی از «بیانییه کمونیست» می توان آموخت؟ پاسخ این است که بر خلاف نظریه دوست گرمی ی. بیدار: درس های بسیار زیادی! بیانییه، بخشی از تاریخ میراث جنبش کارگری در سطح جهانی است. بیانییه، روش بنیادینی است که براساس آن مارکسیزم امروزی می تواند تکامل یابد. بیانییه، تصویری از «اساس» و «بنیاد» سرمایه داری را ترسیم کرده و تا از میان رفتن نظام سرمایه داری «کهنه» نمی گردد. بیانییه، «پیشرفت» و بحران های دائمی ادواری سرمایه داری را ترسیم می کند. بیانییه، راه رهایی از نظام غیرعادلانه سرمایه داری و شیوه سازماندهی پرولتاریا از آن سیستم را نشان می دهد. بحران بشریت که امروز به شکل سقوط بازار بورس، فقر عمومی، آلودگی هوا، تهدید جنگ و غیره ظاهر می گردد همه به نبود رهبری انقلابی برای رهایی بشریت از شر نظام سرمایه داری مربوط می گردد. همانطور که در سال های ۱۸۴۸، ۱۹۳۸، ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ چنین مسائلی وجود داشته است. تنها راه حل برون رفت از بحران کنونی این است که پیشروان فعال جنبش کارگری، پیام «بیانییه کمونیست» را به کلیه ی کارگران جهان منتقل کنند و مفاد آن را به اجرا گذارند. برخلاف کسانی که بر این باورند که «سوسیالیزم» مرده است، پیام بیانییه هنوز صدای کارگران جهان را منعکس می کند، و آن این است که مفهوم «سوسیالیزم» زنده است و تا زمانی که طبقه ی کارگر وجود داشته باشد، زنده



خواهد ماند. زیرا که بنابر «بیانیه»، سوسیالیسم و کمونیسم بازتاب‌کننده منافع تاریخی و عینی طبقه کارگر است.

صحت گفته مارکس و انگلس مندرج در «بیانیه کمونیست» مبنی بر اینکه: "نیروهای تولیدی که در اختیار جامعه است، دیگر تمایل به رشد شرایط مالکیت بورژوازی ندارند. بلکه برعکس، آنها برای این شرایط بیش از حد قوی شده اند- وضعیتی که این نیروها را به زنجیر می‌کشاند- و به محض اینکه زنجیر این وضعیت را از هم بگسلند، سراسر جامعه بورژوازی را دچار آشفتگی خواهند کرد و موجودیت مالکیت بورژوازی را به خطر خواهند انداخت". کماکان بر قوت خود باقی بوده و رهبری طبقه ی کارگر برای چنین زمانی تدارکات خود را آغاز کرده است.

دوست گرامی ی. بیدار نه تنها با این موضع ناچار می‌شود خود را در تناقضات آشکار با واقعیت امروزی قرار دهد، بلکه هیچ راه حل نوینی نیز با رد مانیفست کمونیست و مارکسیسم نشان نمی‌دهد. امروز دیگر برای هر فرد عادی جامعه سرمایه داری روشن شده است که پیش‌بینی مارکس جامعه عمل یافته و یک تز قدیمی نیست!

امروز برای نسل جوان در افغانستان (و سایر نقاط در منطقه) تنها یک راه وجود دارد و آن نیز سازماندهی خود و ایجاد تشکیلات خود برای سرنگونی سرمایه داری و کوتاه کردن دست های امپریالیسم است. این تدارکات با ممانعت با سرمایه داری و توهم داشتن به دولت آن و مردود اعلام کردن مارکسیسم (تحت لوای اینکه اساس آن کهنه شده است) عملی نخواهد شد. تکامل ناموزون و مرکب در سطح بین‌المللی برخی از کشورها مانند افغانستان را می‌تواند در مقام تدارک برای انقلابی سوسیالیستی قرار دهد. مگر روسیه ۱۹۱۷ از لحاظ اقتصادی از افغانستان کنونی پیش‌تر بود که بزرگترین انقلاب سوسیالیستی را با همان دهقانان و شبه پرولتاریا و پرولتاریا شهری سازمان داد؟ دوست گرامی ی. بیدار اگر مسائیل زیر بنایی را در افغانستان و کشورهای مشابه مورد سوال

قرار می‌دهد باید پاسخ دهد که چگونه در دور افتاده ترین ممالک جهان (حتی عقب افتاده تر از افغانستان) اقتصاد نظام امپریالیستی مشاهده شده و اقتصاد آن کشورها به زانده کشورهای متروپل مبدل شده اند؟ این وضعیت حتی در عقب نگه‌داشته ترین کشورهای آفریقایی امروز دیده می‌شود. در عصر امپریالیسم بر خلاف دوران پیش‌تکامل سرمایه داری (قرون ۱۷ و ۱۸)، تمامی عناصر اقتصاد هر کشوری در جهان در نظام سرمایه داری جهانی ادغام گشته و انقلاب های ضد سرمایه داری و یا سوسیالیستی را در دستور روز قرار داده است. به عبارت دیگر شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی در افغانستان نیز آماده است. تنها علت عدم آغاز این انقلابات نبود آگاهی ذهنی است. به سخن دیگر نقش انقلابیون و آزادیخواهان در هر نقطه جهان باید ایجاد حزب طبقه کارگر (با برنامه انقلابی ضد سرمایه داری) در راستای سرنگونی استیلا سرمایه داری باشد. البته این عملی است بسیار دشوار به ویژه اینکه گرایشات رفرمیستی در درون طیف چپ در مقابل این روند ایستادگی می‌کنند. مبارزه روشنفکران و زحمتکشان جوان افغانستان می‌بایست در این راستا متمرکز گردد و نه در جهت احیای نظام پوسیده سرمایه داری!

در آخر با نگاهی اجمالی به تاریخچه "نوآوران" و نقل قولی در مورد آنان؛ این یادداشت ها را خاتمه می‌دهم. به این امید که این بحث بتواند در یک محیط سالم و دوستانه ادامه یابد.

ریشه های تاریخی "نوآوری"

وقایع مهم تاریخ معمولاً خود را تکرار می‌کنند. در آستانه دهه ۳۰ قرن اخیر، دستاوردهای انقلابی جنبش کارگری با شکستهای تعیین کننده ای مواجه شدند و گرایش های راست گرای فاشیستی رو به رشد نهادند. بحران عمیق اقتصادی نظام های سرمایه داری از یک سو، و عدم وجود رهبری انقلابی کارگری در سطح جهانی، از سوی دیگر، پیشروی های جنبش کارگری علیه نظام سرمایه داری را مسدود کردند. سیاستهای سازش طبقاتی استالینیزم آخرین سنگرها و

دستاوردهای جنبش کارگری را به نابودی کشاند. در این دوره، جو رخوت و دلسردی بر روشنفکران انقلابی غلبه کرد. عده ای از شکست هراسان شده و مبارزات طبقاتی را رها کرده و برخی دیگر علل شکست را در خود نظریات انقلابی جستجو کردند و به کشف عقاید "نوین" مشغول شدند. اما، در مقابل این روند، عده ای نیز کماکان به حفظ و تداوم دستاوردهای انقلابی کمر بستند و نظریات و سنن انقلابی را رها نکردند و در راستای تکامل آنان گامهای مؤثر برداشتند. تاریخ جنبش کارگری، تاریخ مبارزات ادامه دهندگان پی‌گیر نظریات مارکسیسم انقلابی بوده و هست.

در دهه ۹۰ نیز با فروپاشی نظامهای حاکم بر شوروی و اروپای شرقی و تغییر تناسب قوا به نفع امپریالیسم، بار دیگر گرایشهای گریز از مرکز در میان "روشنفکران" وحشت زده از شکست، مشاهده شد. اپوزیسیون چپ خاور میانه (ایران، افغانستان و عراق) نیز از این وضعیت مستثنی نبود. برای نمونه شکست انقلاب اخیر ایران نیز موقعیت بسیاری از "چپ" را وخیم تر از پیش کرد. در آغاز تعداد محافل، دسته های رنگارنگ "نوآوری" و "نوطلب" در همه جا سایه افکند. افراد و محافلی از گرایش های نظری متفاوت و حتی متضاد همه در یک نکته توافق نظر داشتند: "نظریات انقلابی سابق کهنه شده اند و منطبق با وضعیت کنونی نیستند و باید مباحث نوین ارائه داد!"

در ایران نیز در دوره پیش در میان "چپ"، انتشار نشریات "تئوریک" متعدد نمودار وضعیت "نوآوران" بود. عده ای دست به "نفد" و "کنکاش" زده و برخی نیز صرفاً با افزودن پسوند "نو" نشریات خود را تزئین کردند. اغلب نشریات "نوآوران" در واقع مطلب "نو" ای به ارمغان نیاورده که همان نظریات کهن گرایشهای ورشکسته جنبش کمونیستی را صرفاً تبلیغ می‌کنند (کائوتسکیسم، مکتب فرانکفورت و غیره). تمایلات ضد نظریات مارکسیسم انقلابی در بیشتر نشریات به وضوح به چشم می‌خورد. نظریات اخیر دوست گرامی ی. بیدار نیز این بحث های پیشین



بحران: خرج را از رئیس و روسا بگیرید!

بیانیه‌ی گرایش مارکسیست بین‌المللی

بخش سوم: سوسیالیسم بین‌المللی

ترجمه‌ی بابک کسرائی

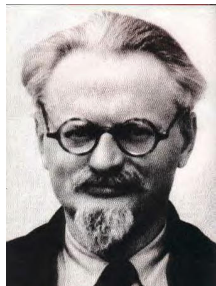
جهان دیگری ممکن است: سوسیالیسم

بعضی گمراهان می‌گویند مشکل دقیقاً از پیشرفت علوم است. به نظر آنان اگر در کلبه‌های گلی زندگی می‌کردیم و از صبح تا شب کار می‌کردیم، وضع‌مان بهتر بود. این حماقت است. راه دستیابی به آزادی واقعی برای تحقق کامل توان بالقوه‌ی مردان و زنان دقیقاً، کامل‌ترین توسعه‌ی صنعت، کشاورزی، علوم و فن‌آوری است. مشکل این است که این سلاح‌های قدرتمند برای پیشرفت بشری در دست افرادی است که آن‌ها را به انقیاد انگیزه‌ی سود درآورده‌اند، هدفشان را منحرف کرده‌اند، کاربردشان را محدود کرده‌اند و مانع پیشرفتشان شده‌اند. روشن است که اگر علم را به ارابه‌ی سود زنجیر نکرده بودند مدت‌ها پیش درمانی برای سرطان و جایگزین‌های ارزان و تمیزی برای سوخت‌های فسیلی پیدا شده بود.

علم و فن‌آوری تنها وقتی می‌توانند ظرفیت عظیم خود را متحقق کنند که دست اقتصاد بازار از گلویشان برداشته شود و در خدمت انسانیت در نظام دموکرات و عقلانی تولید بر پایه‌ی نیاز و نه سود قرار داده شوند. این‌گونه ما می‌توانیم ساعات کار را به حداقل کاهش دهیم و در نتیجه مردان و زنان را از بردگی و ساعت‌ها زحمت‌کشی خلاص کنیم تا آن‌ها بتوانند به ظرفیت‌های جسمی، فکری و روحی خود برسند. این گامی انسانی است "از قلمروی ضرورت به قلمروی آزادی".

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، مدافعین نظم کهن سرخوش بودند. از پایان سوسیالیسم و حتی پایان تاریخ سخن

آمده بکوشد، زیرا بهای سنگینی بابت این مواضع پرداخت شده است. هستند ابلهانی که این سیاست را "سکتاریستی" می‌پندارند. در حالی که تنها از این راه است که می‌توان خود را برای امواج مقاومت ناپذیر جنبش پیش‌رونده‌ی ای که با جزر و مد بعدی تاریخ فرا می‌رسد، آماده ساخت.



شکست‌های بزرگ تاریخی به طرز اجتناب‌ناپذیری سبب پیدایش ارزیابی جدیدی می‌شود، این معمولاً در دو جهت اتفاق می‌افتد. از یکسو پیشروی واقعی که با تجربیات شکست توانگر گشته است، با تمام قدرت از میراث عقاید انقلابی دفاع کرده، بر این اساس در راه تربیت کادرهای جدید برای مبارزات توده‌ای آتی کوشش می‌کند. از سوی دیگر، کسانی که به کارهای روزمره عادی عادت کرده‌اند، سانتزیزست‌ها و آماتورهای بوالهوس، از شکست هراسان می‌شوند و تمام هم‌خود را متوجه انهدام تئوریه سنن انقلابی کرده، در تجسس "دنیای نوین" به قهقرا می‌روند. (در نظریات اینها) کوچک‌ترین اشاره‌ای به یک تجزیه و تحلیل مارکسیستی نشده است. حتی یک کوشش جدی در بررسی علل شکست نمی‌توان یافت. حتی کلمه‌ی تازه‌ی در باره‌ی آتیه اظهار نشده است. هیچ چیز جز کلیشه‌های پیش‌پا افتاده، فریب و تزویر، و بخصوص دلواپسی‌های مذبوحانه‌ی ... برای حفاظت خود پیدا نخواهیم کرد... این حضرات به دلیل رخوت مغزی نمی‌توانند مارکسیسم را انکار کنند، آنرا ارزان به هرزگی سپرده‌اند...

("استالینیزم و بلشویزم" ۲۹ اوت ۱۹۳۷)

۱۸ بهمن ۱۳۸۷

در میان چپ ایران را تداعی می‌کند. اما در ایران این قبیل "نو" آوری‌ها با شکست اصلاح‌طلبان رخت بستند و به کناری پرتاب شدند. امروز مبارزات کارگران و جوانان ایران در مقابل نظام سرمایه‌داری است.

در این تردیدی نیست که جریانهای چپ می‌بایستی پیگیرانه در صدد تجسس و تحقیق و تکامل نظریات جدید باشند. اما کنار گذاردن عمل متشکل سیاسی و عدم دخالت در جنبش کارگری و ضدیت با نظریات انقلابی و تمایل به نظریات انحرافی جنبش کمونیستی، روش صحیح پیشبرد و تکامل نظریات انقلابی نیست.

"نو‌آوران" اغلب در رد نظریات مارکسیسم انقلابی، به نظریات کائوتسکی، برنشتاین (مکتب فرانکفورت) و یا نظریه پردازان رفرمیست کنونی استناد می‌کنند (مواردی که دوست گرمی‌ی. بیدار نیز نقل قول کرده است). در واقع، هیچ یک از این نظریات نه در زمان خود، "نو" و راهگشای مسایل جنبش کارگری بودند و نه امروز. درست بر عکس هر یک از آن نظریات به درجه‌ای نظامهای موجود سرمایه‌داری منحنی را توجیه کرده و نهایتاً مسیر انقلابهای کارگری را منحرف کردند. امروز، در آستانه قرن بیست و یکم، طرح این قبیل نظریات به مثابه نظریات "نو"، برخوردی غیر اصولی است.

در مورد نو‌آوران، لئون تروتسکی در سال ۱۹۳۷ چنین نوشت:

"دوران ارتجاعی، مانند دوران فعلی، نه تنها طبقه‌ی کارگر و پیشروی آن را تجزیه و تضعیف می‌کند، بلکه سطح کلی ایدئولوژیک جنبش را نیز تنزل داده، طرز تفکر سیاسی را به مرحله‌ی که مدت‌ها قبل پشت سر گذاشته است، رجعت می‌دهد، در چنین شرایطی وظیفه‌ی پیشرو بیش از هر چیز ایستادگی در برابر این جریان قهقرائی است: می‌بایستی در جهت خلاف جریان شنا کند، اگر تناسب نامساعد قوا حفظ سنگرهای به چنگ آمده را نا میسر می‌سازد، دست کم بایست برای حفظ مواضع ایدئولوژیک بدست



می‌گفتند. قول عصر جدیدی از صلح، رفاه و دموکراسی به لطف معجزات اقتصاد بازار آزاد را می‌دادند. حالا پانزده سال بعد این رویاها به طلی ویرانه بدل شده است. هیچ چیز از این توهمات برجای نمانده است. مشکلات جدی، اقدامات جدی نیاز دارند. سرطان را با آسپیرین نمی‌توان درمان کرد! ما به تغییری واقعی در جامعه احتیاج داریم. **مشکل بنیادین، خود نظام است.** کارشناسان اقتصادی که می‌گفتند مارکس اشتباه کرده و بحران‌های سرمایه‌داری تمام شده‌اند ("پارادایم اقتصادی جدید") امروز باید بدانند که خود اشتباه می‌کردند.

دوره اوج گذشته تمام ویژگی‌های چرخه‌ی اقتصادی را که مارکس مدت‌ها پیش تشریح کرد در خود داشت. روند تمرکز سرمایه به ابعاد عظیمی رسیده است. شاهد جنونی از تصرفات و انحصارات روزافزون بودیم که به ابعادی بی‌سابقه رسیده است. این پدیده این بار مثل گذشته به پیشرفت نیروهای مولده نیانجامید. کارخانه‌ها مثل آب خوردن بسته شدند و هزاران نفر از کار، بیکار شدند. اکنون این روند سرعت می‌گیرد چرا که شمار ورشکستگی‌ها و تعطیلی‌ها هر روز بالا می‌رود.

معنای تمام این‌ها چیست؟ ما شاهد ناله‌های دردآور مرگ نظامی اجتماعی هستیم که شایستگی زندگی ندارد اما حاضر به مردن نیست. این واقعیت، عجیب نیست. تاریخ به ما نشان می‌دهد که هیچ طبقه‌ی حاکمه‌ای بدون مبارزه از قدرت و مزایایش نمی‌گذرد. این توضیح واقعی جنگ‌ها، تروریسم، خشونت و مرگ است که ویژگی‌های اصلی عصری هستند که در آن زندگی می‌کنیم. اما ما در ضمن شاهد درد زایمان جامعه‌ای جدید هستیم - جامعه‌ای جدید و عادلانه، جهانی مناسب زندگی مردان و زنان. از دل این وقایع خونین، در کشوری پس از دیگری، نیرویی جدید متولد می‌شود - نیروی انقلابی کارگران، دهقانان و جوانان.

جورج بوش مست قدرت است و فکر می‌کند قدرتش حد و حدودی ندارد.

متأسفانه بعضی چپ‌ها هم همین باور را دارند. اما آن‌ها اشتباه می‌کنند. موجی انقلابی در آمریکای لاتین درگرفته است. انقلاب ونزوئلا زلزله‌ای بود که پس‌لرزه‌هایش تمام قاره را فرا گرفته است: جنبش توده‌ها در آمریکای لاتین پاسخ نهایی به کسانی است که می‌گفتند انقلاب دیگر ممکن نیست. انقلاب نه تنها ممکن است که به شدت ضروری است تا جهان را از فاجعه‌ی دیگری نجات دهیم.

میلیون‌ها نفر دارند و اکانش نشان می‌دهند. تظاهرات توده‌ای علیه جنگ عراق میلیون‌ها نفر را به خیابان کشاند. آن تظاهرات نشان از آغاز رستاخیز داشت. اما آن جنبش برنامه‌ی منسجمی برای تغییر جامعه در اختیار نداشت. وقت بدبین‌ها و کلبی‌مسلك‌ها به سر آمده است. وقتش رسیده آن‌ها را کنار بزنیم و مبارزeman را پیش ببریم. نسل جدید می‌خواهد برای رهایی خود بجنگد. این نسل به دنبال پرچم و عقیده و برنامه‌ای است که از آن الهام بگیرد و آن را به پیروزی رهنمون کند. چنین چیزی تنها مبارزه برای سوسیالیسم در سطح جهانی خواهد بود. **نوع بشر باید بین سوسیالیسم و بربریت انتخاب کند.**

زنده باد ایالات متحده‌ی سوسیالیستی اروپا!

ظرفیت مولد اروپا عظیم و بیکران است. اروپا با جمعیتی ۴۹۷ میلیون نفری و درآمد سرانه‌ی ۳۲۳۰۰ دلار قدرتی مهیب است که می‌تواند قدرت آمریکا را به چالش بکشد. اما این ظرفیت هرگز در سرمایه‌داری به تحقق نمی‌رسد. هر تلاشی برای پیش‌بردن اتحاد اروپا به مانع منافع ملی متخاصم برخورد کرده است. آغاز رکود به تعمیق این اختلافات می‌انجامد و علامت سوالی جلوی آینده‌ی خود اتحادیه‌ی اروپا قرار می‌دهد.

تشکیل اتحادیه‌ی اروپا اقرار خاموشی بر این واقعیت بود که حل مشکلات اقتصاد درون محدوده‌های تنگ بازار ملی، غیرممکن است. اما اتحاد اروپا هرگز بر پایه‌ی سرمایه‌داری به دست نمی‌آید. در بحران، تناقضات بین سرمایه‌دارهای

دولت‌های کشورهای مختلف رو شود. بحران کنونی خط گسل‌های پنهان را آشکار کرده و توخالی بودن تمام عوام‌فریبی‌ها راجع به اتحاد اروپا را نشان داده است. علیرغم اطمینان‌بخشی‌های آقای سارکوزی، روابط بین رهبران اروپا به شدت متخاصم است. بخصوص بین رهبران فرانسه و آلمان، دو کشور کلیدی اتحادیه‌ی اروپا.

دولت آلمان یک‌جانبه اعلام کرد که ۱ تریلیون دلار ذخایر خصوصی بانکی "تضمین می‌شود" و اینگونه سایر دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا را غافلگیر کرد و ظاهراً این مخالف با قول همکاری اروپاییان بود که قبلاً در نشست کوچک پاریس توسط رهبران فرانسه، بریتانیا، آلمان و ایتالیا داده شده بود. حرکت آلمانی‌ها خطر برداشت اندوخته‌ها از بانک‌های سایر کشورها را ایجاد کرد. بقیه‌ی کشورهای خشمگین شدند. اما این چه فرقی با کار دولت ایرلند داشت که اعلام کرد تمام مسئولیت‌های مالی شش بانک اصلی را تا دو سال تضمین می‌کند یا دولت بریتانیا که مدام قول می‌دهد "تمام اقدامات ممکن" برای حمایت از ذخیره‌گذاران را انجام می‌دهد یا قول آقای سارکوزی که سپرده‌گذاران خصوصی "یک یورو" هم از دست نمی‌دهند؟

این نشان از تناقض کمسیون اروپا دارد که حرکت ایرلندی‌ها را به چالش کشید اما بعداً هیچ مشکلی با "قول" برلین نداشت. فرق بین ایرلند و آلمان چیست؟ تنها این‌که ایرلند کوچک است و آلمان، بزرگ و باضافه مادر خرج اتحادیه‌ی اروپا است. چندین دولت دیگر در اتحادیه‌ی اروپا هم همین‌جور تضمین‌ها را دادند تا سپرده‌گذاران به بانک‌های آلمان (یا ایرلند) فرار نکنند (از جمله سوئد، اتریش، دانمارک و پرتغال).

در واقعیت دولت هر کشوری دارد سعی می‌کند منافع خودش را اول قرار دهد. سوظن‌های دوطرفه‌ی دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا به محض این‌که به بحران می‌خورند، رو می‌شود. در حالی که ترس و وحشت اقیانوس اطلس را در نوردید و نهادهای مالی اروپا را دربر



می‌شود. علیرغم رشد در بعضی مناطق اروپای شرقی، انتظار می‌رود رشد در سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی برای کل منطقه صفر باشد.

مجارستان برای "واقعیت رکود" آماده می‌شود و به گته‌ی فرنک گیورسانی، نخست‌وزیر، انتظار کاهش تولید ناخالص داخلی در سال آینده را می‌کشد. وقتی دولت برای بار اول بودجه‌ی سال آینده را آماده کرد انتظار رشد ۳ درصدی تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹ را داشت. حالا با کاهش‌های شدید و افزایش بیکاری روبرو است. بحران مالی تنها دو سال پس از زمانی اتفاق می‌افتاد که گیورسانی افزایش‌های مالیاتی و کاهش در شغل‌های خدمات عمومی و یارانه‌های قیمت انرژی خانگی را پیش برد تا بزرگترین کسری بودجه در اتحادیه‌ی اروپا را کاهش دهد.

دولت مجارستان مجبور شد وام اضطراری ۵ میلیارد یورویی از بانک مرکزی اروپا بگیرد. مجارستان در چنگال بانکدارهای بین‌المللی مجبور به کاهش مخارج عمومی برای کاهش کسری بودجه خواهد بود. مثل همیشه این کارگران و کشاورزان هستند که باید این بار را به دوش بکشند. دولت پیشنهاد عدم افزایش حقوق‌ها و قطع امتیازات برای کارگران دولتی و کاهش مقرری‌ها را مطرح کرده تا کسری بودجه را به ۲,۶ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش دهد و لهستان و سایر کشورهای اروپای شرقی هم فقط یک قدم از مجارستان عقبند.

مردم اروپای شرقی با این تصور به اتحادیه‌ی اروپا پیوستند که آن‌ها هم به همان استانداردهای زندگی می‌رسند که در آلمان و فرانسه می‌بینند. اما این توهمات خیلی زود غلط از آب درآمد. اقلیت کوچکی با غارت دارایی‌های مردم از طریق معاملات خصوصی‌سازی وحشتناک به ثروت رسیدند. اما اکثریت لهستانی‌ها، چک‌ها، اسلواک‌ها و مجارها از بازگشت به سرمایه‌داری هیچ سودی نبردند. در دوره‌ی اوج اقتصادی آن‌ها را در کشورهای ثروتمندتر به عنوان کار ارزان استثمار می‌کردند. اروپای شرقی اکنون رو در روی ورشکستگی قرار

پیشرو نیست. تنها راه دستیابی به نیروی بالقوه‌ی واقعی اروپا تاسیس فدراسیونی سوسیالیستی است که نیروهای مولده‌ی اروپا را در برنامه‌ای مشترک ادغام کند. این به همراه بیشترین خودمختاری برای تمام مردم‌های اروپا از جمله باسک‌ها، کاتالان‌ها، اسکاتلندی‌ها، ولزی‌ها و سایر ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی و زبانی خواهد بود. این‌گونه پایه‌ی حل صلح‌آمیز و دموکراتیک مسئله‌ی ملی در کشورهایی مثل ایرلند و قبرس ریخته می‌شود. فدراسیون سوسیالیستی تنها می‌تواند بر بنیانی اکیدا داوطلبانه و با برابری کامل تمام شهروندان برپا شود.

خواسته‌های ما:

۱. نه به اروپای بوروکرات‌ها، بانک‌ها و انحصارات!
۲. پیش به سوی خلع ید از بانک‌ها و انحصارات و ایجاد برنامه‌ی سوسیالیستی منسجم و دموکراتیک برای تولید
۳. پایان به تمام تبعیض‌ها علیه مهاجران، زنان و جوانان. دستمزد برابر برای کار برابر!
۴. پیش به سوی توسعه‌ی ارتباطات بین فعالان اتحادیه‌های کارگری در سطح اروپا و جهان. پیش به سوی جبهه‌ی متحد کارگران مبارز علیه شرکت‌های فراملیتی بزرگ!
۵. پیش به سوی ایالات متحده‌ی سوسیالیستی اروپا!

اروپای شرقی، روسیه و چین

آغاز رکورد در اروپای غربی مشکلات اقتصادی‌های باصطلاح نوظهور اروپای شرقی را بیشتر می‌کند. در این کشورهاست که سرمایه‌گذاران دارایی‌های پرخطر خود را دور می‌اندازند و به مقاصد امن‌تر می‌گریزند. اقتصادهای نسبتاً ضعیف اروپای شرقی قیمت سنگینی برای شرکت‌شان در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی می‌دهند. کاهش چشمگیر در رشد و افزایش فقر در روسیه، اکراین و رومانی پیش‌بینی

گرفت تمام دولت‌ها باید برای مقابله با این ترس و وحشت، به تقلا بیافتند. برای واشنگتن که یک دولت و یک نظام سیاسی دارد، تقلا با بحران اعتباری جهانی به اندازه‌ی کافی مشکل بود. چه برسد به اتحادیه‌ی اروپا که یک واحد پول و بازار واحد اما ۲۷ دولت مختلف دارد و هیچ نظام عمومی نظارت بانکی یا اداری اقتصادی نیز ندارد.

وحدت اقتصادی‌هایی که به جهات مختلف می‌روند غیرممکن است و دولت‌های اروپا دارند توان ایجاد واحد پول مشترک بدون نهادها یا نظام تنظیمی لازم برای اداری اقتصاد واحد را می‌دهند. در دوره‌ی پیش‌رو، گرایش حمایت‌گرا لاجرم به پیش می‌آیند. تلاش‌های هر دولت برای جذب میلیاردها یورو اندوخته‌ها از سایر کشورها پیش‌زمینه‌ی سیاست‌های "از همسایه قرض بگیر" است که با تعمیق بحران می‌توانیم انتظارش را بکشیم.

سیلوستر ایفینگر، از دانشگاه تیلبورگ، (مشاور مالی مجلس اروپا)، گفت: "این هشدار بیدارباش است. اول ادغام اقتصادی داشتیم و بعد ادغام پولی. اما هیچوقت ادغام مشابه سیاسی و تنظیمی که بتواند به ما امکان مقابله با بحرانی اینچینی بدهد، نداشتیم". شکاف‌های بین دولت‌ملتها به قدری گسسته که نفس وجود یورو می‌تواند در دوره‌ی پیش‌رو زیر سوال برود. بعید نیست اتحادیه‌ی اروپا فروپاشد یا حداقل ساختارهای آن تغییراتی ریشه‌ای بیابند به طوری که اتحادیه‌ی اروپا چیزی بیش از اتحاد گمرکی باز و آزاد نباشد.

اتحادیه‌ی اروپا به واقع باشگاه سرمایه‌داران است و تحت تسلط بانک‌ها و انحصارات بزرگ دولت‌های عضو قرار دارد. دولت‌های عضو جدید از اروپای شرقی به عنوان معدن کار ارزان مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ کشورهای با قیمت‌های "اروپایی" و دستمزدهای "شرقی". اتحادیه‌ی اروپا از طرف دیگر بلوکی امپریالیستی است که مستعمرات سابق کشورهای اروپایی در آفریقا، خاورمیانه، آسیا و دریای کارائیب را استثمار می‌کند. هیچ چیز این اتحادیه



گرفته است. و فروپاشی اقتصادی در اروپای شرقی اقتصادهای اتریش و سایر دولت‌های معلوم‌الحال اتحادیهی اروپا را هم پایین می‌کشد.

عواقب احیای سرمایه‌داری در هیچ کجای اروپا مثل منطقهی بالکان جدی نبوده است. تک‌پاره کردن یوگسلاوی عملی جنایتکارانه بود که به مجموعه‌ای از جنگ‌های برادرکشی، تروریسم، قتل عام و نسل‌کشی انجامیده است. این وضعیت هولناک عواقب فاجعه‌باری برای میلیون‌ها نفر داشته است که پیش از این از استاندارد خوب زندگی، صلح و اشتغال کامل بهره می‌بردند. امروز بسیاری با اشتیاق یوگسلاوی قدیم را به یاد می‌آورند. سرمایه‌داری برای آن‌ها چیزی به جز جنگ، بدبختی و درد و رنج نیاورده است.

موقعیت پیش‌روی روسیه هم خیلی بهتر از این نیست. تناقض در این‌جا حتی بیش از اروپای شرقی به چشم می‌خورد. احیای سرمایه‌داری سودی به حال اکثریت شهروندان اتحاد شوروی سابق نداشته است. بلکه به ایجاد اولیگارشی‌ای رسیده که ثروتش بیش‌رمانه زیاد است و ارتباطات نزدیکی با عناصر جنایتکار دارد. اما این مربوط به اقلیتی کوچک است. دو دهه‌ی گذشته برای میلیون‌ها روس یادآور بدبختی، گرسنگی، درد و رنج و تحقیر است. آن‌ها شاهد فروپاشی خدمات بهداشت و تحصیلات بوده‌اند، که در زمان شوروی برای همه‌ی شهروندان رایگان بود، و در ضمن فروپاشی فرهنگ، فقر عمومی و نابرابری.

مردم تا مدتی فکر می‌کردند قسمت بد را پشت سر گذاشته‌اند و اقتصاد پس از سقوط شدید در دوره‌ی پس از فروپاشی شوروی در حال احیا است. اما روسیه امروز با بدترین بحران مالی از زمان فروپاشی سال ۱۹۹۸ روبرو است. سقوط قیمت نفت که نشان از کاهش جهانی تقاضا می‌دهد اقتصاد این کشور را به بحران فروبرده است. حال و هوای قبلی خوش‌بینی در مسکو پس از کاهش‌های شدید بازار سهام، که به علت تلاطم شدید مجبور شدند تعطیلش کنند، ناپدید شده است. سرمایه‌داری روسیه مثل

داستان خیالی بابا یاگای ساحره است؛ کلبه‌ای که روی پاهای مرغی بنا شده است. بحران خود را در کاهش حجم ساخت و ساز، بازپرداخت‌ها و محدودیت گشودن خطوط اعتباری جدید برای شرکت‌های خصوصی نشان می‌دهد.

بحران دولت را مجبور کرده که راه واشنگتن و لندن را دنبال کند و با خرج میلیاردها دلار از پول مردم شرکت‌های خصوصی را نجات دهد. بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار به وام‌ها، معافیت‌های مالیاتی و سایر اقدامات اختصاص گرفته است. اما شهروندان عادی روسیه خواهند پرسید که چرا با پول عمومی، اولیگارشی‌هایی را نجات می‌دهند که در دوره‌ی قبلی با غارت دولت پولدار شدند. اگر اقتصاد خصوصی و بازار قرار بود برتر از اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی ملی باشد پس چرا دولت باید زیربغل بخش خصوصی را بگیرد؟

وضع سایر جمهوری‌های سابق شوروی مثل اکراین حتی بدتر است. در آن‌جا فقر با بی‌ثباتی سیاسی، فساد و آشوب همراه است. مردم قفقاز و آسیای مرکزی فاجعه‌ای تمام و کمال را از سر می‌گذرانند. گرجستان، ارمنستان و آذربایجان در جنگ دائمی هستند و توده‌ها باید بار سنگین خرج‌های نظامی را به دوش بکشند. تروریسم از چپن اشغالی به سایر جمهوری‌ها گسترش می‌یابد. جنگ در افغانستان می‌رود که نه فقط پاکستان که کل آسیای مرکزی را بی‌ثبات سازد.

ضرب‌المثلی قدیمی می‌گوید: "زندگی می‌آموزد". بسیاری از مردم در روسیه، اکراین و اروپای شرقی می‌گویند: ما قبلاً مشکلات داشتیم اما حداقل اشتغال کامل، مسکن و بهداشت و تحصیلات مجانی داشتیم. این کشورها اکنون با ویرانه و بیکاری توده‌ای روبرو هستند. مردم قفقاز مشتاق بازگشت صلح و امنیت هستند. هیچ‌کس بازگشت به بوروکراسی و دیکتاتوری توتالیتار را نمی‌خواهد. اما نظامی واقعا سوسیالیستی، مانند نظام دموکراسی کارگری که لنین و تروتسکی پس از انقلاب اکبر بنیان نهادند، هیچ

ربطی به کاریکاتور زشت استالینیستی که پس از مرگ لنین ظهور کرد، ندارد.

آن اوضاع نتیجه‌ی انزوای انقلاب در شرایط عقب‌ماندگی شدید بود. اما اکنون بر پایه‌ی صنعت، علم و فن‌آوری پیش‌رفته که در ۹۰ سال گذشته ساخته شده است، شرایط عینی برای پیشرفت سریع به سوی سوسیالیسم فراهم شده است. ما به برپایی فدراسیون داوطلبانه‌ی سوسیالیستی نیاز داریم که در آن اقتصاد در دست دولت باشد و دولت تحت کنترل دموکراتیک کارگران و دهقانان باشد. اما شرط پیشین تحقق این امر، خلع ید از اولیگارش‌ها، بانکدارها و سرمایه‌دارها است.

رکود جهانی تأثیر مهمی بر اقتصاد چین دارد. رشد اقتصادی چین به شدت وابسته به صادرات است و در بالاترین نقطه‌ی اوج اقتصادی اخیر، نرخ سالانه‌ی رشد صادرات به رقم ۳۸ درصد رسید (در سومین فصل سال ۲۰۰۳). حال آخرین نرخ فصلی به حدود ۲ درصد کاهش پیدا کرده است و به همراه آن در چند ماه گذشته شاهد رکود شدیدی در سفارش‌های تولیدی نیز هستیم. ناظران جدی بورژوازی اکنون به این بحث مشغولند که شاهد "رکودی تدریجی" یا "کاهش فوری" در تولید چین خواهیم بود.

استفن گرین، کارشناس اقتصاد چین در بانک استاندارد چارترد، پیش‌بینی کرده که صادرات می‌تواند تا سال آینده به "رشد صفر یا حتی منفی" برسد. این‌که چین چه ارتباط تنگاتنگی با اقتصاد جهانی دارد در تخمین اخیری که بانک "جی پی مورگان چیز" منتشر کرده است مشاهده می‌شود: صادرات چین با هر یک درصد کاهش رشد اقتصاد جهانی، ۵٫۷ درصد کاهش می‌یابد. این وضع به تعطیلی وسیع کارخانه‌ها در سراسر چین و بیکاری میلیون‌ها کارگر منجر شده است.

در سال ۲۰۰۷ رشد، ۱۲ درصد بود و در سال ۲۰۰۸ فی‌الحال به ۹ درصد رسیده و می‌تواند بیشتر نیز سقوط کند. در منطقه‌ی حول هنگ کنگ احتمال می‌رود در چند ماه آینده بیش از دو



میلیون کارگر از کار، بیکار شوند. با این وضع شاهد کاهش شدید قیمت مسکن و در نتیجه ترکین حساب مسکن هستیم که باعث می‌شود بسیاری خانواده‌های چینی دارای منفی داشته باشند یعنی وامشان بیشتر از خانه‌هایی که خریده‌اند ارزش دارد. این واقعه بر بازار داخلی تاثیر می‌گذارد. پاسخ دولت چین دست بردن به بسته‌های اقتصادی برای انگیزش رشد بوده است.

آن‌ها برای حفظ درجه‌ای از ثبات اجتماعی باید رشد را بالای هشت درصد نگاه دارند. درست است که چین منابع عظیمی انباشت کرده است. اما این جبرانی برای از دست رفتن بازارهای خارجی نخواهد بود چرا که اقتصاد جهانی بیشتر به رکود سقوط می‌کند. در نتیجه شاهد گسترش ناآرامی‌های کارگران هستیم و فی‌الحال موجی از تظاهرات با تقاضای حقوق‌های عقب‌مانده صورت گرفته که با بستن جاده و پیکت کارخانه‌ها همراه بوده است. در چین نیز مثل روسیه و اروپای شرقی شاهد پاسخی خشونت‌آمیز در مقابل سرمایه‌داری خواهیم بود. عقاید مارکسیسم جای خود را باز می‌کند و راه را برای جنبشی جدید و همه‌جانبه به سمت سوسیالیسم آماده می‌کند.

خواسته‌های ما:

۱. پایان خصوصی‌سازی و لغو اقتصاد بازار
۲. مرگ بر اولیگارشا و ثروتمندان جدید! پیش به سوی بازمی‌سازی شرکت‌های خصوصی‌سازی شده بدون پرداخت غرامت.
۳. زنده باد دموکراسی کارگری!
۴. مرگ بر بوروکراسی و فساد! اتحادیه‌های کارگری باید از منافع کارگری دفاع کنند!
۵. احزاب کمونیست باید مواضع کمونیستی بگیرند! پیش به سوی بازگشت به برنامه‌ی مارکس و لنین!
۶. اعمال مجدد انحصار دولت بر تجارت خارجی!

بحران "جهان سوم"

بحران کنونی بدون تردید بیش از همه بر فقیرترین کشورهای آفریقا، خاورمیانه، آسیا و آمریکای لاتین تاثیر می‌گذارد. حتی در دوره‌ی اوج اکثریت عظیم از کمتر مزیتی برخوردار بود. در تمام کشورها شاهد قطب‌بندی شدید ثروتمندان و فقرا بوده‌ایم. اکنون دو درصد جمعیت زمین صاحب بیش از نیمی از ثروت جهان است. ۱,۲ میلیارد مرد، زن و کودک در شرایط فقر مطلق زندگی می‌کنند. هر سال هشت میلیون نفر از فقر جان می‌سپارند. این بهترین شرایطی بوده که سرمایه‌داری توانسته فراهم کند. اکنون چه اتفاقی می‌افتد؟

علاوه بر فروپاشی صادرات که بر تمام کالاها (به غیر از طلا و نقره)، از جمله نفت، تاثیر می‌گذارد این کشورها با افزایش قیمت غذا مواجه خواهند بود که بیشتر نتیجه‌ی احتکار است. گزارش اخیر بانکو اینترآمریکانو هشدار داد که افزایش هزینه‌ی غذا ۲۶ میلیون نفر را در آمریکای لاتین به فقر مطلق می‌کشانند. رابرت زونلیک، رئیس بانک جهانی، هشدار داده که فقیرترین مردم جهان با "خطر سه‌جانبه"ی غذا، سوخت و پول روبرو هستند: "نمی‌توان از فقیرترین‌ها خواست بالاترین قیمت را بپردازند. تخمین ما این است که امسال ۴۴ میلیون نفر دیگر در نتیجه‌ی قیمت‌های بالای غذا از سوتغذیه رنج می‌برند. نمی‌توانیم اجازه دهیم بحران مالی به بحران انسانی بدل شود." این‌ها کلماتی زیبا است اما به قول ضرب‌المثل قدیمی انگلیسی کلمات زیبا کره‌ای روی هویج کسی نمی‌مالد (ما در فارسی می‌گوییم، برای کسی آب و نان نمی‌شودم).

فقر و گرسنگی جهانی در نتیجه‌ی بحران مالی جهانی و اقدامات "هماهنگی ساختاری" بازار آزادی که صندوق جهانی پول دیکته می‌کند، افزایش می‌یابند. این نتیجه‌ی مسلمی است که از آخرین گزارش بانک جهانی در مورد فقر جهانی می‌گیریم. این بانک نشان می‌دهد که تعداد کسانی که مجبور به زندگی با کمتر از روزی یک دلار در روز هستند رو به افزایش است و تا پایان

این سال می‌تواند به ۱,۵ میلیارد نفر برسد. از زمان آخرین تخمین در سال ۱۹۹۳، ۲۰۰ میلیون نفر به فقر شدید سقوط کرده‌اند. در خاورمیانه و آفریقای شمالی انتظار می‌رفت رشد سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی منفی باشد. مایکل والتون، مدیر کاهش فقر و مدیریت اقتصادی در بانک جهانی، این وضعیت را اینگونه خلاصه می‌کند: "تصویر جهانی که در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰ به دست می‌آید نشان از توقف پیشرفت در نتیجه‌ی بحران آسیای شرقی، افزایش فقر در هند، تداوم شورش‌ها در آفریقای شبه‌صحرا و بدتر شدن شدید اوضاع در اروپای و آسیای مرکزی می‌دهد".

تنها در اندونزی، ضریب مردمی که مجبور به زندگی با کمتر از روزی ۱ دلار شده‌اند از ۱۱ درصد در سال ۱۹۹۷ به ۱۹,۹ درصد در سال ۱۹۹۸ افزایش یافته است که نشان از افزایش ۲۰ میلیونی صف "فقرای جدید" می‌دهد - این میزان برابر با کشوری متوسط‌الاندازه مثل استرالیا است. در کره‌ی جنوبی پدیده‌ی فقر شهری از ۸,۶ درصد در سال ۱۹۹۷ به ۱۹,۲ درصد در سال ۲۰۰۷ رسید. تعداد کسانی که در هندوستان با کمتر از روزی ۱ دلار زندگی می‌کنند به ۳۴۰ میلیون نفر رسیده است. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ این میزان، ۳۰۰ میلیون تخمین زده می‌شد. داده‌های اخیر در مورد رکود در دستمزدهای روستایی نشان از افزایش بیشتر نرخ‌های فقر در این کشور می‌دهد. و این تازه وقتی بود که اقتصاد در اوج بود و نرخ‌های رشد هر سال به ۱۰ درصد می‌رسید. نرخ‌های رسمی تخمین می‌زند که رشد اقتصادی فی‌الحال در حال توقف است. در اوت ۲۰۰۸ رشد صنعتی سالی ۱,۳ درصد بود؛ نتیجه‌ی بسیار بد به نسبت رشد بیش از ۱۰ درصدی سال گذشته.

صندوق جهانی پول از کشورهای فقیر می‌خواهد بازارهایشان را برای ورود سرمایه‌ی بین‌المللی باز کنند. خواهان کاهش خرج دولت، حذف یارانه‌ی غذا و سایر کالاهای مصرف مردمی و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی می‌شود. می‌گویند هدف‌شان رقم زدن



"رشد پایدار اقتصادی" است. این در واقعیت به معنای نابودی صنایع ملی و کشاورزی و افزایش شدید در بیکاری و فقر است.

اخیرا مطالعه‌ای نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ مستقیما بیش از ۱ میلیارد دلار از دولت‌های آفریقا به صندوق جهانی پول منتقل شده است. اما علیرغم این افزایش بازپرداخت‌ها، مجموع بدهی آفریقا همچنان رو به افزایش است و ۳ درصد بالا رفته. کشورهای آفریقا همه نیاز فوری به افزایش خرج دولت در خدمات درمانی، آموزش و پرورش و بهداشت دارند اما قوانین هماهنگی ساختاری صندوق جهانی پول آن‌ها را مجبور به کاهش خرج دولتی کرده و مثلا سرانه‌ی خرج در آموزش و پرورش بین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۶ کاهش یافته است.

فاجعه‌ی "جهان سوم" ساخته‌ی دست انسان است. هیچ چیز این فاجعه خودکار نیست. در واقع نیاز نیست کسی در اولین دهه‌ی قرن بیست و یکم از گرسنگی تلف شود. پولی که به بانک‌ها داده شد می‌توانست مشکل گرسنگی جهانی را حل کند و میلیون‌ها نفر را نجات دهد. سازمان جهانی غذا در ژوئن ۲۰۰۸ خواستار ۳۰ میلیارد دلار برای انگیزش کشاورزی و جلوگیری از کاهش‌های آتی غذا شد. تنها هفت و نیم میلیارد دلار، با دوره‌های چهار ساله، به آن دادند. یعنی حدود سالی ۱,۸ میلیارد دلار. یعنی برابر با دو دلار برای هر فرد در حال تلف شدن.

در غرب مرسوم است که "راهمل" مشکلات این کشورها را به صورت کمک مطرح کنند. از کشورهای "ثروتمند" می‌خواهند پول بیشتری به کشورهای "فقیر" بدهند. اما اولاً مقادیر ناچیز باصطلاح کمک‌ها بخش ناچیزی از ثروتی است که از آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین غارت می‌شود. ثانیاً این کمک اغلب به منافع تجاری، نظامی و دیپلماتیک کشورهای خیرگرو خورده و اینگونه راهی برای افزایش تسلط اربابان سابق بر کشورهای مستعمره‌ی سابق است.

به هر روی قابل قبول نیست که کشورهایی با منابع عظیم را به حدی نزول می‌دهند که مثل گدایانی که خرده نان‌ها را از میز مردی ثروتمند جمع می‌کند، خواهان خیریه شوند. شرط لازم شکستن تسلط امپریالیسم و سرنگونی حکومت حاکمان محلی فاسدی است که چیزی جز سرکردگان محلی امپریالیسم و شرکت‌های فراملیتی بزرگ نیستند. پاسخ فقر جهانی نه کمک و نه خیریه که تغییری بنیادین در جامعه است.

در بسیاری کشورها، طبقه‌ی کارگر پس از سال‌ها وابستگی و فرسودگی به راه مبارزه روی می‌آورد. مبارزه‌ی مردم فلسطین علیه سرکوب اسرائیل ادامه دارد. اما کلید آینده در دست طبقه‌ی کارگر قدرتمند در کشورهایی مثل آفریقای جنوبی، نیجریه و مصر است. در مصر شاهد موجی از اعتصابات و اشغال کارخانه‌ها علیه خصوصی‌سازی و در دفاع از شغل‌ها، از جمله اعتصاب پیروزمند بیش از ۲۰ هزار کارگر، همراه با اشغال کارخانه، در کارخانه‌ی پارچه‌بافی محله بوده‌ایم. کارگران ایران نیز به راه افتادند. شاهد موج مهم اعتصاب بوده‌ایم که بسیاری بخش‌های طبقه‌ی کارگر را در بر دارد: کارگران اتوبوس، اسکله‌ها، نساجی‌ها، راه‌آهن‌ها، کارگران شکر هفت‌تپه، نفت و سایر بخش‌ها. این اعتصابات شاید با خواسته‌های اقتصادی شروع شوند اما با توجه به ماهیت رژیم لاجرم مشخصه‌ی بیش از پیش سیاسی و انقلابی به خود می‌گیرند.

در نیجریه کارگران مجموعه‌ای از اعتصابات عمومی (۸ مورد در ۸ سال گذشته!) سازمان داده‌اند که کشور را فلج کرده و مسئله‌ی قدرت را مطرح کرده است؛ این رهبران اتحادیه‌های کارگری هستند که دوباره و دوباره موقعیت را از دست می‌دهند. در آفریقای جنوبی نیز جنبش قدرتمند کارگری اعتصاب عمومی پس از اعتصاب عمومی سازمان داده است که آخرین مواردش به ژوئن ۲۰۰۷ و اوت ۲۰۰۸ برمی‌گردد. شاهد جنبش‌های چشمگیر کارگران در مراکش، اردن و لبنان و همچنین

اسرائیل، ستاد ارتجاع در خاورمیانه، بوده‌ایم. در ضمن شاهد جنبش‌های توده‌ای کارگران و دهقانان در پاکستان، هند، بنگلادش و نپال نیز بوده‌ایم که این آخری به سرنگونی سلطنت انجامید.

آمریکای لاتین در تلاطم جنبشی انقلابی از تیرا دل فونگو تا ریو گراند است و ونزولا پیشقراول این موج است. فریادهای سوسیالیسم از سوی هوگو چاوز از یاداها نرفته است. تفکر سوسیالیسم دوباره روی میز آمده است. در بولیوی و اکوادور، جنبش توده‌ها علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم علیرغم مقاومت شدید اولیگارش‌ها با حمایت و اشنگتن، پیش می‌رود. باید مبارزه برای سیاست‌های طبقه‌ی کارگر، برای همبستگی بین‌المللی پرولتری و مبارزه برای سوسیالیسم به عنوان تنها راه حل پایدار مشکلات توده‌ها را روی میز گذاشت.

خواسته‌های ما:

- ۱- لغو فوری تمام بدهی‌های جهان سوم
- ۲- مرگ بر زمین‌داری و سرمایه‌داری! پیش به سوی مصادره‌ی دارایی زمین‌داران بزرگ و اصلاحات کشاورزی. در صورت امکان، املاک بزرگ باید با خطوط جمعی و با استفاده از شیوه‌های مدرن کشاورزی برای افزایش تولید اداره شوند.
- ۳- آزادی از سلطه‌ی امپریالیستی! دارایی‌های شرکت‌های بزرگ فراملیتی را ملی کنید.
- ۴- پیش به سوی برنامه‌ی فوری برای نابودی بیسوادی و ایجاد نیروی کار ماهر و تحصیل‌کرده.
- ۵- پیش به سوی خدمات درمانی رایگان و جامع برای همه.
- ۶- مرگ بر سرکوب زنان! برابری کامل حقوقی، اجتماعی و اقتصادی برای زنان!
- ۷- مرگ بر فساد و سرکوب! زنده باد حقوق کامل دموکراتیک و سرنگونی سرکردگان محلی امپریالیسم.



مرگ بر امپریالیسم!

تکان‌دهنده‌ترین جنبه‌ی وضعیت کنونی آشوب و تلاطمی است که تمام کره‌ی زمین را فراگرفته است. در تمام سطوح شاهد عدم ثبات هستیم: اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، دیپلماتیک و نظامی. همه‌جا جنگ یا خطر جنگ هست: اشغال افغانستان با اشغال حتی خونین‌تر و جنایتکارانه‌تر عراق دنبال شد. در همه‌جا شاهد جنگ بوده‌ایم: در بالکان، لبنان، غزه، جنگ در دارفور، سومالی، اوگاندا. در کنگو حدود ۵ میلیون نفر در چند سال گذشته به قتل رسیده‌اند و سازمان ملل و باصطلاح جامعه‌ی بین‌المللی خم به ابرو نیاورده‌اند.

واشنگتن که از قدرت عظیم خود خبر دارد دیپلماسی "معمولی" را با بیش‌رمانه‌ترین قلدرگری جایگزین می‌سازد. پیام واشنگتن وحشیانه و روشن است: "یا به حرف‌مان گوش کنید یا بمباران و اشغال‌تان می‌کنیم." ژنرال پرویز مشرف، رئیس‌جمهور سابق پاکستان، اعلام کرد که مدت کمی پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا تهدید کرده که کشورش را "تا حد بازگشت به عصر حجر، بمباران می‌کند" مگر اینکه در مبارزه با تروریسم و طالبان با آمریکا همکاری کند. حالا مشرف رفته و نیروی هوایی آمریکا واقعا دارد خاک پاکستان را بمباران می‌کند.

امپریالیسم آمریکا با این بهانه‌ی دروغ که عراق سلاح‌های کشتار جمعی دارد، این کشور را اشغال کرد. می‌گفتند صدام حسین دیکتاتوری وحشی است که مردم خودش را می‌کشد و شکنجه می‌دهد. حالا سازمان ملل مجبور است اعتراف کند که در عراق اشغالی، قتل عام و شکنجه فراگیر است. اخیرا در یک نظرسنجی ۷۰ درصد عراقی‌ها گفتند زندگی از زمان صدام بدتر شده است.

"جنگ علیه تروریسم" به بیشترین حد تروریسم در سطح جهانی انجامیده است. امپریالیست‌های آمریکا هر کجا قدم می‌گذارند وحشتناک‌ترین نابودی و رنج را به بار می‌آورند. صحنه‌های دردناک

مرگ و نابودی در عراق و افغانستان ما را به یاد سخنان تاکیتوس، تاریخدان رومی، می‌اندازد: "و وقتی توحش ایجاد کردند نامش را صلح می‌گذارند". اما قدرت امپراتوری روم در مقابل قدرت امپریالیسم آمریکا هیچ نبود. واشنگتن از تجاوز به عراق راضی نشده و سوریه و ایران را تهدید می‌کند. به ایجاد بی‌ثباتی در آسیای مرکزی دست زده است. مدام دولت انتخابی دموکراتیک ونزولا را تهدید به سرنگونی و رئیس‌جمهور چاوز را تهدید به ترور می‌کند. می‌خواهد کوبا را دوباره به نیمه‌مستعمره‌ی خود تبدیل کند و اعمال تروریستی علیه این کشور سازمان می‌دهد.

بیشتر مردم از این بربریت‌ها منزجر می‌شوند. انگار جهان ناگهان دیوانه شده است. اما چنین پاسخی به درد نمی‌خورد و کار را بدتر می‌کند. وضعیت کنونی پیش روی نوع بشر را نمی‌توان به عنوان بیانی از دیوانگی یا نابکاری ذاتی مردان و زنان توضیح داد. اسپینوزا، فیلسوف بزرگ، روزی گفت: "نه گریه کن و نه بخند. بفهم!" این نصیحت بسیار عاقلانه‌ای است چرا که اگر جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم درک نکنیم هرگز قادر به تغییر آن نخواهیم بود. تاریخ بی‌معنا نیست. می‌توان آن را توضیح داد و مارکسیسم توضیحی علمی می‌دهد.

برخورد به جنگ از زاویه‌ی احساسی دردی از کسی دوا نمی‌کند. کلاسویترز مدت‌ها پیش گفت که جنگ ادامه‌ی سیاست از طریق دیگر است. این آشوب خونین نشانه‌ی چیزی مشخص است: نشانه‌ی تناقضات حل‌ناشدنی پیش روی امپریالیسم در سطح جهانی. این تلاطمات نظامی اجتماعی اقتصادی است که به بن بست رسیده است. در تاریخ جهان شاهد موقعیت‌های مشابهی بوده‌ایم مثل فروپاشی طولانی امپراتوری روم یا دوره‌ی افول فنودالیسم. بی‌ثباتی حال حاضر جهان تنها نشان از این واقعیت می‌دهد که نظام سرمایه‌داری توان بالقوه‌ی تاریخی خود را به سرانجام رسانده و دیگر مثل گذشته توان پیشرفت نیروهای مولده را ندارد.

سرمایه‌داری فرتوت، در محاصره‌ی تناقضات حل‌ناشدنی از همه‌طرف، همتای خود را در وحشی‌ترین امپریالیسمی می‌بیند که جهان تا بحال به خود دیده است. مسابقه‌ی تسلیحاتی سرسام‌آور هر روز بخش بیشتری از ثروت مولد طبقه‌ی کارگر را مصرف می‌کند. آمریکا که اکنون تنها ابرقدرت جهان است هر سال حدود ۶۰۰ میلیارد دلار خرج تسلیحات می‌کند. این یعنی نزدیک به ۴۰ درصد کل خرج نظامی جهان. در مقابل، بریتانیا، فرانسه و آلمان هر کدام پنج درصد دارند و روسیه، با کمال تعجب، تنها شش درصد. این موقعیت تهدیدی برای آینده‌ی بشریت است.

مقادیر عظیمی که صرف تسلیحات می‌شود به تنهایی برای حل مشکل فقر جهانی کافی است. طبق یک تخمین، مجموع هزینه‌های جنگ در عراق به تنهایی حدود ۳ تریلیون دلار برای آمریکا خرج برداشته است. همه می‌دانند که این دیوانگی است. اما خلع سلاح تنها از طریق تغییر بنیادین در جامعه به دست می‌آید. خلع ید از امپریالیسم تنها با خلع ید از سرمایه‌داری و حکومت بانک‌ها و انحصارات و برپایی نظم جهانی معقول به دست می‌آید. نظمی بر پایه‌ی نیازهای مردم و نه تقلا‌ی حریصانه برای بازارها، مواد خام و مناطق نفوذ، که دلیل اصلی جنگ است.

خواسته‌های ما:

- ۱- مخالفت با جنگ‌های ارتجاعی امپریالیسم
- ۲- خروج فوری تمامی نیروهای خارجی از عراق و افغانستان
- ۳- کاهش عظیم خرجی که برای سلاح اتلاف می‌شود و افزایش وسیع خرج اجتماعی
- ۴- حقوق مدنی کامل برای سربازان از جمله حق پیوستن به اتحادیه‌های کارگری و حق اعتصاب
- ۵- دفاع از ونزولا، کوبا و بولیوی در مقابل طرح‌های تجاوزگرانه‌ی واشنگتن!
- ۶- مخالفت با نژادپرستی! دفاع از حقوق تمام سرکوب‌شدگان و استثمارشدگان!



برای وحدت تمام کارگران مستقل از رنگ، نژاد، ملیت و مذهب.
۷-زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
کارگران جهان متحد شوید!

پیش به سوی جهانی سوسیالیستی

بازار را نمی‌توان برنامه‌ریزی یا تنظیم کرد. بازار به اقدامات دولت‌های کشورها پاسخ نمی‌دهد. چیزی نمانده بود رئیس بانک جهانی به این واقعیت اعتراف کند: "گروه هفت جواب نمی‌دهد. ما گروه بهتری برای زمان بهتر نیاز داریم". اما زمان بهتری به چشم نمی‌خورد. ممکن نیست صندوق جهانی پول بتواند تمام دنیا را تامین کند. و بحران، که اکنون چشم در چشممان دوخته است، جهانی است. هیچ کشوری را فراری نیست. بحران جهانی است و رامحل جهانی می‌خواهد. این رامحل را تنها سوسیالیسم در دست دارد.

در قرون وسطی تولید محدود به بازار محلی بود. حتی جابجایی کالاها از شهری به شهر دیگر پرداخت گمرکی، مالیات و سایر مخارج را در بر داشت. سرنگونی این محدودیت‌های فئودالی و برپایی بازار ملی و دولت‌ملت شرط لازم توسعه‌ی سرمایه‌داری معاصر بود. اما در قرن بیست و یکم دولت‌ملت‌ها و بازار ملی برای دربر گرفتن رشد فوق‌العاده‌ی صنعت، کشاورزی، علم و فن‌آوری کافی نیستند. از دل مجموعه‌ی اقتصادهای ملی، بازار جهانی بیرون جهید. کارل مارکس بیش از ۱۵۰ سال پیش این وضعیت را در پیش‌بینی خارق‌العاده‌ی خود در مانیفست کمونیست دیده بود. غلبه‌ی عالم‌گیر بازار جهانی اکنون مهمترین ویژگی عصر معاصر است.

سرمایه‌داری در روزهای اول خود با جارو کردن مرزها و محدودیت‌های قدیمی فئودالی و ایجاد بازار ملی نقش پیشرویی بازی کرد. بعدها گسترش سرمایه‌داری به ایجاد بازار جهانی انجامید و غلبه‌ی بازار جهانی مهمترین ویژگی عصر حاضر است. پیشروی جهانی‌سازی ابراز این واقعیت است که رشد نیروهای مولده از محدوده‌های کوچک دولت ملت فرارفته است. اما

جهانی‌سازی تناقضات سرمایه‌داری را لغو نمی‌کند. تنها آن‌ها را در چارچوبی بسیار وسیع‌تر بازتولید می‌کند. سرمایه‌داری تا مدتی می‌تواند با افزایش تجارت جهانی (جهانی‌سازی) بر تناقضات خود فائق آید. برای اولین بار در تاریخ، تمام جهان به بازار جهانی کشیده شده است. سرمایه‌داران بازارهای جدید و شاهراه‌های سرمایه‌گذاری در چین و سایر کشورها یافته‌اند. اما این وضع دیگر به نهایت خود رسیده است.

بحران کنونی در تحلیل نهایی ابراز شورش نیروهای مولده علیه زندان مالکیت خصوصی و دولت ملت است. بحران کنونی از اساس، جهانی است. جهانی‌سازی خود را به صورت بحران جهانی سرمایه‌داری نشان می‌دهد. حل این بحران بر پایه‌ی ملی غیرممکن است. تمامی کارشناسان موافقت می‌کنند که مشکلات پیش روی جهان را نمی‌توان بر پایه‌ی ملی حل کرد. مشکل گرسنگی جهانی با تولید اکسوسخت‌ها در آمریکا بسیار بالا گرفته است. این به نفع کسب و کارهای بزرگ کشاورزی است اما نه هیچ کس دیگری. تنها اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی جهانی می‌تواند این جنون را پایان بخشد.

نظام سرمایه‌داری در حرص سیری‌ناپذیر برای سود کل زمین را به خطر انداخت. نظامی اقتصادی که زمین را در جستجوی غنایم غارت می‌کند، محیط زیست را نابود می‌کند، جنگل‌های بارانی را می‌نوردد، هوایی را که در آن نفس می‌کشیم، آبی که می‌نوشیم و غذایی که می‌خوریم، مسموم می‌کند... این نظام آماده‌ی بقا نیست. جاده‌های بزرگترین شهرهایمان پر از ماشین‌های شخصی است. این تمرکز ترافیک به این معناست که تنها در سال ۲۰۰۳ مردم ۷ میلیارد ساعت و ۵ میلیارد گالون سوخت صرف شلوغی‌های ترافیک کردند. فقدان برنامه‌ریزی به فروپاشی زیرساخت‌های حمل و نقل و بدتر شدن محیط زیست در اثر صدور گازهای گل‌خانه‌ای و آلودگی هوا انجامیده که ۶۰، ۷۰ درصد آن محصول ماشین‌ها است.

ما هزینه‌ی انسانی عظیم این جنون را کنار می‌گذاریم: تصادف‌ها، مردمان

کشته شده و تکه تکه شده در جاده‌ها، نگرانی غیرقابل تحمل، شرایط غیرانسانی، صدا و آشوب. فقط فقدان تولید عظیم است. اما نظام مرکب حمل و نقل عمومی رایگان (یا تقریباً رایگان) با کیفیت خوب می‌تواند به سادگی تمام این اوضاع را حل کند. حمل و نقل هوایی، جاده‌ای، راه‌آهن و رودخانه باید به دست عموم باشد و ترکیبی عاقلانه برای خدمت به نیازهای انسان داشته باشد.

تداوم سرمایه‌داری تنها تهدیدی برای شغل‌ها و استانداردهای زندگی نیست. تهدیدی برای ادامه‌ی کره‌ی زمین و حیات روی آن است.

این خیالی و آرمان شهری نیست؟

بانکداران و سرمایه‌داران از طریق مشارکت روزافزون در بازارهای جهانی در دوره‌ی اخیر به سوپر سودهای فوق‌العاده رسیدند. اما این روند اکنون به نهایت خود رسیده است. تمام عواملی که در دوره‌ی اخیر اقتصاد جهانی را به سمت بالا می‌کشاندند اکنون آن را به پایین هدایت می‌کنند. میزان تقاضا که در دوره‌ی اخیر با نرخ‌های پایین بهره تصنعاً بالا برده شده بود اکنون به شدت پایین آمده است. شدت "اصلاح" نشان از اغراق در اعتماد و "خوشی غیرعقلانی" دوره‌ی قبل دارد.

درست مثل دوره‌ی افول فئودالی که مرزهای کهنه، گمرک جاده‌ها، مالیات محلی و واحدهای پول موانعی غیرقابل تحمل بر سر راه رشد نیروهای مولده شدند، دولت‌ملت‌های کنونی با مرزهای کشوری‌شان، پاسپورت‌هایشان، کنترل واردات‌شان، محدودیت مهاجرت‌شان و تعرفه‌های حمایت‌گرایانه‌شان مرزهایی بر سر راه حرکت آزاد کالاها و مردم شده‌اند. رشد آزاد نیروهای مولده - تنها تضمین واقعی برای رشد تمدن و فرهنگ بشری - نیازمند لغو تمامی مرزها و برپایی واحد مشترک‌المنافع جهانی است.

چنین پیشرفتی تنها در لوای سوسیالیسم ممکن است. شرط لازم لغو مالکیت خصوصی نقاط کلیدی اقتصاد است: مالکیت جمعی بر زمین، بانک‌ها و



صنایع مهم. برنامه‌ی عمومی تولید تنها راه بسیج توان بالقوه غول‌آسای صنعت، کشاورزی، علم و فن است. این به معنای نظامی اقتصادی خواهد بود که ریشه‌ی آن تولید برای نیاز افراد بسیار و نه سود عده‌ای اندک است.

اروپای سوسیالیستی، فدراسیون سوسیالیستی آمریکای لاتین یا خاورمیانه درهای بزرگ و عظیمی به روی پیشرفت بشری باز می‌کنند. هدف نهایی، فدراسیون جهانی سوسیالیستی است که در آن منابع کل جهان برای تمام نوع بشر برداشت می‌شود. جنگ، بیکاری، گرسنگی و محرومیت به خاطره‌های بد گذشته، همچون کابوسی وهم‌آلود، بدل می‌شوند.

بعضی می‌گویند این تصویر خیالی است و عملی نمی‌شود. اما اگر به دهفانی در قرون وسطی از اقتصادی جهانی با کامپیوتر و سفر فضایی می‌گفتیم او نیز همین واکنش را نشان می‌داد. اما وقتی واقعا قضیه فکر می‌کنیم، آیا اینقدر مشکل است؟ توان بالقوه نیروهای مولده به قدری است که تمام مشکلاتی که گریبانگیر نوع بشر است - فقر، بیخانمانی، گرسنگی، بیماری و بیسوادی - را می‌توان به سادگی حل کرد. منابع حاضر است. به تنها چیزی که نیاز است نظام اقتصادی عقلانی است که آن‌ها را به کار بندد.

شرایط عینی برای سوسیالیسم فی‌الحال موجود است. آیا این واقعا خیالی و آرمان‌شهری است؟ تنها بدبین‌های کوتاه‌فکر که دانشی از تاریخ و چشم‌اندازی از آینده ندارند چنین می‌گویند. باید این سوال را پرسید: در دهه‌ی اول قرن بیست و یکم آیا قابل قبول است که زندگی و شغل و مسکن تمام مردم جهان باید به همان شیوه‌ای معین شود که قماربازی در کازینو تاسش را پرتاب می‌کند؟ آیا واقعا فکر می‌کنیم بشریت نمی‌تواند نظامی بهتر از بازی کورکورانه‌ی نیروهای بازار ارائه کند؟

مدافعین بازار آزاد نمی‌توانند هیچ استدلال عاقلانه‌ای مطرح کنند که چنین فرض ابلهانه‌ای را توجیه کند. آن‌ها به

جای استدلال منطقی تنها می‌گویند که این حالت طبیعی و اجتناب‌پذیر اوضاع است و هر چه باشد، راه دیگری نیست. این نه استدلالی منسجم که تعصبی کور است. آن‌ها امیدوارند که اگر مدام همین ورد را تکرار کنند بالاخره همه به آن باور می‌کنند. اما خود زندگی این دروغ که "اقتصاد بازار آزاد جواب می‌دهد" را افشا کرده است. تجربه‌ی خود و شهادت چشمانمان به ما می‌گوید که این نظام جواب نمی‌دهد و نظامی ائتلاف‌کننده، پرآشوب، بربرانه و غیرعقلانی است که زندگی میلیون‌ها نفر را بخاطر سود عده‌ای قلیل نابود می‌کند.

نظام سرمایه‌داری همچنان محکوم است چرا که حتی توانایی سیر کردن شکم مردم زمین را هم ندارد. ادامه‌ی بیشتر آن آینده‌ی تمدن و فرهنگ را تهدید می‌کند و حتی بقای نفس زندگی را نیز تهدید می‌کند. نظام سرمایه‌داری باید بمیرد تا نوع بشر زنده بماند. در جامعه‌ی سوسیالیستی آینده، مردان و زنان آزاد با همان ناباوری به جهان کنونی ما نگاه می‌کنند که ما جهان آدم‌خواران را نظاره می‌کنیم. و برای آدم‌خوارها، جهانی که مردان و زنان در آن همدیگر را نخورند خیالی به نظر می‌رسید.

بحران رهبری

لئون تروتسکی در سال ۱۹۳۸ نوشت: "تمام حرف‌ها از این‌که شرایط تاریخی هنوز برای سوسیالیسم نرسیده است نتیجه‌ی جهل یا فریبکاری آگاهانه است. پیش‌شرط‌های عینی برای انقلاب پرولتری نه تنها "رسیده" اند؛ که دیگر دارند گندیده می‌شوند. بدون انقلاب سوسیالیستی، در همین دوره‌ی بعدی تاریخی، فاجعه‌ای کل فرهنگ بشر را در خطر قرار می‌دهد. حالا نوبت پرولتاریا است یعنی در واقع نوبت پیش‌تاز انقلابی پرولتاریا. بحران تاریخی بشر به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است".

طبقه‌ی کارگر مدت‌ها پیش احزابی برپا کرد تا از منافعش دفاع کنند و جامعه را تغییر دهند. بعضی سوسیالیست نام دارند و بعضی کارگر، کمونیست و چپ. اما هیچکدام از سیاست کمونیستی یا

سوسیالیستی دفاع نمی‌کنند. دوره‌ی طولانی اوج سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم مهر تایید نهایی بر انحطاط بوروکراتیک و رفورمیستی سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا بود. رهبران اتحادیه‌های کارگری، و همچنین احزاب سوسیالیست و کمونیست، تحت فشار بورژوازی آمده‌اند و بیشترشان مدت‌هاست هرگونه تظاهر به خواست تغییر در جامعه را کنار گذاشته‌اند.

رهبران احزاب کارگری سنتی، سوسیال دموکرات‌ها و حزب کارگر کاملاً با سرمایه‌داران و دولت‌شان در آمیخته‌اند. آن‌ها را مجبور کردند بر خلاف خواسته‌ی خود، بانک‌ها را ملی‌سازی کنند اما این کار به گونه‌ای صورت پذیرفته که در عمل یارانه‌های عظیم به جیب بانکداران است و هیچ نفعی برای مردم ندارد. ما خواهان ملی‌سازی کل بخش بانکی و مالی با کمترین میزان پرداخت غرامت (و آن هم تنها بر پایه‌ی نیاز قابل اثبات) هستیم.

رهبران احزاب کمونیست سابق در روسیه، اروپای شرقی و بسیاری از سایر کشورها برنامه‌ی انقلابی مارکس و لنین را به طور تمام و کمال کنار گذاشته‌اند. تناقضی آشکار روبروی ما قرار گرفته است: درست در همان لحظه‌ای که سرمایه‌داری همه‌جا غرق بحران است و میلیون‌ها مرد و زن به دنبال تغییر بنیادین در جامعه هستند، رهبران سازمان‌های توده‌ای همه‌جا سرسختانه‌تر از همیشه به نظم کنونی چنگ می‌زنند. همانطور که تروتسکی مدت‌ها پیش گفت: **مشخصه‌ی اصلی وضعیت سیاسی جهان به طور کلی بحران تاریخی رهبری پرولتاریا است.**

نباید به رهبرانی که به اسم سوسیالیسم و طبقه‌ی کارگر و حتی "دموکراسی" صحبت می‌کنند اجازه داد که با مقادیر کلان بانک‌های خصوصی را نجات دهند و اینگونه باعث افزایش عظیمی در بدهی دولتی شوند که با سال‌ها کاهش خدمات و ریاضت جبران می‌شود. این کار را به اسم "منفعت عمومی" انجام می‌دهند اما در واقع این منفعت نروتمندان علیه منفعت



اکثریت است. اما این موقعیت نمی‌تواند پایدار باشد.

طبقه‌ی کارگر بیرون جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری آلترناتیوی ندارد. در شرایط بحران سرمایه‌داری، سازمان‌های توده‌ای از بالا تا پایین دگرگون می‌شوند. کار از اتحادیه‌های کارگری شروع می‌شود: رهبران راست‌گرا تحت فشار اعضا قرار می‌گیرند. یا باید در مقابل این فشار سر خم کنند و فشار از پایین را بپذیرند و یا کنارشان می‌زنند تا کسانی سر کار بیایند که بیشتر با دیدگاه‌ها و خواسته‌های کارگران آشنا هستند. وظیفه‌ی ما بردن عقاید مارکسیسم به درون جنبش کارگری و جذب طبقه‌ی کارگر به عقاید سوسیالیسم علمی است. مارکس و انگلس بیش از ۱۵۰ سال پیش در مانیفست کمونیست اعلام کردند:

" کمونیستها و پرولتارها بطور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟

کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند.

آنها هیچگونه منافعی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد ندارند.

آنها اصول ویژه‌ای را بمیان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگجانند.

فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند؛ و اما

از لحاظ تئوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده‌اند." (این قطعه از نسخه فارسی اداره نشریات بزبانهای خارجی مسکو ۱۹۵۱، استخراج شده است-م).

مارکسیستها نقش سازمان‌های توده‌ای را می‌فهمند. ما رهبری را با توده‌های کارگری که پشت آن‌ها ایستاده است، اشتباه نمی‌گیریم. دنیایی فاصله بین فرصت‌طلبان و کارپرست‌های رهبری و طبقه‌ای که به آن‌ها رای می‌دهد، هست. ادامه‌ی بحران این فاصله را آشکار می‌کند و آن‌را تا سر حد نابودی وسعت می‌بخشد. اما طبقه‌ی کارگر، علیرغم سیاست‌های رهبران، همچنان به سازمان‌های توده‌ای چنگ می‌اندازد چرا که آلترناتیو دیگری نیست. طبقه‌ی کارگر سازمان‌های کوچک را درک نمی‌کند. تمام تلاش فرقه‌ها برای ایجاد "احزاب انقلابی توده‌ای" بیرون سازمان‌های توده‌ای شکستی تمام‌عیار بوده و در آینده نیز همین‌گونه خواهد بود.

ما در مقابل سیاست‌های ورشکسته می‌جنگیم و با رهبری قدیمی مقابله می‌کنیم. ما از آن‌ها می‌خواهیم از بانکداران و سرمایه‌داران جدا شوند و سیاست‌هایی اجرا کنند که به نفع کارگران و طبقه‌ی متوسط است. در سال ۱۹۱۷ لنین و بلشویک‌ها به رهبران منشویک‌های و اس‌آرها گفتند: "از بورژوازی جدا شوید، قدرت را بگیرید!" اما منشویک‌ها و سوسیال انقلابی‌ها با لجاجت دست به قدرت نبردند. همچنان به بورژوازی جنگ انداختند و اینگونه راه پیروزی بلشویک‌ها را آماده کردند. ما نیز به همین سیاق از آن احزاب و سازمان‌هایی که خود را بر پایه‌ی کارگران سازمان می‌دهند و به نام آن‌ها سخن می‌گویند می‌خواهیم از نظر سیاسی از بورژوازی جدا شوند و برای دولتی سوسیالیستی با برنامه‌ی سوسیالیستی بجنگند.

ما از احزاب توده‌ای کارگران در مقابل احزاب بانکداران و سرمایه‌داران حمایت

نقادانه می‌کنیم. اما از آن‌ها می‌خواهیم سیاست‌هایی اجرا کنند که در منفعت طبقه‌ی کارگر باشد. امکان ندارد اقدامات آرام‌بخش دولت‌ها و بانک‌های مرکزی جلوی سقوط کنونی را بگیرد. اقدامات جزئی راه نجات نخواهد بود. مشکل این است که رهبری سازمان‌های توده‌ای کارگران در تمام کشورها چشم‌اندازی برای تغییر بنیادین اجتماع ندارند. ما دقیقاً به چنین چشم‌اندازی نیاز داریم.

هستی اجتماعی آگاهی را تعیین می‌کند. طبقه‌ی کارگر علی‌العموم از تجربه درس می‌گیرد و تجربه‌ی بحران سرمایه‌داری باعث می‌شود به سرعت، بیاموزد. ما به کارگران کمک می‌کنیم به نتایج لازم برسند اما نه با اعلام محکومیت‌های تند و تیز که با توضیح صبورانه و کار نظاممند درون سازمان‌های توده‌ای. مردم سوال می‌پرسند و به دنبال پاسخ هستند. وظیفه‌ی مارکسیستها تنها این است که خواست ناآگاهانه یا نیمه‌آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر برای تغییر جامعه را آگاهانه سازند.

۱. نه به سکتاریسم!
۲. پیش به سوی سازمان‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر
۳. مبارزه برای تحول اتحادیه‌ها!
۴. مبارزه برای برنامه‌ی مارکسیستی!

کمک کنید گرایش مارکسیست بین‌المللی را بسازیم!

گریه و زاری برای وضع جهان کافی نیست. باید دست به عمل زد! آنان که می‌گویند: "من به سیاست علاقه ندارم" باید در زمان دیگری به دنیا می‌آمدند. امروز گریختن از سیاست ممکن نیست. بروید امتحان کنید! شاید در خانه پنهان شوید، در را قفل کنید و زیر تخت قایم شوید. اما سیاست به خانمان می‌آید و در می‌زند. سیاست بر تمام جنبه‌های زندگی ما تاثیر می‌گذارد. مشکل این است که بسیاری از مردم سیاست را با احزاب سیاسی موجود و رهبران‌شان تداعی می‌کنند. آن‌ها به صحنه‌های پارلمان، کارپریم، سخنرانی‌های توخالی و

سی سال پس از انقلاب
ایران

فرد وستون

ترجمه‌ی بابک کسرای

این ماه ۳۰امین سالگرد انقلاب ایران است و رسانه‌های اصلی در سراسر جهان داستان پس از داستان راجع به نقش روحانیت اسلامی در این انقلاب و بخصوص نقش آیت‌الله خمینی بیرون می‌دهند. اگر بخواهیم خودمان را به خواندن این داستان‌ها محدود کنیم ظاهراً طبقه‌ی کارگر ایران نقشی در وقایع پرتلاطم فوریه‌ی ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) نداشته است.

واقعیت این است که انقلاب ۱۹۷۹ در ایران انقلابی کارگری بود. اگر به خاطر بسیج طبقه‌ی کارگر نبود، آیت‌الله و رفقایش باید در فرانسه در تبعید به انتظار روزهای بهتر می‌نشستند. اما در عوض در ۱ فوریه‌ی ۱۹۷۹ خمینی توانست به ایران برگردد و مورد استقبال میلیون‌ها نفر قرار گرفت. آیا واقعا باید باور کنیم همین یک نفر علت و رهبر انقلاب بود؟ واقعیت این است که او قدم به وضعی گذاشت که مدت‌ها بود می‌جوشید.

در واقع یک سال پیش کارگران و جوانان فی‌الحال جرات مقابله‌ی خیابانی با ساواک منفور، پلیس مخفی شاه، را کرده بودند. پیش از آن وقایع ساواک را یکی از قوی‌ترین و مستحکم‌ترین دستگاه‌های سرکوب تاریخ جهان می‌دانستند و با این حال وقتی حرکت توده‌ها آغاز شد طولی نکشید که این نیروی منفور نابود شد و بسیاری از اعضای لباس‌های فرم خود را از ترس انتقام کارگران به دور انداختند. آن‌ها بیهوده نگران نبودند چرا که اعمال شنیع و متوحشی همچون شلیک به تظاهرکنندگان غیر مسلح با مسلسل و از روی هلیکوپتر را مرتکب شده بودند!

چرا رسانه‌ها به این واقعیات اشاره نمی‌کنند؟ واقعیت این است که دولت‌های کشورهایایی همچون فرانسه، بریتانیا و

طبقه‌ی کارگر قدرتی عظیم در دستان خود دارد. بدون اجازه‌ی کارگران، چراغی روشن نمی‌شود، چرخ نمی‌چرخد و تلفنی زنگ نمی‌خورد. مشکل اینجاست که کارگران متوجه این قدرت خود نیستند. وظیفه‌ی ما این است که آن‌ها را از این قدرت آگاه کنیم. ما برای هر اصلاحی و کوچکترین پیشرفتی می‌جنگیم چرا که تنها از طریق مبارزه برای پیشروی در زمان سرمایه‌داری است که کارگران به اعتماد لازم به قدرت خود برای تغییر جامعه دست پیدا می‌کنند.

حال و هوای توده‌ها همه‌جا در حال تغییر است. در آمریکای لاتین موجی انقلابی در کار است که رشد می‌یابد و به سایر قاره‌ها گسترش پیدا می‌کند. در بریتانیا، آمریکا و سایر کشورهای صنعتی خیلی‌ها که قبلاً نظم اجتماعی موجود را زیر سوال نمی‌بردند دارند سوال می‌پرسند. عقایدی که قبلاً افرادی اندک به آن‌ها گوش فرا می‌دادند بین مردمی بسیار وسیع‌تر بازتاب پیدا می‌کنند. اوضاع آماده‌ی عروج بی‌سابقه‌ی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی می‌شود.

وقتی اتحاد شوروی فرو پاشید بهمان گفتند تاریخ تمام شده است. درست برعکس. تاریخ هنوز شروع نشده است. تنها ۲۰ سال طول کشید تا سرمایه‌داری نشان دهد بالکل ورشکسته است. مبارزه برای آلترناتیو سوسیالیستی ضروری است! هدف ما رقم زدن تغییری بنیادین در جامعه و مبارزه برای سوسیالیسم در سطح کشوری و بین‌المللی است. ما برای مهم‌ترین آرمان‌ها می‌جنگیم: رهایی طبقه‌ی کارگر و برپایی نوعی نوین و والاتر از جامعه‌ی بشری. این تنها آرمان به واقع ارزشمند در دهه‌ی اول قرن بیست و یکم است. **به ما بپیوندید!**

لندن ۳۰ اکتبر ۲۰۰۸

بخش اول و دوم این مقاله در شماره ۱۸
میلیتانت انتشار یافت.

و عده‌های عمل‌ناشده نگاه می‌کنند و دلزده می‌شوند.

آنارشیست‌ها به این نتیجه می‌رسند که ما حزب نمی‌خواهیم. این حرف اشتباه است. اگر خانه در حال ویرانی است نتیجه این نیست که باید در خیابان خوابید بلکه باید به سرعت مشغول تعمیر خانه شد. اگر از رهبری کنونی اتحادیه‌های کارگری و احزاب کارگری راضی نیستیم باید برای رهبری آلترناتیو بجنگیم که برنامه و سیاستش مناسب نیازهایمان باشد.

گرایش مارکسیست بین‌المللی در چهل کشور و پنج قاره مشغول مبارزه برای سوسیالیسم است. ما قاطعانه بر بنیاد مارکسیسم ایستاده‌ایم. ما از عقاید، اصول، سیاست‌ها و سنت‌های پایه‌ای دفاع می‌کنیم که مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی طرح کردند. صدای ما در حال حاضر هنوز ضعیف است. مدت‌ها مارکسیست‌ها را مجبور کردند خلاف جریان شنا کنند. گرایش مارکسیست بین‌المللی قابلیت خود برای ایستادگی در شرایط نامساعد را ثابت کرده است. اما ما اکنون در جهت موافق موج تاریخ شنا می‌کنیم. سیر وقایع تمام چشم‌اندازهای ما را تایید کرده است. این به ما اعتمادی قاطع به عقاید و شیوه‌های مارکسیسم، طبقه‌ی کارگر و آینده‌ی سوسیالیستی نوع بشر می‌دهد.

صدای ما ابتدا به پیشرفته‌ترین کارگران و جوانان و سپس به توده‌های کارگران در هر کارخانه، هر واحد اتحادیه‌های کارگری، هر کمیته‌ی انتخابی، هر مدرسه و دانشگاه و هر محله‌ی کارگری می‌رسد. ما برای انجام این کار به کمک شما نیازمندیم. ما افرادی می‌خواهیم که مقاله بنویسند، نشریه بفروشند، پول جمع کنند و در اتحادیه‌های کارگری و جنبش کارگری کار کنند. هیچ کمکی در راه مبارزه برای سوسیالیسم کوچک نیست و همه می‌توانند نقشی بازی کنند. ما به کمک شما نیز نیاز داریم. فکر نکنید: "من که نمی‌توانم تغییری ایجاد کنم." ما در کنار هم، اگر سازمان‌داده شویم، می‌توانیم تغییری بنیادین ایجاد کنیم.



آمریکا (و همچنین دیوان سالاری روسیه) حامی شاه بودند. رژیم دیکتاتوری او متحد قدرتمندی در این منطقه نفت خیز جهان به شمار می‌رفت. امپریالیست‌ها در دوره‌ی طولانی و چندین دهه حامی شاه بودند. آن‌ها فقط وقتی از حمایت خود دست کشیدند که دانستند نکه داشتن او در قدرت به انقلاب از پایینی می‌انجامد که می‌تواند منافع حیاتی آن‌ها را با خطر مواجه کند.

صنعتی‌سازی کشور در زمان شاه پرولتاریای مدرن چند میلیونی ایجاد کرده بود، پرولتاریایی که میرفت تا نقشی کلیدی در انقلاب بازی کند. جنبش کارگران نفت از اهمیتی حیاتی برخوردار بود. تا آن زمان بسیاری از چپ‌ها روی این بخش از طبقه‌ی کارگر بعنوان بخش باصطلاح "ممتاز" حساب نمی‌کردند. اما این کارگران در لحظه‌ای کلیدی به پا خاستند و با توجه به اهمیت صنعت نفت در اقتصاد ایران، حرکت آن‌ها، پایان رژیم بود.

در روند اوج‌گیری مبارزه طلبی طبقه‌ی کارگران ایران، شوراهای عملی کارگران بر پا شد که نشانی از قدرت واقعی کارگری بود. جنبش توده‌ها بسیار قدرتمند به نظر می‌رسید. به قدری قدرتمند بود که خود ارتش محو شد و بسیاری از رده‌های پایین‌تر و حتی بعضی از افسران به سوی مردم آمدند. رژیم شاه که روزگاری قدر قدرت بود، مانند کاه فروریخت.

اما در ضمن می‌توان گفت که هیچ حزب واحدی رهبر انقلاب فوریه‌ی ایران نبود. موضوع اعجاب‌انگیز اینجا است که کارگران علی‌رغم فقدان این رهبری قابلیت شگفت‌انگیز برای سازمان‌دهی از پایین نشان دادند. کارگران در کارخانه‌ها امور را به دست گرفتند و شوراهای کارگری به پا کردند؛ دهقانان نیز شروع به تصرف زمین کردند؛ و اقلیت‌های ملی که سال‌ها سرکوب شده بودند شروع به بیان تقاضای خود برای خودمختاری کردند. دانشجویان به شدت رادیکالیزه بودند و انواع گروه‌ها و حلقه‌های مباحثه‌ی سوسیالیستی و مارکسیستی رشد کرد.

تمام شرایط برای حرکتی سریع به سمت برپایی دولت واقعی کارگری در ایران فراهم بود. اگر این اتفاق افتاده بود شاهد برپایی دولت سالم کارگری می‌بودیم که از زمان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ سابقه نداشت. این اتفاق کل توازن قوا در سراسر خاورمیانه و آن سوتر را تغییر می‌داد. اگر طبقه‌ی کارگر ایران در سال ۱۹۷۹ به قدرت می‌رسید شاهد سقوط رژیم‌های مستبد منطقه یکی پس از دیگری می‌بودیم چرا که شرایط مشابه در کشورهای اطراف موجود بود. اگر این اتفاق افتاده بود تاریخ کل منطقه متفاوت می‌بود. این اولین قدم در ساختن واقعی فدراسیون سوسیالیستی خاورمیانه می‌بود.

داستان تلخ آنجا است که علیرغم انرژی عظیم انقلابی که کارگران نشان دادند، طبقه‌ی کارگر ایران را از انجام انقلاب سوسیالیستی به بیراهه کشاندند و این کار را حزبی کرد که در تئوری قرار بود رهبر چنین انقلابی باشد، یعنی حزب توده (حزب کمونیست). این اولین بار و آخرین باری نبود که حزبی کمونیست با رهبری استالینیستی نقشی چنین خائنانه بازی می‌کرد.

ایران در چارچوب توازن قوای موجود بین قدرت‌های بزرگ، یعنی آمریکا و شوروی، در حوزه‌ی نفوذ آمریکا بود. دیوان‌سالاری شوروی علاقه‌ای به تشویق هیچ‌گونه سیاست انقلابی در ایران نداشت و حزب توده وفادارانه سیاست خود را بر پایه‌ی این عقیده پیش برد که شرایط ایران برای انقلاب سوسیالیستی آماده نیست. چشم‌انداز آن‌ها "انقلاب دموکراتیک" یا همان انقلاب بورژوازی بود. بهمین خاطر است که دنبال "بورژوازی مترقی" می‌گشتند که جنبش کارگری از آن دفاع کند.

واقعیت این است که چنین طبقه‌ای در ایران وجود نداشت. بورژوازی در سطح بین‌المللی مدت‌ها پیش هرگونه مشخصه‌ی مترقی را که شاید در گذشته‌ی تاریخی دور دست داشت از دست داده بود. با این حال حزب توده بر این سیاست پافشاری می‌کرد و به همین خاطر است که آیت‌الله را به نوعی "مترقی" می‌نامیدند. از آنجا

که سازمان‌های طبقه‌ی کارگر، و بخصوص خود حزب توده، مخالفت را از پایین و درون جنبش کارگری سازمان نداده بودند، نیروهای مخالف سر از مساجد درآوردند.

روحانیت اسلامی بر سر مسئله‌ی خلع مالکیت شاه از زمین‌ها با رژیم درگیر شد. روحانیت شروع به ابراز مخالفت در مساجد کرد و این متصل به مخالفت توده‌ای واقعی شد که در میان کارگران در جریان بود. حزب توده روحانیت اسلامی را مترقی اعلام کرد و اینگونه تصویر آیت‌الله‌ها را در نزد توده‌ها بهبود داد و به آن‌ها نوعی اعتبار چپ‌گرایانه داد.

این‌گونه انقلاب را زمین زدند و ضدانقلاب آیت‌الله‌ها به جایش آمد. روحانیت ارتجاعی اسلامی در ابتدا مجبور بود محتاطانه رفتار کند چرا که جنبشی که از پایین جوشیده بود نمی‌توانست در یک ضربه نابود شود. کارگران هنوز سازمان‌هایشان را داشتند؛ شور انقلاب هنوز زنده بود.

جنبشی که در سال ۱۹۷۷ آغاز شده بود به سرنگونی شاه در سال ۱۹۷۹ انجامید و تا سال ۱۹۸۱ ادامه داشت و در این هنگام بود که رژیم جدید اسلامی احساس قدرت بیشتری کرد و این جنبش بالاخره در سال ۱۹۸۳ نابود شد. در همین سال بود که رژیم حزب توده را علیرغم این واقعیت که در واقع با نسبت دادن خصلت ترقی به آیت‌الله‌ها به حکومت کمک کرده بود، ممنوع کرد. چند بار در تاریخ دیده‌ایم که رفورمیست‌ها و استالینیست‌ها، توده‌ها را عقب نگاه می‌دارند و بعد توسط همان رژیم‌هایی که خودشان به حفظش کمک کردند سرکوب می‌شوند؟

این گونه بود که آیت‌الله‌ها به نام "دفاع از انقلاب" دست به ضدانقلاب نظام‌مند زدند و هرگونه ابراز واقعی قدرت کارگری و دموکراسی کارگری را نابود کردند و این گونه نظامی استبدادی ساختند که سرمایه‌داری در آن برپا بود و تمام حقوق دموکراتیک واقعی کنار گذاشته شدند.



گزارش فعالیت های «شبکه همبستگی کارگری» در ماه اخیر



۱- «شبکه همبستگی کارگری» کمپینی برای آزادی زندانیان سیاسی آغاز کرد. چهار زندانی به طور سمبلیک، که آنان نمایانگر وضعیت وخیم و ناعادلانه ی تمامی زندانیان سیاسی می باشند، انتخاب شدند. این چهار نفر منصور اسالو، فرزاد کمانگر، محسن حکیمی و زینب جلالیان بودند. زندگی نامه ی مختصری از آنان به انگلیسی و اسپانیایی نوشته شد و در سایت های متعددی، منجمله سایت های «شبکه»، «در دفاع از مارکسیزم» و «ال میلیتانت» در اسپانیا، چاپ شد. همچنین از سایت «لبیر استارت» به آن لینک داده شد.

با آزادی ی محسن حکیمی عباس حکیمزاده به لیست زندانیان سیاسی اضافه شد.

۲- «شبکه همبستگی کارگری» پیام همبستگی به کارگران شرکت میتسوبیشی در ونزولا فرستاد. در این پیام «شبکه» قتل دو کارگری که در اشغال کارخانه درگیر بودند را محکوم کرده و خواهان رسیدگی به این مسئله ی مبرم از سوی مقامات و محاکمه ی قاتلان، شد.

۳- اطلاعیه ای به عنوان «شمارش معکوس تا اعتصاب معلمان» به زبان های انگلیسی و اسپانیایی چاپ شد و امضاها ی پشتیبانی از سوی کارگران اسپانیا، بریتانیا، ایتالیا، یونان، دانمارک، بلژیک، فرانسه و آلمان جمع آوری شد. این اطلاعیه در سایت های «شبکه» و «در دفاع از مارکسیزم» چاپ شد و همچنین از سایت «لبیر استارت» به آن لینک داده شد. ترجمه ی اسپانیایی اطلاعیه در سایت «ال میلیتانت» چاپ شد.

رفتن دارند: عقاید مارکسیسم واقعی. به همین علت است که امروز توجه خوانندگان را به دو مقاله ی کلیدی که در وبسایت ما آمده جلب می کنیم.

یکی «انقلاب ایران» به قلم تد گرانت در فوریه ی ۱۹۷۹ که توضیح می دهد چگونه رژیم منفور شاه توسط انقلاب کارگری سرنگون شد، اما آخوندهای بنیادگرا آن را دزدیدند.

مقاله ی دیگر را در دو بخش نوشته اند: انقلاب و ضدانقلاب در ایران، دیدگاه مارکسیستی (بخش های اول و دوم). این دو مقاله را حزب کارگران سوسیالیست ایران که فعالانه در انقلاب شرکت کرده بود، در سال ۱۹۸۳ منتشر کرد. این مقاله تحلیلی عالی از کل جریان است. بخش دوم مقاله به ظهور جنبش انقلابی در ایران در سال ۱۹۷۸ و اینکه چگونه نیروهای ضدانقلابی حول خمینی توانستند قدرت را کاملاً قبضه کنند (بیشتر به علت ناکامی احزاب چپ در ارائه ی استراتژی انقلابی) می پردازد.

علیرغم دشواری های بسیار ۳۰ سال گذشته، صدای مارکسیسم واقعی خاموش نشده است. خاطره ی سال ۱۹۷۹ هنوز زنده است و در گرایش مارکسیست های انقلابی ایران مسجل شده است (نگاه کنید به «وضعیت سیاسی در ایران و لزوم تشکیل گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»). پایه ی این رفقا تحلیلی است که در مقالات بالا آمده است. آن ها از تجربه ی مارکسیست های ایران در سال ۱۹۷۹ آموخته اند. نسل جدید کارگران و جوانان در ایران با آموختن از اشتباهات گذشته می تواند خود را برای دوره ی آتی آماده کند. تاریخ فرصتی جدید در اختیار می گذارد. نباید آن را تباہ کنیم!

منبع: ۱۱ فوریه ی ۲۰۰۹، سایت در دفاع از مارکسیسم



کارگران ایران بهای زیادی بابت سیاست های وقت رهبری حزب توده پرداختند. بسیاری از بهترین کارگران و جوانان زندگی شان را در زندان های آیت الله از دست دادند. اول شکنجه شان می کردند و بعد وحشیانه به قتل شان می رساندند. و طبقه ی کارگر در کل بهای از دست دادن سازمان های واقعی اش را داد که توسط انقلاب برپا شده بود. آنچه به صورت جنبش واقعی طبقه ی کارگر آغاز شد، یعنی انقلابی سوسیالیستی در حال تدارک، متأسفانه توسط آخوندهای بنیادگرا به سرقت برده شد.

امروز، سی سال بعد ایران بار دیگر روبرو با موج انقلابی است. در سال های اخیر شاهد چندین موج اعتراضات دانشجویی و بسیاری اعتصابات مبارز مجویانه بوده ایم. رژیم اسلامی هنوز در قدرت است اما مشتتش دارد باز می شود. اقتصاد ایران روبرو با بحرانی جدی است، به خصوص با کاهش کنونی قیمت نفت. رژیم کمتر از گذشته جای انعطاف دارد.

در ضمن نسل کاملاً جدیدی از کارگران و دانشجویان پا به میدان گذاشته اند. بیشتر جمعیت ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ به دنیا آمده اند. اما این در ضمن باعث ضرورت رساندن درس های دیروز به این نسل جوان می شود. این نسل هرگونه توهمی به روحانیت اسلامی که قبلاً وجود داشته را کنار گذاشته است. این آخوندهایی که نام انقلاب ۱۹۷۹ را دزدیدند، در ادامه به تمام اهداف انقلاب خیانت کردند و اکنون مورد نفرت توده ها هستند، طولی نمی کشد که موج انقلابی جدیدی از مبارزه آن ها را از قدرت سرنگون می کند.

و اگر در سال ۱۹۷۹ آیت الله ها می توانستند خود را آلترناتیوی برای شاه و امپریالیست های حامی او معرفی کنند، این بار دیگر نمی توانند مردم را گول بزنند. بنیادگرایی اسلامی به غایت ارتجاعی است و رژیم ایران آینده ی تمام نمای این واقعیت است.

کارگران و جوانانی که در انقلاب بعدی ایران به پا می خیزند تنها یک راه برای



آموزش مقدماتی مارکسیزم

بخش سوم.

نابرابریهای اجتماعی و نقش زنان

مازیار رازی

در این قسمت در ادامه بخش قبلی به ریشه های اقتصادی نابرابری های اجتماعی و به ویژه نقش زنان در این دوره می پردازیم.

بشر بخش بزرگی از هستی ماقبل تاریخ خود را در شرایط فقر مفرط به سر برده است. بشر نمی توانست غذای لازم جهت ادامه زندگی خود را جز از راه شکار، ماهی گیری و گرد آوری میوه از طریق دیگری فراهم کند. او مانند انگلی چسبیده به طبیعت زندگی می کرد. چرا که قادر نبود به طبیعت که اساس زیست او را تشکیل می داد چیزی بیافزاید. در واقع او هیچ اختیاری بر این منابع نداشت. جوامع بدوی به گونه ای سازمان می یابند که در شرایط بی اندازه دشوار، بقای دسته جمعی را تضمین می کنند. همه مجبورند در امر تولید شرکت کنند و کار هرکس برای زنده نگه داشتن کل جماعت لازم است. طبعاً در چنین شرایطی برتری های مادی برای بخشی از قبیله به قیمت قحطی برای بخش باقی مانده قبیله تمام می شد. بدین سبب است که در این دوره از انکشاف جوامع بشری، سازمان اجتماعی، گرایش به حفظ حداکثر برابری در درون جماعت را دارد. با بررسی نهادهای اجتماعی در ۴۲۵ قبیله بدوی، دانشمندان انسان شناس انگلیسی از جمله ویلر و بکینبرگ به نبود کامل طبقات اجتماعی در همه قبایلی که از کشاورزی بی اطلاع بودند، پی بردند. این شرایط که مربوط به فقر بنیادی جوامع انسانی است، تنها با رشد فن زراعت و پرورش دام دگرگون شد. در این جا لازم است یادآوری شود که بزرگترین انقلاب اقتصادی حیات بشر، یعنی دست یابی به فن زراعت و نیز چند اکتشاف مهم ماقبل تاریخ به خصوص فنون کوزه گری و بافتندگی را مدیون زنان هستیم. این دوره

«در دفاع از مارکسیزم» و «ال میلیتانت» در اسپانیا، چاپ شد.

۹- گزارش مرحله ی دوم بازداشت دانشجویان دانشگاه امیر کبیر به انگلیسی ترجمه شد و در سایت های «شبکه» و «در دفاع از مارکسیزم»، چاپ شد.

۱۰- حمایت از دانشجویان سوسیالیست انتشار یافت.

«شبکه همبستگی کارگری»

۱۳ اسفند ۱۳۸۷



سردبیر: سعید آراز

همکاران این شماره:

سارا قاضی، سعید آراز، بابک کسرانی،
اکبر مرتضوی، مراد شیرین، کیومرث
عادل، مریم آسوده، مازیار رازی

پست الکترونیکی:

militantmag@gmail.com

نشانی وبلاگ:

<http://militantmag1.blogfa.com>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار،
بر روی وبلاگ انعکاس می گردد.

با میلیتانت همکاری کنید!

به گرایش مارکسیست های انقلابی ایران
پیوندید!

۴- اطلاعیه ای در مورد اجرای حکم شلاق دو فعال کارگری ی زن، شیوا خیر آبادی و سوسن رازانی، به همراه نامه ای اعتراضی - که معترضین به این حکم برای فرستادن ای میل های خود به مقامات رژیم می توانند مورد استفاده قرار دهند- به زبان انگلیسی چاپ گردید. اطلاعیه، که در آن از این حکم به مثابه ی مجازاتی که از اوایل قرن هیجدهم در انگلستان غیر قانونی اعلام شده است، اشاره شد، در سایت های «شبکه» و «در دفاع از مارکسیزم» چاپ شد و همچنین از سایت «لیبر استارت» به آن لینک داده شد.

۵- در واکنش به آزادی ی محسن حکیمی اطلاعیه ای انگلیسی در مورد این اتفاق مهم نگاشته شد. اطلاعیه در سایت های «شبکه» و «در دفاع از مارکسیزم» چاپ شد و همچنین از سایت «لیبر استارت» به آن لینک داده شد.

۶- اطلاعیه ای به زبان انگلیسی در مورد اجرای حکم شلاق دو فعال کارگری، عبدالله خانی و سید غالب حسینی، در سندج صادر شد. اطلاعیه در سایت های «شبکه» و «در دفاع از مارکسیزم» چاپ شد و همچنین از سایت «لیبر استارت» به آن لینک داده شد.

۷- اطلاعیه ای به زبان انگلیسی در مورد دادگاه طه آزادی، یکی از اعضای هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران، نوشته شد. دادگاه این فعال کارگری در کنگان در طول پانزده دقیقه اتهامات "اقدام علیه امنیت ملی" و "تبلیغ علیه نظام" وی را بررسی کرده و او را مورد محاکمه قرار داد. اطلاعیه در سایت های «شبکه» و «در دفاع از مارکسیزم» چاپ شد و همچنین از سایت «لیبر استارت» به آن لینک داده شد.

۸- گزارش کامل دانشجویان دانشگاه امیر کبیر در مورد پروژه ی «دفن شهید» در داخل آن دانشگاه، که به اعتراض دانشجویان و حمله ی وحشیانه و بازداشت بیش از ۷۰ تن از آنان منجر شد، به زبان های انگلیسی و اسپانیایی ترجمه شد و در سایت های «شبکه»،



از حدود ۱۵ هزار سال پیش از میلاد در چند نقطه جهان به احتمال قوی، نخست در آسیای صغیر، بین النهرین، ایران و ترکستان آغاز می شود و به تدریج به نواحی مصر، هندوستان، چین، شمال آفریقا و سواحل شمالی دریای مدیترانه گسترش می یابد. این دگرگونی را انقلاب نوسنگی نامیده اند چرا که در دوره ای از عصر حجر رخ داد که ابزار اصلی کار انسان از سنگ تراشیده شده و ساخته می شد. انقلاب نوسنگی تولید مواد غذایی توسط انسان را عملی ساخت. یعنی انسان کم و بیش اختیاردار معیشت خود شد. وابستگی انسان به نیروهای طبیعی کاهش یافت و امکان ایجاد ذخیره غذایی فراهم آمد. این امکان به نوبه خود عده ای از اعضای جماعت را از ضرورت تولید برای خود آزاد کرد و بدین گونه برای نخستین بار نوعی تقسیم کار اقتصادی توانست به وجود آید. یعنی نوعی تخصص مشاغل که بارآوری کار انسان را افزایش داد.

این گونه تخصص در جامعه بدوی البته هنوز بسیار ناچیز بود زیرا چنانچه یکی از نخستین پویندگان اسپانیولی درباره سرخ پوستان قاره آمریکا در سده ۱۶ نوشته است، اینان یعنی انسان های بدوی می خواهند تمام وقت خود را صرف گردآوری مواد غذایی کنند. اگر جز این کنند گرفتار چنگال گرسنگی خواهند شد. در نتیجه با پیدایش دایمی و متناوب مواد غذایی شرایط بدوی سازمان اجتماعی دگرگون شد. تا زمانی که این مازاد غذایی نسبتاً کم و در روستاهای مختلف پراکنده بود ساختار برابر گونه جماعت روستایی را تغییر نداد. تنها تغذیه چند صنعت گر و مامور را ممکن ساخت. درست مانند اوضاعی که در روستاهای هندوستان برای هزاران سال برقرار بوده است. اما هنگامی که فرماندهان نظامی و یا روسای مذهبی این مازاد را از روستاهای منطقه در یک جا انباشتند و با زمانی که به شکرانه بهبود روش های کشت مازاد در خود روستاها فراوانی یافت، شرایط پیدایش نابرابری های اجتماعی فراهم آمد. اسیرانی که در جنگ یا راهزنی به چنگ آمده بودند و پیش از آن به خاطر کمبود غذا کشته می شدند، اکنون از این مازاد می توانستند استفاده کنند و در برابر به کار برای

پیروزمندان گمارده شوند. این آغاز چگونگی پیدایش برده داری در یونان باستان است. همین مازاد می توانست جهت تغذیه کاهنان، سربازان، ماموران دولت، خوانین و پادشاهان به کار رود و این چگونگی پیدایش طبقات حاکم در امپراطوری های شرق باستان مانند مصر، بابل، ایران، هندوستان و چین بود. بنابراین تقسیم اجتماعی کار، تقسیم اقتصادی کار یعنی تخصص بر مبنای مهارت های تولیدی را کامل می کند. تمامی تولید اجتماعی دیگر برای برآوردن نیازهای تولیدکنندگان به کار نرفته و از این به بعد به دو بخش تقسیم می شود: اول، تولید لازم، یعنی مواد غذایی ضروری برای تولیدکنندگان که بدون کار آنها جامعه متلاشی می شود.

دوم، افزون تولید اجتماعی یعنی مازاد تولید شده توسط تولیدکنندگان که طبقات دارا آن را ضبط می کنند. به این ترتیب پیدایش طبقات متفاوت و متخاصم اجتماعی یعنی طبقات تولید کننده و طبقات حاکم پیدایش دولت را موجب می شود. در واقع دولت نهاد اصلی جهت حفاظت از شرایط اجتماعی موجود یعنی شرایط نابرابری های اجتماعی است. غصب وسایل تولید توسط طبقات دارا، تقسیم جامعه به طبقات را استحکام می بخشد. حال باید دید تولید و انباشت در این جوامع چگونه بوده است: شکل گیری طبقات اجتماعی و ضبط افزونه تولید اجتماعی توسط بخشی از جامعه همواره نتیجه مبارزه ای اجتماعی است و تنها از راه مبارزه اجتماعی دایمی تداوم می یابد. اما این چهره بندی نشانگر دوره ای اجتناب ناپذیر از پیشرفت اقتصادی است. چرا که موجب دو کارکرد اساسی اقتصادی می شود. یعنی کارکرد تولید و کارکرد انباشت. در جوامع بدوی همه مردان و زنان تندرست عمدتاً به تولید مواد غذایی مشغول اند. در چنین شرایطی فقط مدت زمان ناچیزی را برای ساختن و انبار کردن وسایل کار یا آموختن فنون پیچیده همانند فلزکاری و با جهت مشاهده شیوه دار پدیده های طبیعی و... صرف می کنند. تولید افزونه اجتماعی تولید وقت فراغت کافی برای بخشی از بشریت فراهم می سازد تا بتواند خود را وقف همه فعالیت هایی کند که رشد بارآوری کار را تسهیل

می کند. فعالیت های زمان فراغت، زمینه بنیادی تمدن، تکامل نخستین علوم مانند ستاره شناسی، هندسه، آب نگاری، معدن شناسی و خط نگاری را فراهم آورد. باید افزود که جدایی کار فکری و کار بدی که از فعالیت های دوران فراغت حاصل شده با تقسیم جامعه به طبقات همگام است. بنابراین تا هنگامی که جامعه فقیرتر از آن است که به همه اعضای خود اجازه دهد خود را وقف کار فکری کنند، تقسیم جامعه به طبقات نشانگر پیشرفت تاریخی است اما برای این پیشرفت بشریت بهای گزافی را پرداخت کرده است. تا دوره سرمایه داری نوین تنها طبقات دارا بودند که از امتیازات رشد بارآوری اجتماعی کار بهره می بردند. به رغم همه پیشرفت های فنی و دانش در طول ۴ هزار سالی که از آغاز تمدن باستان تا قرن ۱۶ گذشت، اوضاع یک دهقان هندی، چینی یا حتی یونانی به گونه ای محسوس تغییر نکرد. سوالی که در این جا طرح می گردد این است که چرا ۱۵۰۰۰ سال افزونه تولید اجتماعی لازم بود تا بشریت بتواند به آن درجه از رشد تولید دست یابد که امروز مشاهده می شود؟

جواب در این واقعیت نهفته است که مادامی که طبقات دارا افزونه تولید اجتماعی را به شکل طبیعی آن یعنی به شکل ارزش مصرفی تصاحب می کنند، مصرف شخصی آنها که مصرفی غیر تولیدی است و رشد تولید را که خواهان افزایش آنند، محدود می کند. به سخن دیگر تا هنگامی که مازاد تولید شده توسط جامعه انسانی یعنی افزونه تولید اجتماعی برای آزاد کردن تمامی بشریت از کارهای طاقت فرسا، مکانیکی و تکراری به کار گرفته نشود، هر انقلاب اجتماعی ای که در جستجوی از نو به دست آوردن برابری باشد، از آغاز محکوم به شکست است و تنها می تواند ۲ راه حل برای نابرابری های اجتماعی ایجاد کند: اول، افزونه تولید اجتماعی را عمداً از میان بردارد و به فقر اولیه بازگردد. در این صورت پیدایش دوباره پیشرفت فن و اقتصاد همان نابرابری های اجتماعی را که می خواست از میان بردارد، دامن خواهد زد. دوم، می تواند از طبقه دارای قدیمی به نفع طبقه جدیدی از دارندگان سلب مالکیت کند و این دو



حالت را می توان در طغیان بردگان رومی به رهبری اسپارتاکوس و نیز در میان نخستین فرقه مسیحی و طغیان های پیاپی دهقانان در درون امپراطوری چین و دیگر نمونه ها به روشنی دید. به عبارت دیگر کاهنان و پادشاهان خاور باستان، برده داران روم و یونان باستان، اشراف و بازرگانان قسطنطنیه، چینی، هندی، ژاپنی و عرب و اشرافیون فنودال سده های میانین تا زمانی که به اندازه ای بسنده مواد غذایی و پوشاک تجملی و آثار هنری در دژها و کاخ های خود انباشته بودند، تمایلی به گسترش تولید نداشتند. مصرف شخصی و گردآوری اشیای تجملی حد معین مطلق دارد. نمونه ای از این امر را می توان در نمونه فنودالی جزایر هاوایی دید. در آنجا افزونه تولید اجتماعی منحصر در شکل محصولات غذایی ظاهر می شد. از این رو، شخصیت اجتماعی افراد بستگی به وزن آنها داشت. تنها هنگامی که افزونه تولید اجتماعی شکل پول یعنی شکل ارزش افزونه را به خود می گیرد و هنگامی که این افزونه تولید دیگر تنها برای به دست آوردن اشیای مصرفی به کار گمارده نمی شود بلکه برای به دست آوردن وسایل تولیدی هم می تواند به کار رود، تنها در این زمان است که طبقه حاکم جدید یعنی بورژوازی در رشد نامحدود تولید ذیفیع می گردد. به این ترتیب شرایط اجتماعی لازم جهت کاربرد همه اکتشافات علمی در زمینه تولید یعنی شرایط لازم برای پیدایش سرمایه داری صنعتی نوین فراهم می گردد. در آخر این جلسه می پردازیم به نخستین شکل نهاد یافته نابرابری اجتماعی در این دوره، یعنی ستم کشیدگی زن.

قابل ذکر است که بین جامعه کمونیستی اولیه، گروه ها و کلان ها با اولین اشکال جامعه استوار بر تسلط یک طبقه بر طبقه دیگر مثلا جامعه برده داری، یک دوران انتقالی وجود داشته است. این دورانی بود که هنوز یک طبقه حاکم دارا کاملا ظهور نکرده بود. لیکن نابرابری های اجتماعی به نقد استوار شده بودند. ما به وجود این جوامع صرفا از طریق شرح و اوصاف متعدد گذشته که عمدتا در اساطیر، افسانه ها و یا به اصطلاح ادیان بدوی آمده اند پی نبرده ایم. بلکه اطلاع ما از این جوامع به خاطر وجود جوامعی

است که بر اساس روابط قبیله ای که امروزه هنوز در پاره ای از نواحی آفریقای سیاه مشاهده می شوند، استوار است. علی رغم اینکه این جوامع به خاطر رابطه متقابلشان با جوامع طبقاتی امروزی بسیار تغییر شکل دادند و در تمام کشورهایی که این جوامع اولیه هنوز در آنها باقی مانده اند، صورت بندی طبقاتی غالب است. نخستین شکل نهاد یافته نابرابری طبقاتی و ستم اجتماعی ستمی است که از جانب مرد به زن وارد می شد تا این که به مرحله کنونی از انکشاف خویش تداوم یافته است. ستم کشیدگی زن همیشه وجود نداشته است. این ستم کشیدگی به هیچ وجه از روی تقدیر زیست شناسانه که به زیان جنس مونث می باشد، ناشی نمی شود. برعکس شواهدی بسیار از ماقبل تاریخ مبین آن است که ویژگی بارز جوامع کلان های کمونیستی اولیه به مدت طولانی تساوی بین زن و مرد بوده است. شواهد کافی برای تعمیم این پدیده به کل جوامع بدوی موجود نیست. اما دست کم واضح است که در یک سلسله از جوامع زنان حتی از نظر اجتماعی نقشی برتر را ایفا می کردند. اعتقاد به رب النوع زن برکت، به مثابه فرمانروای بهشت که در طلوع کشت و زرع توسط زن آفریده شد و همه گیر گردید، بعدها خدایان مرد متعدد و سپس یک خدای مرد واحد جای این الهه ها را گرفتند. اینها خود به کفایت بیان می کنند که این جایگزینی صرفا پدیده ای اتفاقی نبوده است. انقلاب در بهشت بازتاب انقلاب در زمین بود. دگرگونی در عقاید مذهبی خود نتیجه دگرگونی در شرایط اجتماعی و دگرگونی روابط متقابل بین زن و مرد بود. در نظر اول ممکن است این نکته واقعیتی متضاد جلوه کند که نقش مسلط اقتصادی زن همان طوری که از نقش مهم او در کار بر روی زمین در دوران انقلاب نوسنگی پیدا است به تدریج بازگشای دوران انقیاد اجتماعی اش گردید. با پیشرفت کشاورزی اولیه زن منبع دوگانه ثروت قبیله شد. هم به مثابه تولید کننده اصلی غذا و هم به مثابه زاینده انسان. چرا که صرفا بر پایه تدارکات کم و بیش تضمین شده غذا است که رشد جمعیت نه یک خطر بلکه یک مزیت بالقوه اجتماعی محسوب می شود. از این رو زن شی

مناسبی برای تملک اقتصادی می شد. در حالی که زن در دوره شکار و گردآوری میوه، نمی توانست چنین باشد. به هر رو جهت تحقق این انقیاد لازم بود که سلسله ای مبارزات و تحولات اجتماعی انجام می گرفت. زنان باید خلع سلاح می شدند یا به عبارتی دیگر حمل اسلحه باید در انحصار مردان قرار می گرفت.

افسانه های فراوان درباره آمازون ها، زنان جنگجوی اسطوره ای که در همه قاره ها هنوز هم دیده می شوند، نشان می دهند که همیشه هم، چنین نبوده است. به منظور تضمین تسلط روابط پدرسالارانه لازم بود که موقعیت اجتماعی زن در رابطه با قواعدی نظیر ازدواج و اجتماعی شدن فرزندان، دگرگونی های شدیدی پدید آید. انکشاف و سپس تحکیم مالکیت خصوصی شاهد آن است که چگونه خانواده های پدرسالاری به تدریج شکل نهایی به خود می گیرد. خانواده شکل خود را علی رغم تحولات پیاپی در بخش بزرگی از تاریخ جامعه های طبقاتی حفظ کرده است. خانواده خود نهاد غیر قابل تعقیبی شده که تحکیم مالکیت خصوصی را از طریق وراثت و نیز ستم اجتماعی در تمامی اشکال گوناگونش از جمله شیوه های فکری ای که صرفا چیزی جز اطاعت کورکورانه دستورات به اصطلاح مافوق نیست را تضمین می کند. خانواده آزمایشگاه فرهنگی برای موارد بی شمار تبعیض علیه زنان در کلیه جنبه های حیات اجتماعی می گردد. توجهات ایدئولوژیکی همراه با تعصبات ریاکارانه ای که این نوع تبعیض را حمایت و حفظ می کنند، همواره بخشی جدا ناپذیر از ایدئولوژی حاکم تمام طبقات دارا که در پی یکدیگر در تاریخ ظهور کرده اند، بوده است. از این رو حداقل در عمل این تعصبات در آگاهی طبقات استنثار شونده هم نفوذ کرده است. از جمله در اذهان پرولتاریای جدید تحت نظام سرمایه داری و با حتی در دوران بعد از سرنگونی این نظام.

ادامه دارد

